

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از ابوالحسن بنی صدر

مرده ده آن بندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیرو می کنند

انقلاب اسلامی

در هجرت

شماره ۷۷۸ از ۳۰ خرداد تا ۱۲ تیر ۱۳۹۰

از نو تهدید به جنگ!؟

- ◀ دستگاه جاسوسی امریکا می گوید: ایران بمب اتمی نمی سازد - اگر ایران تصرف نشود، تا دو سال دیگر صاحب بمب اتمی می شود: ص ۴
- ◀ آیا استراتژی القاعده برانگیختن جنبش در دنیای اسلامی بود؟ - اتحاد عربستان و اسرائیل بر ضد جنبشهای همگانی: ص ۶
- ◀ وقتی تدنی و فساد فراگیر می شود، "مدحی تازه کند" نیز عرصه گردان می گردد: ص ۸
- ◀ ژاله وفا: رادیوسکویی پیکره فساد در نظام ولایت فقیه - بخش ۱: ص ۸
- ◀ کشتن مبارزان سیاسی و اعدام و شکنجه کار روزمره رژیم مافیاهای نظامی - مالی گشته اند: ص ۱۰

باسلام آنچه امروزه در زندگی بشریت به چشم می آید نوعی به هم ریختگی در کارها و سردرگمی و تخریب غیر قابل جبرانی است که آینده ای بس تاریک را برایش رقم میزند آنچه به چشم نیاید همراهی و همدلی و رشد و شکوفایی لازم برای تکامل است؛ بنا بر تعریف شما از توحید (اصل اساسی زندگی و تکامل) و دیدگاهی که برای عموم باز شده که بنا بر آن انسان و اعمالش باید در مسیر تکامل باشد این به هم ریختگی و تخریب بهتر قابل مشاهده است؛ و از اینجاست که متوجه شدم این زندگی نه آن است که باید باشد و چگونه اعمال و گفتار و پندار ما سد راه تکامل است. زندگی مصرفی جوامع امروزی سانسور بزرگی است برای غفلت از اصل آزادی و استقلال انسان و گرفتار شدنش در زندان مصرف پوچ و مسابقه در این راه تا تخریب کامل شخصیتهای فطرتا سالم و طبیعت پاک و هدر دادن استعدادها و نیروهای محرکه به جای اینکه به خود ائیم و با علم و فن امروزی مسیر تکامل انسان و طبیعت را هموار کرده برای آیندگان امکانات بهتر و بیشتری فراهم کنیم و از تجربه های نسلهای گذشته پند بگیریم. همگی گرگانی حریص شده ایم که بر مواهب و نعمات طبیعی جنگ انداخته به لت پار کردنش مشغولیم و در این راه از هر حيله و نیرنگی استفاده میکنیم اجبار و اضطراب و هم رنگ جماعت شدن و بر طبق قانون جنگل بخور تاخورده نشوی همگی دستاویزی شده اند که با آن اعمال تخریبی خود را توجیه میکنیم. یعنی می دانیم که این کارها مخرب است ولی باز هم انجام می دهیم و این یعنی نفاق. اگر حتی از موضوعی آگاهی نداشته باشیم بر ماست که از آن اطلاع حاصل کرده در جهل نماییم نه اینکه به دانسته های خویش هم عمل نکنیم و این میشود که جباران از این غفلت و نفاق استفاده کرده می خواهند ما را هر چه بیشتر درگیر مسائل پوچ کرده بر عمر خود بیافزایند.

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صدو بیست و نهمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۲۸)



جمال صفری

◀ به نظر نویسندگان کتاب «گذشته چراغ راه آینده»: «قبل از کودتا سیدضیاءالدین ریاست کمیته ای را که از قره نوکران انگلیس و داشناکها در تهران تشکیل شده و به نام «کمیته آهن» نامیده می شد عهده دار بود. اعضای همین کمیته پس از کودتا به مقامات حساسی رسیدند. در همین اوان دولت سست بنیاد سپهدار بر سر کار بود که به علت ضعف سیاسی و مالی تحت فشار دولت انگلیس جهت قبولاندن درخواستهای خود مبنی بر اینکه: ۱- قوای قزاقخانه بایستی در تحت فرماندهی و نظارت خرج مأمورین انگلیسی درآید.

۲- چنانچه دولت ایران با ما دوستی نکند از مساعدت مالی ما محروم خواهد شد» (مقدمات کودتای ۱۲۹۹، حسین مکی. توضیح: کشور تحت استیلای نظامی و اقتصادی انگلستان دچار ورشکستگی شده و خزانه تهی گشته بود. لذا بودجه دولت به مبلغ دوست هزار تومان ماهیانه از طرف سفارت انگلستان پرداخت می شد) قادر به ادامه کار نبود. لذا فرصت مناسبی جهت اجرای کودتای مورد نظر دولت انگلیس پیش آمده بود. «... در مسئله ریاست دولت و تشکیل کابینه توسط آقای سیدضیاءالدین کاملاً توافق حاصل شده بود. در مسئله فرماندهی قوای قزاق که باید به تهران حمله نماید ابتدا با ماژور فضل الله خان (که بعدها سرلشکر زاهدی شد) وارد مذاکره شدند و پس از جلب نظر سیدضیاءالدین مشارالیه را از تهران به قزوین برده به نام کوماندان آن ویل (حکومت شهر) چند روزی او را نگهداری کردند ولی بعداً در اثر مخالفت کلنل کاظم خان (سیاح وزیر جنگ کودتا) با شخص نامبرده ژنرال آبرونساید را از این فکر منصرف کردند و ماژور فضل الله خان (زاهدی) روانه تهران گردید.

در صفحه ۱۱

انقلاب اسلامی: سخن از جنگ با ایران به میان آوردن، همزمان است با تلاش رژیمهای سوریه و اسرائیل در گرفتار خشونت کردن بلندی های جولان و تفلای رژیم سوریه در خشونت آمیز کردن جنبش به قصد مهار آن. همزمان، در یمن، علی عبدالله صالح، راه برد «یا من، یا بلبشوی مسلحانه» را بکار برد. خود زخمی شد و اینک در عربستان است. خشونت به جنبش تحمیل شد. احتمال این که رژیم علی عبدالله صالح نجات پیدا کند، ضعیف است (بنا بر خبری از تلوزیون رژیم ایران، علی عبدالله صالح در اثر سوختگی و شدت جراحات وارده به او در حمله مخالفین او به محل اقامت او در یمن فوت شده است). اما احتمال محتوا و شکل دادن به رژیم جانشین ضعیف نیست. پس پرسشی که به میان می آید اینست: وقتی بار دیگر، سازمانهای اطلاعاتی تصدیق می کنند ایران در کار تولید بمب اتمی نیست، از چه رو، دو باره بر طبل جنگ با ایران می کوبند؟ در امریکا، سخن از اینست که جنگ موجب انتخاب دوباره بوش شد. چون همراه شد با بحران سخت اقتصادی، نامزد جمهوریخواه ها شکست خورد. با وجود این، محافظه کاران جدید در کار آند که از جنگ ناتمام عراق و افغانستان و «تهدید اتمی» ایران، در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده، استفاده کنند.

بدیهی است که بر طبل جنگ کوبیدن، کوششی برای حفظ رژیم مافیاهای نظامی - مالی نیز بشمار است. هر چند تلاشی کانون قدرت و در ماندگی رژیم و سقوط اقتصادی، می توانند اثر تهدید به جنگ را وارونه سازند. فصل اول را به جنگ و برنامه اتمی اختصاص می دهیم. در فصل دوم، اطلاعات و نظرها پیرامون انقلاب و ضد انقلاب را در کشورهای منطقه را آورده و به بررسی کتاب شهزاد، نویسنده پاکستانی، در باره «استراتژی» القاعده و افتادن بوش در دام القاعده می پردازیم.

در صفحه ۴

سید کمال الدین نبوی

طعمه سگان

«ارزش های حیوانی» اسلام ولانی

هنوز تصویر آقای خامنه ای که بی واهمه در خطبه نماز جمعه از تقلبات انتخاباتی به نفع آقای احمدی نژاد دفاع میکرد از اذهان مردم زدوده نشده است؛ زمانی که رئیس الفقها با تمام وزن و تمام قد از رئیس جمهوری اسلامی مورد وثوق و علاقه اش و از سیاستهای او جانانه دفاع کرد و در ملاء عام، رفیق دیرینه و یار روزهای سخت سالهای گذشته را به پای دوست تازه نفس سر برید.

در صفحه ۱۵

فرید راستگو

چرائی عدم پاسخ مثبت مردم، به شورای همبستگی راه سبز امید

بدنبال سرتگونی بن علی در تونس و مبارک در مصر و متأثر از جنبش همگانی این دو ملت و بعد از ماهها افت نسبی جنبش آزادیخواهانه ایرانیان، روز ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ جنبشی با حضور گسترده مردم در شهرهای مختلف ایران بر علیه رژیم جمهوری اسلامی با شعار "مبارک بن علی / نوبت سیدعلی" و "خامنه ای حیا کن / مبارک نگاه کن" و یا "اسفند دونه دونه / سید علی سرتگونه" شکل گرفت.

در صفحه ۱۶

شهادت هدی صابر



خبرشهادت هدی صابر، روزنامه نگار و فعال ملی - مذهبی، در زندان اوین نخست در سحرگاه ۲۲ خرداد ۱۳۹۰ در فیس بوک محمد نوری زاد آمد و سپس در چند سایت اینترنتی انعکاس یافت. محمد نوری زاد، روزنامه نگار و کارگردان، در فیس بوک خود نوشته است: «حدود ساعت ۱۲ و نیم شب گذشته حال هدی صابر به هم می خورد و ایشان نزدیک ۳ ساعت بیشتر تحت پرستاری و مداوا نبودند و متأسفانه فوت می کنند. خانواده ایشان هم اکنون سر جنازه ایشان، در بیمارستان مدرس تهران هستند.»

در صفحه ۱۴

دوستان محترم از یاری مالی نشریه، دریغ نفرمائید! برای ادامه انتشار، ما را نیاز به یاری مالی شماست!



دو اقتصاد با دو هدف؟

در این نوع زندگی، و برای تامین هزینه های آن همگی هر کاری که داریم آن را کرزی کرده بر سر بقیه میکوییم و به نوعی از جهل و نادانی، مردم نان میخوریم زیرا پیشخور کردن آینده و زندگی، قسطی هزینه دارد و این با احترام به مقام انسان نمی خواند. در این راه وجه نیروهای، که بجای رشد و بالندگی راه تخریب را در پیش گرفته است. با این وصف جامعه صحنه تخاصم و تضاد و نفاق میشود. دقیقاً عکس معنای توحید و یکرنگی و این جدایی از اصل، ترین قانون حیات سرنوشت جهنمی را رقم زده است که در آنیم.

در یک جامعه مولفه های اقتصادی میتوانند شاخص خوبی، برای تعیین سلامتی روابط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، آن باشند در اداره بلبه قربان گوئی، و نفاق و در کار آزاد هزاران پستی و وامهای به دروغ گرفته شده از عدم سلامت، جامعه حکایت دارد. سوال اینجاست این است که آیا گرفتن وام که پول حاصل از فروش نفتی است که متعلق به همه ایرانیان امروز و آینده میباشد برای خایه و خودر خریدن درست است؟ آیا با وجود افراد نیازمند و زحمتکشی که نه جذب ادارات شده و نه از بازیهای قدرت باخبرند و البته صاحبان اصلی درآمد نفت هستند و با توجه به اینکه فروش نفت به این صورت که هست خود عامل ویرانی و و استتک، این مملکت است و باید در راه رشد پایدار و تامین زیر ساختهای اقتصادی اجتماعی، و برای آیندگان بکار رود که نمیرود، می توان باز هم از عواید نفت به عنوان وام استفاده کرده و فاصله خود را از صاحبان اصلی آن بیشتر کرد؟ آیا تخریب در تخریب درست است؟ آیا این نوع مالکیت پشتوانه ای دارد؟ آیا آگاهی از این امر مسولیت برای انسان نمی آورد؟ آیا آگاهی و مسولیت پذیری و اختیار و انسانیت جدایی پذیرند؟ آیا میتوان به یکی عمل کرد و از بقیه چشم پوشید؟ آیا دانسته های آدمی تاریخ مصرف و مکان مصرف دارد؟ آیا معنای کار و حرفه غیر از این است که باید در راه کشور و کشورند گرهی از زندگی، توده باشد؟ گره های به اصطلاح عمرانی که با بودجه نفت و ضمن کلاه برداریهای عظیم و توسط تحصیل کرده های همین مملکت انجام می شوند در عوض رشد و تولید، خرابی بر خرابی افزوده اند مثل خودرو سازی، و دیگر اینکه با حفر چاههای عمیق نفت فواید روستاها خشک شده ولی از آن طرف زیریای جوان روستایی، را اسفالت می کنند، عوض کار آفرینی زیر بار قسط و وام برایش خانه میسازند. فریب از این واضحتر میشود؟

آیا این تحصیل کرده ها این خرابیها را نمی بینند؟ آیا هیچ پروای توده نکرده فقط بخاطر داشتن رفاهی، کاذب در زندگی خود که البته وابسته به همین ملت است دست به این کارها میزنند؟ آیا با وجود نقدینگی مخرب درست است که آن را در راه ایجاد فاصله طبقاتی بکار ببریم؟ این غفلتها چه بلاهایی که بر سر ما نیاورده است. چه فرصتها و هزینه ها که هدر نرفته است. عاقبت و آینده ما با چاههای نفت خالی، کشاورزی از بین رفته، صنعت بی پایه و اساس، جوانان بیکار و جامعه در مصرف و دروغ گرفتار چه خواهد بود جز عقب ماندن ایران و نفرین آیندگان. همین حالا همه این موارد را می بینیم و می بینیم که چگونه دیگران در مسیر درست میروند و ما دور خود می چرخیم. امید که به یاری حق و روشنگری آزادگان قلعها آزاد و عزمها علیه استبداد جزم شود تا از این زندان هولناک رهایی یافته، در مسیر رشد و آزادی ایران را بسازیم. هر چند این مطالب برگرفته از نوشته های شماست (وبه همین دلیل امید

وارم زیره به کرمان بردن تلقی نشود) ولی به لحاظ عمل شخصی و آگاهی بیشتر سوالات متن را مطرح نموده منتظر پاسخ هستم. یابنده باشید

* دو اقتصاد و ضابطه های هریک:

پرسشها از همه نوع و فراوان هستند. اما پرسش محوری آنها را اقتصاد متداول در جهان امروز، خاصه در ایران امروز، تشکیل می دهد. بنا بر این فرصت را برای توضیح امری مهم، مغنیم می شمارم: چرا در جهان امروز، چرخ اقتصاد بر محور مصرف انبوه می چرخد و چرا به میزانی که رابطه انسانها، رابطه با قدرت می شود، اقتصاد مصرف محور تر می گردد و ویژگی های اقتصادی که در خدمت انسان مستقل و آزاد و حقوقمند باشد، کدامهاست؟

۱- در اقتصاد، مصرف تخریب تعریف می شود. پس هر تولیدی که مصرف می شود، اگر نتواند تجدید یگردد، نیروهای محرکه بکار رفته در آن، نیز، از بین می روند. برای مثال، مصرف بنزین، تخریب بنزین است. اگر نفت را نتوان باز تولید کرد، این نیروی محرکه از میان می رود.

اما از آنجا که مصرف ممکن است تخریب های دیگری را بار آورد و تخریب شده ها نیز قابل باز تولید نباشند، تخریب ها مجموعه ای را بوجود می آورند که می توانند تخریب بر تخریب بیفزایند. چنانکه مصرف نفت محیط زیست را آلوده می کند و تخریب نفت و محیط زیست، همراه با تخریبهای دیگر (برای مثال وسائل نقلیه که مصرف می شوند) مجموعه ای را بوجود می آورد. هرگاه زمین و فضای آن نتوانند این مجموعه را خنثی کنند، مجموعه ویران شده های ویرانگر، دائم بر میزان ویرانی می افزاید.

۲- در جریان تولید، ماندنی و بزرگ شونده را هدف تولید معین می کند. برای مثال، در تولید یک کالا، انسان (= نیروی کار) و مواد اولیه و کارمایه و دانش و فن و سرمایه بکار می روند. هرگاه هدف سود باشد، سرمایه است که می ماند و بزرگ می شود. دانش و فن نیز رشد می کنند الا اینکه سرمایه و سود است که دانش ها و فنون رشد پذیر و رشد ناپذیر را تعیین می کند. چنانکه دانش ناسازگار با سرمایه سالاری، رشد نمی کند.

بدین سان، تخریب انسان و دیگر نیروهای محرکه و محیط زیست، نسبت مستقیم پیدا می کند با بزرگ شدن سرمایه. از این رو، بزرگ شدن سرمایه، نیاز به بزرگ شدن مصرف دارد. پس اگر محور اقتصاد مصرف انبوه می شود، نه بخاطر نیاز انسان در جریان رشد که بلحاظ بزرگ شدن سرمایه است. مصرف انبوه میزان تخریب انسان و نیروهای محرکه غیر قابل تجدید را نیز بالا می برد. این تخریب با تخریب محیط زیست مجموعه ای بر خود افزا بوجود می آورد. وضعیت کنونی جهان فرآورده این تخریب بر خود افزا است.

۳- همانطور که سلطه یک عامل (سرمایه بمتابجه قدرت) ابعاد مصرف را بزرگ می کند، نظام سیاسی- اجتماعی بر محور قدرت (= زور) نیز ابعاد مصرف (= تخریب) را بزرگ می کند. در واقع وقتی نظام سیاسی و اقتصادی بر محور قدرت شکل می گیرد، بنا بر این که در رابطه سلطه گر- زیر سلطه، این نظام در رابطه با نظامهای دیگر، چه موقعیتی را داشته باشد، فرآورده ها و خدماتی که

مصرف می شوند، بیشتر یا کمتر، در آن و یا در بیرون آن نظام تولید می شوند. برای مثال، در امریکا، بمتابجه قدرت مسلط، بطور روز افزون، بخشی از آنچه مصرف می شود، در خارج از امریکا تولید می گردد. و به همان نسبت که مصرف فرآورده ها و خدماتی که مصرف می شوند، بیشتر می شود، اقتصاد از دو جهت مصرف محور تر می شود: یکی از جهت نیاز سرمایه به بزرگ شدن و دیگری، از این نظر که بخشی از آنچه مصرف می شود، در کشورهای دیگر جهان تولید می گردد. روند انحلال بمتابجه ابر قدرت و سلطه گر، همین روند است.

اما در اقتصادی چون اقتصاد ایران که نظام سیاسی- اقتصادی آن قدرت محور است و موقعیت اقتصادی موقعیت زیر سلطه است، اقتصاد هم بلحاظ بزرگ شدن قدرت سیاسی و سرمایه (که برای فعال شدن به خارج انتقال می یابد) و هم بدین خاطر که تولید داخلی توانایی جذب قدرت خریدی را ندارد که دولت مستبد و نظام بانکی ایجاد می کنند، اقتصاد مصرف محور می گردد. فرآورده ها و خدماتی که مصرف می شوند، وارد می شوند. در درون مرزها، سرمایه نقش جاده صاف کن را برای اقتصاد مسلط بازی می کند. دولت استبدادی عامل تشدید جریان مصرف محور شدن روز افزون اقتصاد است. زیرا قدرت سیاسی نیاز به بزرگ شدن دارد تا از میان نرود و از قاعده باز تولید و بزرگ کردن خود (مثل سرمایه) بیروی می کند. بدین خاطر، بطور مستمر، هزینه های لازم برای بزرگ شدن خود را افزایش می دهد.

افزایش این هزینه ها، از دو محل تامین می شوند: فروش ثروت ملی (نفت و گاز و...) و قرضه بر قرضه افزودن (= پیشخور کردن، بنا بر این، سنگین کردن روز افزون باری که بر دوش سلهای آینده نهاده می شود). اقتصاد ویرانگر و فقر افزا این اقتصاد است. چرا که از راه جانشین کردن اقتصاد تولید محور با اقتصاد مصرف محور، میزان فقر را مضاعف می گرداند. بخشی از اقتصاد که فرآورده های باز تولید شدنی هستند (مثل بخش کشاورزی) شرط اینکه زمین فقیر نگردد) نیروهای محرکه را به خود جذب نمی کند و بخش دیگر، سعی می کند در شبکه بین المللی ماورای ملی ها، جذب و ادغام شود. اما این جذب و ادغام شدن بهائی دارد که باید پرداخت. بهای آن قراردادن نیروهای محرکه در اختیار ماوراء ملی ها است. علت رفتن سرمایه ها و استعدادهای نفت و گاز و مواد اولیه دیگر از کشور همین است. از این راه است که اقتصاد کشور به تصرف اقتصاد مسلط در می آید و فقر روز افزون می شود.

۴- حال که دانستیم اقتصاد مصرف محور چگونه اقتصادی است و چرا، بخصوص وقتی موقعیت، موقعیت زیر سلطه است، فقر افزا است، می توانیم دریابیم چرا چنین اقتصادی تضادهای اجتماعی را روز افزون می کند. بر نابرابریها در سطح جهان و در سطح جامعه های در رابطه مسلط (زیر سلطه می افزاید. در حقیقت، وقتی اقتصادی در موقعیت زیر سلطه است، مثل اقتصادهای کشورهای نفت خیز، هم بدین لحاظ که اقتصادهای مصرف محور، رانتهای بزرگ ایجاد می کند و اقلیت مسلط این رانت ها را به جیب می زند و هم بدین خاطر که توزیع سخت نابرابر درآمدها) که ذاتی نظامهای سیاسی- اقتصادی قدرت محور است، جامعه را به دو بخش تقسیم می کند: یکی متکی به زانت ها و درآمدهای بزرگ

و دیگری محروم از کار مولد و درآمد ناچیز حاصل از «خدمت گزاری» در شبکه توزیع فرآورده ها و خدماتی که بخش بزرگی از آن وارد می شوند. تضادهای از نوع تضاد در اقتصاد تولید محور نیستند. در نتیجه، اکثریت بزرگ محروم توانایی بسیار کمتری در دفاع از حقوق خود دارد. همگانی شدن «یارانه» در این اقتصادها، اکثریت بزرگ را در موقعیت گدائی قرار می دهد که چشم به میزان «بخشنده» ارباب قدرت (اقلیت) متصرف دولت و منابع ثروت دارد. ملتی که در معیشت خود تابع فروش ثروتهای ملی و برف انبار کردن قرضه از سوی دولت است، حتی وقتی از دولت بیزار است، در اقلیت حاکم و دولتی که وسیله سلطه اش بر ملت است، به چشم گروهی می نگردد که رشته حیاتش در دست است و اگر آن اقلیت این رشته را قطع کند، می میرد. از این رو، فقر روز افزون را تحمل می کند و دم نمی زند. برای این که به خود آید و حقوق خویش را باز یابد، می باید انتخاب پیدا کند. بدین خاطر است که هیچ امری مهم تر از پیشنهاد انتخاب نیست. از این دید که بنگری، اصلاح گرانی نه تنها جامعه را از وجود انتخابی دیگر، بی خبر نگاه می دارد، بلکه مردم را در مدار بسته بد و بدتر زندانی می کند. چرا چنین می کند؟ زیرا خود نیز قدرت را هدف می شناسد. اما بنا بر قاعده ای که توضیح دادیم، قدرت از تخریب پدید می آید و بزرگ و متمرکز شدنش در گرو بزرگ شدن روز افزون تخریب نیروهای محرکه و آزادی انسان، بمتابجه هدف، جانشین قدرت نگردد، اصلاح طلبی- همانطور که تجربه اصلاح طلبان در رژیم کنونی مسلم می کند و این تجربه در دوران شاه نیز نتیجه دیگری ببار نیاورد - نه مانع بزرگ شدن قدرت می شود و نه مانع بزرگ شدن میزان تخریب نیروهای محرکه. بنا بر این:

۵- هدف می باید از واقعیت نشأت بگیرد. توضیح این که چون می دانیم قدرت می باید دائم بر خود بیفزاید و بزرگ شود تا بماند (رقابت نسبی فقیرانه سرمایه سالاران بخاطر اینست که هرنگاهی جا بماند محکوم به مرگ می شود)، پس محدود کردن قدرت، سبب مردن آن می شود. برای مثال، هرگاه بتوان ولایت مطلقه «رهبر» را محدود کرد، این ولایت، بمتابجه قدرت، در معرض انحلال قرار می گیرد. پس آیا باید هدف، محدود کردن ولایت فقیه بگردد؟ اصلاح طلبانی که گمان می برند اجرای بدون تنازل قانون اساسی سبب محدود شدن و به تدریج محل شدن ولایت مطلقه می شود، محدود کردن ولایت مطلقه را هدف قرار داده اند. غافل از این که حتی محدود کردن ولایت مطلقه، بدون برخوردار شدن مردم از حقوق خویش، ناممکن است. در بعد اقتصاد، این واقعیت را قابل درک تر و دقیق تر می توان توضیح داد: فرض کنیم می خواهیم واردات را محدود کنیم. هرگاه این تدبیر، در درون، با الف- ایجاد زمینه کار تولیدی و ب- بکار انداختن نیروهای محرکه ج- توزیع برابر درآمدها، از جمله، بخاطر ایجاد بازار بزرگ برای جذب تولید داخلی و د- محل یابی سرمایه گذاریها و قطب های رشد و ه- ایجاد شبکه راههائی که قطب های رشد را به هم متصل می کنند و و- بالا بردن میزان باروری انسان و

نیروهای محرکه دیگر و... همراه نشود، محدود کردن واردات سبب بالا رفتن قیمتها و ناممکن شدن زندگی می گردد.

مثال اقتصادی، ما را از دو قاعده بسیار مهم در اقتصاد و نیز در سیاست، خاصه وقتی هدف باز یافتن استقلال و آزادی و حقوق است، آگاه می کند:

۱/۵- هر «نه» ای می باید با یک «آری» (مردم می باید انتخاب پیدا کنند تا به حرکت آیند) همراه شود. چنانکه اگر نه به ولایت مطلقه فقیه با آری به ولایت جمهور مردم، همراه نشود، نه به ولایت فقیه خلاء بوجود می آورد و این خلاء را همواره قدرت (= زور) پر می کند. به سخن دیگر، ولایت فقیه بر جا می ماند در شکل کنونی و یا در شکلی دیگر. بنا بر این، ۲/۵- انتخابی که پیشنهاد می شود، نمی باید از جنس قدرت باشد، وگرنه قدرت باز سازی می شود. همانطور که در ایران، ولایت مطلقه فقیه جانشین ولایت مطلقه شاه شد.

هرگاه، انتخاب از جنس قدرت شد، بسا جامعه را با خطر استبداد فراگیر روبرو می کند:

۶- در حال حاضر، در جامعه های غرب، قشرهایی از کارگران به سازمانهای راست افراطی تمایل پیدا کرده اند. این تمایل بیانگر موقعیت آنها، بمتابجه استثمار شونده نیست. اما بیانگر ترس آنها هست. ترس از دست دادن کار و در نتیجه، موقعیت اجتماعی، در جامعه های بشری، هم در قدیم (فرعونیت در مصر) و هم در دوران معاصر، محروم ترین ها هم پایگاه اجتماعی و هم بازوی نظامی و «نیروی کار» استبدادهای فراگیر قدیم و جدید شده اند. یک علت آن اینست که محروم ترین ها چون خود را جانشین صاحب امتیازها در قدرتمنداری می یابند، راحت وسیله کار استقرار استبداد و بسا استبداد فراگیر می شوند. حتی وقتی در می یابند وسیله شده اند، ترس از بازگشت به موقعیت پیشین، سبب می شود در خدمت استبداد بمانند. در حقیقت، از لحاظ عینی، آنها در همان وضعیت و موقعیت محروم هستند اما از لحاظ ذهنی، قدرت حاکم را متعلق به خود می پندارند.

این واقعیت، در اقتصاد، خود را بسیار روشنتر نشان می دهد: قشرهای محرومی که روستاها را رها می کنند و حاشیه نشین شهرها می شوند و اغلب شغلهای کاذب می بردارند، از لحاظ عینی همچنان در محرومیت هستند اما بسا از لحاظ ذهنی، خویش را ارضاء می کنند که شهر نشین گشته اند. قشرهای زحمتکش در جامعه های دارای اقتصاد مسلط، مهاجران محروم را رقیبان خویش تلقی می کنند و دلیل از دلایل متمایل شدن گروههایی از آنها به حزبیهای راست افراطی، همین است. اما در جامعه های دارای اقتصاد زیر سلطه نیز، همین پدیده مشاهده می شود. بدیهی است سرمایه سالاران که در کار برقرار کردن استبداد فراگیر سرمایه داری هستند، از این ترس ها و از دل بستگی شدید به موقعیت اجتماعی قشرهای جامعه، سود می جویند و آنها را در خدمت خویش نگاه می دارند.

ترس بقدری شدید است که اکثریت بزرگ جامعه ها را از تشدید آلودگی محیط زیست و پایان جستن منابع و فقر و بیکاری که بخاطر پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده، گریبان فرزندان و نوه ها و نتیجه ها و نیهه های آنها را خواهد گرفت، کم و بیش غافل نگاه می دارد.

بدین قرار، کار با بسته رها کردن محرومان و نیز قشرهای میانی و بسا بالایی جامعه ها از ترسها و ذهنیتی یکسره وهم و دروغ هستند.



دو اقتصاد با دو هدف؟

این کار می‌باید همراه باشد با پیشنهاد انتخابی اقتصادی که هدف آن، نه قدرت (سرمایه سالاری و سالاریهای دیگر) که انسان، انسان حقوقمند، باشد:

۷- چون هدف فعالیت اقتصادی برآوردن نیاز انسان در جریان رشد گشت، لاجرم، رابطه قوا و سلسله مراتب اجتماعی، می‌باید جای خود را به رابطه حقوقمند ها با یکدیگر بسپارد. پایه اولی (رابطه انسان با قدرت) جامعه‌ها را در موقعیتهای مسلط - زیر سلطه قرار می‌دهد و در هر یک از جامعه‌های در رابطه، تضادهای را بر می‌انگیزد و این تضادها عامل مهم اقتصاد قدرت محوری هستند که، در آن، تولید و مصرف فرآورده‌های مخرب، همچنان در افزایش هستند. از این رو، کار اول کاستن از تضادها با تغییر جهت از تضاد اجتماعی به توحید اجتماعی است. اقتصاد توحیدی که زورپرستان را خوش نیامده بود و نمی‌آید و در بهار انقلاب ایران، به اجرا گذاشته شد، جز هدف فعالیت اقتصادی را برآوردن نیازهای انسان حقوقمند در جریان رشد، بنا بر این، کاستن از تضادها در جامعه، از راه توزیع برابرتر امکانات کار و درآمدها و... و بنا را بر تولید و مصرف فرآورده‌های قابل بازتولید گذاشتن، نبود و نیست.

ارزش بشناسد، مدار باز مادی <=> معنوی انسان را با مدار بسته مادی <=> مادی جانشین می‌کند. بدیهی است این کار را با برقرار کردن رابطه انسان با قدرت می‌کنند. در این مدار، نیازهای معنوی (مثل اظهار عشق و علاقه) با فرآورده‌های مادی برآورده می‌شوند. انسان حقوقمند نه تنها انسانی با مدار باز مادی <=> معنوی است، نه تنها رشد او بدین مدار باز میسر می‌شود، بلکه تولید و مصرف به اندازه بازتولید شدنی، نیازمند این مدار باز و فرهنگ استقلال و آزادی است. از ارزش انداختن قدرت و کاستن بار زور از پندار و گفتار و کردار، بنا بر این، انقلابی تمام عیار، در هر جامعه و جامعه جهانی ضرور می‌شود.

امروز، در این جا و آن جای جهان، از این انقلاب که از راه خشونت زدانی‌ها تحقق یافتی است، سخن رانده می‌شود. اما چه وقت جمهور انسانها به ضرورت این انقلاب پی می‌برند و در کار انجام آن می‌شوند؟ از دید انسان خوش بین، پیش از آنکه دیر شود و محیط زیست را دیگر نتوان به زندگی باز آورد و از دید انسان بد بین، چنین انقلابی شدنی نیست زیرا مرگ از درب وارد سرای زندگی شده است.

۱۰- وقتی زمین آماده شد و محیط زیست روی به سالم شدن نهاد و انسان مستقل و آزاد و حقوقمند مدار باز مادی <=> معنوی یافت، نوبت تنظیم فعالیت اقتصادی بر میزان قابلیت باز تولید می‌رسد:

۱/۱۰- دیدیم که فعلا سالهای عمر را نمی‌توان باز تولید کرد. اما می‌توان عمر را دراز و سالم کرد. معروف است که از این سینا پرسیده اند: مگر نه زیادی جماع و می‌گساری از عمر می‌گاهد، شما چرا در این دو کار افراط می‌کنید؟ او پاسخ داده است: من کم زندگی را نمی‌خواهم، کیف آن را می‌خواهم. گرچه بسیار بعید است که این سخن از آن پزشک و دانشمند گرانقدر باشد، اما این قول وصف حال بسیاری از انسانها هست. این انسانها نمی‌دانند که «کیف زندگی» را قابل باز تولید کردن، نیازمند سلامت تن و طولانی شدن دوران جوانی است. تولید و مصرف فرآورده‌ها نقش تعیین کننده‌ای در طولانی کردن دوران جوانی و طولانی شدن دوران جوانی است. پس از ضابطه‌های مهم، یکی تجدید تولید کردن عمر، دست کم، به معنای طولانی کردن جوانی است. این ضابطه همراه است با ضابطه‌های دیگر:

۲/۱۰- فرآورده‌ها و خدماتی قابل باز تولید هستند که زور عنصری از آنها نباشد و مصرف آن نیز زور ویرانگر تولید نکند. برای مثال، سلاح‌ها و مواد مخدر و مشروبات الکلی و مخدرها... هم زور در ترکیب آنها بکار رفته است و هم مصرف آنها زور ویرانگر تولید می‌کند. این فرآورده‌ها ویرانی‌هایی ببار می‌آورند که بسا بازگرداندن به وضعیت پیشین را ناممکن می‌کنند. چنانکه سلاح اتمی می‌تواند محیط زیست را به محیط مرگ بدل سازد.

۳/۱۰- نیروهای محرکه سه دسته اند: آنها که قابل باز تولید نیستند (مواد اولیه و نفت و گاز وقتی در تولید انرژی بکار می‌روند) و آنها که قابل باز تولید هستند (مثل سرمایه) و آنها که نیاز به باز تولید ندارند زیرا مرتب بر خود می‌افزایند (مثل دانش و فن و اندیشه راهنما به یمن نقد). سرمایه مستهلک می‌شود اما در جریان تولید، سرمایه مستهلک شده باز تولید می‌شود. در برآورد استهلاک، رشد دانش و فن و باروری انسان و کارائی دیگر نیروهای محرکه، لحاظ می‌شوند.

بدیهی است هرگاه بنا بر این باشد که سرمایه افزون بر استهلاک، سود نیز داشته باشد. بر خود نیز می‌افزاید. بنا بر این، در بکار بردن نیروهای محرکه - در حال حاضر این روش بکار می‌رود اما برای به حداکثر رساندن سود سرمایه - تألیفی کمال مطلوب می‌شود که در آنها سهم نیروهای محرکه بر خود افزا بیشتر و سهم نیروهای محرکه غیر قابل بازتولید، کمترین باشد. می‌دانیم که روشهایی برای بازیافت مواد اولیه مستعمل یافته اند و بکار می‌برند. این وعده را می‌دهند که زمانی هر ماده‌ای که مصرف می‌شود، قابل بازگرداندن به حالت اول را پیدا کند. اما از این واقعیت نیز آگاهی که حتی زمانی که دانش و فن امکان بازتولید مواد اولیه را فراهم کنند، هم بلحاظ افزایش جمعیت مصرف کننده و هم بخاطر این که بخشی از آنچه مصرف می‌شود به چرخه باز تولید سپرده نمی‌شود، مواد اولیه همواره روی به کاهش خواهد گذارد. پس اندازه نگاه داشتن و بکار بردن هر ماده در ضرورت ترین فرآورده، خاصه، بافتن بهترین تألیف نیروهای محرکه کاری بایسته است.

۴/۱۰- برخورداری انسانها از استقلال و آزادی خویش و تنظیم رابطه بر وفق حقوق، تولید و مصرف فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر را کاهش می‌دهد. هر اندازه در یک جامعه تضادهای کمتر و توحید اجتماعی بیشتر، نیاز به دیوان سالاری و نیروی نظامی و انتظامی و... کمتر می‌شود. بنا بر این، بخش بزرگی از نیروهای محرکه آزاد می‌شوند. بکار بردن این نیروهای محرکه در تولید فرآورده‌ها و خدماتی که بکار انسان در جریان رشد می‌آیند، بنوبه خود، توحید اجتماعی را بیشتر و برخورداری همگان را از رشد میسر تر می‌سازد. بدین قرار،

۱۱- رها شدن از روابط مسلط - زیر سلطه، اقتصاد تولید محور را ممکن می‌سازد. اقتصاد وقتی تولید محور می‌شود که

۱/۱۱- هزینه‌های قدرت مداری به صفر میل می‌کنند و مصرف روز افزون به مثابه وسیله بزرگ شدن قدرت (سرمایه و قدرت نظامی و قدرت دینی و قدرت اجتماعی و...) بی‌محل می‌شود.

۲/۱۱- نظام مزدوری که امروزه، نظام برده داری را جهانی کرده است، جای خود را به سامانه‌ای اقتصادی بدهد که، در آن، هر انسانی هم در کارفرمایی و هم در تولید شرکت می‌کند. در حال حاضر، در پاره‌ای از کارفرمایی‌ها، دموکراسی بر اصل مشارکت، در سطح مدیران و فن سالاران، برقرار است. هرگاه کارگران نیز در مدیریت شرکت جویند، بشرط این که هدف به حداکثر رساندن سود - که برداشت از کار مصرف کنندگان و طبیعت است - نباشد، اقتصاد را که در حال حاضر، بخش ناسازگار با دموکراسی بر اصل مشارکت در جامعه‌ها است، با آن سازگار می‌کنند.

۳/۱۱- نیروهای محرکه تنها در قلمرو اقتصاد کاربرد پیدا می‌کنند. به سخن دیگر، انواع قمارها بی‌محل می‌شوند. در حال حاضر، بزرگ ترین قمارخانه، بازار «فرآورده‌های مشق» (بورس بازیها) است. سرمایه‌ای که سالانه، در این بازار، فعال است حدود ۷ برابر سرمایه‌ایست که در تولید فرآورده‌ها و خدمات مخرب و غیر مخرب فعال می‌شود. بنا بر این،

۴/۱۱- اقتصاد ملی سامانه فعال و رشد یابی است که نیاز به نیروهای محرکه را خود تعیین می‌کند. از آنجا که سامانه‌ای کامل، از آن نوع که تمامی نیازها را خود برآورد، مشکل می‌توان ایجاد کرد، پس چند و چون

مبادله سامانه اقتصادی با سامانه‌های اقتصادی دیگر را این سامانه، بر وفق نیازهای خود، تعیین می‌کند. دادن مازادها و گرفتن مازادهای اقتصادهای دیگر که نیازمندیهای سامانه اقتصادی ملی میزان آن را تعیین می‌کند، مبادله اقتصادی است و البته جانشین مبادله‌ای می‌شود که، در حال حاضر، بکار به حداکثر رساندن رانت‌ها می‌آید.

۱۲- میزان عدالت بکار آن می‌آید که نخست چنین اقتصادی را از آن بازدارد که در اقتصاد قدرت محوری از خود بیگانه شود که هدف آن تولید روز افزون قدرت ویرانگر است. و آن گاه، بکار رفتن تدابیر بالا را تضمین و تصحیح آنها را در جریان تجربه، میسر گرداند.

گذارد از تضاد اجتماعی - اقتصادی به توحید اجتماعی - اقتصادی نیز نیاز به عدالت بمتابیه میزان دارد. این میزان - که در کتاب عدالت اجتماعی تا آنجا که ممکن بوده تشریح گشته است - در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هم جهت باب این انقلاب و هم تصحیح و دقیق کننده تدابیر و روشهایی است که می‌باید بکار روند.

هنوز هر یک از دو اقتصاد، ضابطه‌ها و ویژگی‌های دیگر دارند. اما ضابطه‌ها و ویژگی‌هایی را در معرض شناسائی قرار دادیم که به بکار بنای اقتصادی تولید محور در خدمت جامعه‌ها و انسانهای آزاد و مستقل می‌آید.

* پاسخهای چند پرسش:

۱- آیا می‌توان از درآمد نفت، به عنوان وام استفاده کرد؟ پاسخ این پرسش بنا بر ۱۱ ضابطه بالا، منفی است. فروش نفت و بکار بردن آن بعنوان انرژی - تنها به این دلیل که ارزش آن است - جنایت بر ضد محیط زیست و بر ضد نسل امروز است که در کشور خود، نیروی محرکه و زمینه کار را از دست می‌دهد و بر ضد نسلهای آینده است که از این ماده بس گران قیمت محروم می‌شوند. بکار بردن درآمد نفت برای تحمیل استبداد به یک ملت و ایجاد فرصتهای رانت خواری، جنایت بزرگ دیگری است. بدین خاطر بود که در دو سال اول انقلاب، نیاز اقتصاد تولید محور به سرمایه، تعیین کننده میزان تولید و صدور نفت گشت. بدیهی است نیاز بودجه دولت به درآمد نفت نیز عامل دومی بود که در تولید و صدور نفت، در نظر گرفته می‌شد. بنا بر این بود که با باگرفتن اقتصاد تولید محور، بودجه، برداشتی از تولید ملی بشود و دولت تابع ملت بگردد و از میزان صدور نفت کاسته گردد. پس از آنکه اقتصاد مصرف محور جای به اقتصاد تولید محور می‌داد، صدور نفت خام نیز قطع می‌شد.

۲- نفت و گاز و دیگر منابع طبیعی متعلق به جمهور مردم ایران و نسلهای آینده است. البته نمی‌توان آن را به مالکیت خصوصی در آورد. نمونه‌ای از درآوردن اینگونه منابع را به مالکیت خصوصی، در آمریکا می‌توان مشاهده کرد. اسراف و تبذیر در تولید و مصرف نفت، سبب پایان یافتن منابع و نیاز روز افزون آمریکا به نفت دو منبع بزرگ، یکی در جنوب (ایران و کشورهای عرب نفت خیز) و دیگری در شمال ایران (آسیای میانه) گشته است. از زمان استخراج نفت، این دو منطقه زیر سلطه آمد و به آتش نفت می‌سوزند.

هدف ملی کردن نفت، استقلال و آزادی، بنا بر این، نقش دادن به نفت در اقتصاد تولید محور ملی بود. چنین اقتصادی نیازمند آنست که منابع و

امکانات، همواره، به ترتیبی بکار گرفته شوند که جمهور مردم توانائی مجموعه کارها را در اقتصاد تولید محور بیابند.

۳- استقلال و آزادی و دیگر حقوق انسان از یکدیگر جدائی ناپذیرند. عمل نکردن به حقی، برای مثال آزادی، غفلت از استقلال و دیگر حقوق است و این حقوق نیز از مسئولیت او به عمل به این حقوق و رعایت حقوق دیگران و صد البته، حقوق ملی جدائی ناپذیرند.

غفلت از حقوق و مسئولیت خویش، سبب حاکمیت مافیاهای رانت خوار بر دولت و اقتصاد کشور گشته است. این استبداد، کارگزار اقتصاد مسلطه در ایران است. رابطه‌ای که میان مردم ایران و مافیاهای حاکم بر دولت و اقتصاد مسلط برقرار گشته، سبب شده است درآمدهای حاصل از نفت، به ترتیب زیر توزیع شوند:

● ایرانیان زمینه کار را بخاطر آنکه نفت بمتابیه نیروی محرکه در اقتصاد ایران نقش ندارد، از دست می‌دهد و این زمینه را اقتصاد مسلط بدست می‌آورد.

● از درآمد آن بخش از نفت که بعنوان سوخت بکار می‌رود، افزون بر ۹۰ درصد را اقتصاد مسلط می‌برد. از ۱۰ درصدی که به دست دولت می‌رود، به تمامه خرج ویران کردن اقتصاد تولید محور و تبدیل شدن بخشی از مردم ایران به توزیع کنندگان واردات و جانشین تولید داخلی شدن آنها، می‌شود. در حقیقت، درآمد نفت قدرت خریدی را ایجاد می‌کند که عامل بازگردن دروازه به روی واردات می‌شود.

اینک هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: نقش او در ویران کردن اساس حیات اقتصادی و بسا حیات خویش بمتابیه یک ملت چه اندازه است؟ باید از خود بیروند: آیا صحیح است کار قیام را به آخرین لحظه، یعنی به زمانی موقوف کند که دیگر، کار از کار گذشته باشد؟

هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: من چه نقشی در استقرار استبداد، بلحاظ ذهنی، فراگیر دارم؟ هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: بر سر من چه آمده که اجازه می‌دهم ثروت ملی او را به بهائی ناچیز بفروشد و مستبدان وعده آوردن پول نفت به سفره او می‌دهند؟ هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: بر من چه رفته است که یارانه خوار گشته‌ام؟ هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: چرا اجازه داده‌ام استبدادی یا بگریز که در سر زمین ثروتمندم، مرا در وضعیت و موقعیت گدا قرار داده است؟ هر ایرانی

۴- دانسته‌های آدمی زمان و مکان معین ندارند. به این دلیل که دانش همه مکانی و همه زمانی است. الا اینکه بسیاری پندارها که دانش نیستند. در جامعه‌های امروز، این پندارها کاربرد بیشتر دارند. از این رو، نقد پندارها و نیز گفتارها و کردارهایی که بیشتر ترجمان جهل و خرافه هستند، ضرورت به تمام دارد. دانستی است که در اقتصاد مصرف محور، به میزانی که مصرف انبوه تر می‌شود، پندارها و گفتارها و کردارها غیر عقلانی تر و بیگانه تر با دانش می‌گردند. در جامعه‌های غرب و جامعه‌های دارای اقتصاد مصرف محور زیر سلطه، عقلا بیش از پیش، قدرتمند می‌شوند و در بحبوحه رشد دانش، پندارها و گفتارها و کردارها غیر عقلانی تر می‌گردند. نقد پندارها و گفتارها و کردارهای غیر عقلانی و ناسازگار با دانش، همت بلند و شکیبائی بسیار و پی گیری می‌طلبد.

همه انتقادگران بلند و شکیبایی آنها بسیار و بیگیری شان بی‌کم و کاست باد

پرسشهای دیگر در بخش اول این نوشته، پاسخ جسته اند.



در فصل سوم، به مناسبت «نمایشنامه مدحی» که تلویزیون رژیم پخش می کند، اختصاص می دهیم. در این فصل، «مدحی تازه کند» معرفی می شود.

در فصل چهارم، روشهای کار مافیهای نظامی - مالی در فساد گستری، به قلم زاله وفا، از نظر خوانندگان می گذرد.

و در فصل پنجم، خبرهای تجاوزها به حقوق بشر را گرد می آوریم:

دستگاه جاسوسی آمریکا می گوید: ایران بمب اتمی نمی سازد - اگر ایران تصرف نشود، تا دو سال دیگر صاحب بمب اتمی می شود:

برغم اعلان خطرهای آمریکا و اسرائیل، گزارش جدید سازمان جاسوسی آمریکا حاکی است که ایران سلاح اتمی نمی سازد:

* سیمور هرش: گزارش جدید سازمانهای جاسوسی آمریکا بر اینست که ایران در کار تولید بمب اتمی نیست:

انقلاب اسلامی: در ۶ ژوئن ۲۰۱۱، شرودد راس که مشاور روابط عمومی است و پیرامون امور سیاسی و نظامی قلم می زند، مقاله ای را در کنسرسیوم، انتشار داده است. او نکات اصلی مقاله هرش را زیر عنوان «ایران و بمب» را بازنویشته است:

● مدیر پیشین آژانس بین المللی انرژی اتمی، محمد البرادعی، در گزارش جدیدی که انتشار یافته است، می گوید: من مدرکی حاکی از این که ایران در کار ایجاد تأسیسات تولید بمب اتمی است و اورانیوم به قصد تولید این بمب، غنی می کند، نیافته ام. او که بمدت ۱۲ سال در رأس آژانس بین المللی انرژی اتمی بوده و جایزه نوبل صلح دریافت کرده است، به سیمور هرش، روزنامه نگار محقق گفته است: من بر این باور نیستم که ایران، در حال حاضر، بطور واضح، یک خطر است. آنچه من می بینم هیاهو در باره تهدید ایران است.

البرادعی که نامزد ریاست جمهوری مصر است، افزوده است: آنچه من می بینم بی اعتمادی از دو سو است. تا روزی که آمریکا و ایران به مذاکره با یکدیگر نشینند و برای یافتن راه حل به یکدیگر فشار نیاورند، راه حل وجود نخواهد یافت. هرش، در مقاله خود، «ایران و بمب»، سخنان البرادعی را باز آورده است. مجله نیویورک در ۶ ژوئن، انتشار یافته است.

● هرش باز می نویسد که سازمانهای عضو

از نو تهدید به جنگ!؟

تسلیمات سنا گفت: ایران تصمیم نگرفته تولید بمب اتمی را از سر بگیرد. وقتی رئیس کمیته، کارل لوین از او پرسید: «اندازه اطمینان شما به این ارزیابی چیست؟ آیا به اندازه بالا است؟ کلایپر پاسخ داد: بله به اندازه بالا است.

● در گفتگوهای کشورهای ۵+۱ در استانبول، ۵ ماه پیش از این، مقامات ایرانی به دیپلماتهای غرب گفتند: امریکا و متحدانش باید حق ایران را بر غنی کردن اورانیوم بازشناسند و می باید مجازاتهایی را که بر ضد ایران وضع کرده اند، لغو کنند.

● اینرون، مشاور خاتم کلبتون، گفته است بر اثر مجازاتها، ایران بیش از ۶۰ میلیارد دلار سرمایه برای سرمایه گذاری در نفت و گاز را از دست داده است. و نیز ایران، در قلمرو صنایع، چون صنعت کشتی رانی و بانک و حمل و نقل، از معامله محروم می شود. مجازاتهای فروش سلاح موشکی و اسلحه دیگر، محروم شده است. مجازاتها معاملات مؤسسات مالی و بانکی را ایران را بسیار مشکل کرده است.

● با وجود این، هرش می نویسد: با آنکه مدرک قطعی حاکمی از قصد این رژیم به تولید بمب اتمی وجود ندارد، تکرانی جدید عمومی در باره مقاصد رژیم ایران اساس جسته است. رئیس جمهوری احمدی نژاد، به تکرار، هلو کاست را زیر سؤال برده است و خواسته است دولت اسرائیل از میان بر خیزد و قطعنامه شورای امنیت مورخ ۲۰۰۶ و قطعنامه های پس از آن، در باره متوقف کردن غنی سازی اورانیوم را اجرا نکرده است.

● با وجود این که آژانس بین المللی انرژی اتمی حرمان خویش را از سطح پایین همکاری ایران با ایران، اظهار و افزایش میزان اورانیوم غنی شده و... را گزارش می کند، هنوز نتوانسته است مدرکی بدست آورد حاکی از این که هدف از غنی سازی اورانیوم، ساختن بمب اتمی است.

● توماس پیکر بنگ، دیپلمات امریکائی، سفیر سابق امریکا در روسیه و اسرائیل و اردن و هند که اینک بازنشته است و عضو فعال شورای ایران - امریکا است، پیشنهادی برای عادی کردن رابطه با ایران ارائه کرده است. هرش بر اینست که پیکر بنگ در مذاکرات بهنای امریکا با تنی چند از مشاوران بسیار نزدیک به احمدی نژاد شرکت داشته است. و نیز در زمانی است که تقاضای دیدار با او با ما کرده است.

● هرش از قول دبل یو. پاتریک لانگ، یک افسر اطلاعاتی بازنشته ارتش امریکا و تحلیل گر اداره اطلاعات وزارت دفاع امریکا در امور خاورمیانه، آورده است: بعد از فاجعه مصیبت باری که جنگ عراق شد، تحلیل گران جامعه اطلاعاتی امریکا از امضای گزارشهای بی مبنی خودداری کردند.

● هرش می نویسد: مقامات حکومت اوپاما اغلب آخرین اطلاعاتی را که سازمانهای اطلاعاتی به دست می آورند، در اختیار دارند. دنیس راس، مشاور ارشد اوپاما در امور خاورمیانه، در اجتماعی که کمیته امور امریکا و اسرائیل (AIPAC)، مهمترین لابی اسرائیل در امریکا (گفته است: ایران برنامه های اتمی خود را بمیزان قابل اهمیتی افزایش داده است.

و در ماه مارس گذشته، روبرت اینهورن مشاور هیلاری کلبتون، وزیر خارجه امریکا، در امر کنترل سلاح گفته است: ایرانیها همه عناصر لازم برای داشتن توانائی تولید بمب اتمی را به دست آورده اند.

و ستانور ژوزف لیبرمن که سخت هوادار اسرائیل است به خبرگزاری فرانسه گفته است: من نمی توانم جزئیات را بگویم اما نیک روشن است که ایرانیها جدا در کار تولید بمب اتمی هستند.

● هرش به یادها می آورد که در سال ۲۰۰۸، اوپاما و هیلاری کلبتون، در مقام نامزد ریاست جمهوری، در باره تجهیزات اتمی ایران آگاه می شده اند و بنا بر فرصت، در باره آن سخن گفته اند. این امر که ایران مصمم به تولید سلاح اتمی است، مسلم شمرده می شد.

● اما در ماه مارس گذشته، سر تیپ جمیس کلایپر، مدیر اطلاعات ملی در کمیته

زمان لازم بوده است برای این که ایران به تولید بمب اتمی توانا شود.

● مینا تنها گزارش آژانس نیست. دستور احمدی نژاد نیز هست. او دستور داده است سازمان انرژی اتمی ایران، اورانیوم ۲۰ درجه تولید کند و گفته است ایران میزان غنی سازی اورانیوم را بیشتر از ۲۰ درصد نیز بالا خواهد برد.

● ۱۸ ماه پیش از این، کاخ سفید تگرانی خود را از قصد ایران - آن زمان نیز دستور داده شده بود سازمان انرژی اتمی اورانیوم ۲۰ درجه برای مصرف رآکتور اتمی تهران، تولید کند - اظهار کرده بود. اما بعد از گذشته ۱۸ ماه، اشاره ای نیز به این مایه تگرانی نکرده است.

● این امر که ایران ظرف چند هفته می تواند اورانیوم ۹۰ درجه خالص تولید کند سختی میان نهی است.

* سفرای سابق ۶ کشور اروپائی در ایران: از اهریمن ساختن اتمی ایران باز ایستیم:

◀ لوموند هشدار ۶ سفیر سابق ۶ کشور اروپائی در ایران را در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۱۱، انتشار داده است. سفیران سابق، ریچارد دالتون، سفیر سابق انگلستان در ایران و استین هووو کریشتن، سفیر سابق سوئد در ایران و بل ون مالتزاهن، سفیر سابق آلمان در ایران و گیوم متن، سفیر سابق بلژیک در ایران و فرانسوا نیکولو، سفیر سابق فرانسه در ایران و روبرتو توسکانو، سفیر سابق ایتالیا در ایران، نوشته اند:

● ما سفیران کشورهای مختلف اروپا در ایران بودیم. اما از نزدیک دیدیم آمدن بحران میان ایران و جامعه بین المللی بر سر پرونده اتمی ایران و بالا گرفتن کار آن را از نزدیک، پی گرفته ایم. باز ماندن این پرونده در مدتی چنین دراز، برای ما غیر قابل قبول است. دنیای عرب و خاورمیانه وارد عصر جدیدی می شوند. هیچ کشوری از تغییر در امان نمی ماند. جمهوری اسلامی ایران مورد مخالفت بخش بزرگی از مردم ایران است. همه جا، چشم اندازهای جدید در حال ترسیم شدن اند. دوره های تردید و عدم اطمینان مساعد زیر سؤال بردن اند. زمان آنست که مسئله اتمی ایران را زیر سؤال ببریم:

● در حقوق بین المللی، موضع اروپا و امریکا پیش از آن سست است که می نماید. در مجموع، در یک چند قطعنامه شورای امنیت، متجمیع است. این قطعنامه ها بر طبق فصل هفتم میثاق سازمان ملل صادر شده اند و اجازه می دهند «در صورت به خطر افتادن صلح» تدابیری تقصیق کننده به اجرا گذاشته شوند.

اما کجاست تهدید؟ آیا غنی شدن اورانیوم توسط ساتر فیوژهای ایران تهدید صلح جهانی است؟ بدیهی است این غنی سازی یک فعالیت اتمی حساس است که توسط یک کشور حساس، در یک منطقه حساس، انجام می گیرد. دلمشغولی که جامعه بین المللی ابراز می کند مشروع است و ایران وظیفه ای بر عهده دارد که در عین حال اخلاقی و سیاسی است. این وظیفه بر طرف کردن این دلمشغولی است. اما در حقوق بین المللی و در قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای پرداختن به غنی سازی اورانیوم را ممنوع نمی کند. کشورهای دیگر، چه آنها قرارداد منع گسترش سلاح اتمی را امضاء کرده اند و خواه آنها که نکرده اند، به غنی سازی اورانیوم پرداخته اند بی آنکه متهم شوند صلح جهانی را به خطر انداخته اند.

● فعالیت اتمی ایران تحت تقصیق آژانس بین المللی انرژی اتمی است. البته تقصیق طبق موافقت نامه ضمانت که در سالهای ۱۹۷۰ انجام گرفته و از اعتبار افتاده، انجام می گیرد. اما این نیز راست است که آژانس هیچگونه مدرکی دال بر اینکه ایران به

فعالتهای اتمی خود، هدف نظامی داده است، بدست نیآورده است.

● «تهدید صلح» ناشی از یک برنامه محرمانه تولید سلاح اتمی است؟ دست کم ۳ سال است که جامعه اطلاعاتی امریکا قائل به وجود چنین برنامه محرمانه ای نیست. جمیس کلایپر، مدیر این جامعه، در ماه فوریه، در کنگره شهادت داد: «ما همچنان فکر می کنیم که ایران باب تولید بمب اتمی را باز نگاه داشته است... با وجود این، ما نمی دانیم آیا ایران سرانجام تصمیم خواهد گرفت بمب اتمی را بسازد یا نه... ما همچنان بر این داوری می مانیم که روند تصمیم گیری ایران در مورد اتم، تابع محاسبه سود و زیان تولید بمب اتمی است. این امر به جامعه بین المللی فرصت می دهد بر جهت یابی تصمیم ایران اثر گذارد.»

● امروز، اکثریتی از کارشناسان، از جمله کارشناسان اسرائیلی، بر این نظر شده اند که ایران در پی کسب توانائی فنی تولید سلاح اتمی است اما خود را از تولید آن، باز می دارد. می توان و بحق، از این قصد ایران متأسف بود. اما نه قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای و نه در حقوق بین المللی، کسب این توانائی ممنوع نشده است. کشورهای دیگری غیر از ایران، این توانائی را بدست آورده اند و یا در حال بدست آوردن اند. اما متعهد شده اند هیچگاه خود را به سلاح

هسته ای مجهز نکنند. کسی هم کاری به کار آنها ندارد.

● اما، به ما می گویند: این سوء نیت ایران و امتناعش از گفتگوهای جدی است که در ۲۰۰۶، کشورهای ما را ناگزیر کرد پرونده اتمیش را به شورای امنیت ببریم. در این باره نیز، اموری وجود دارند که چندان روشن نیستند: یادآور شویم که در سال ۲۰۰۵، تهران در باره سقف تعداد ساتر فیوژهای خود و اندازه غنی سازی اورانیوم زیر میزان لازم برای تولید بمب اتمی، گفتگو کند. ایران گفت آماده است قرارداد الحاقی را به اجرا بگذارد و این قرار داد اجازه همه گونه بازرسی در سرتاسر ایران را به آژانس بین المللی انرژی اتمی می داد. حتی آژانس می توانست در باره تأسیسات اظهار نشده نیز تحقیق و بازجوئی کند.

اما در آن زمان، اروپائیان و امریکائیها می خواستند ایران را مجبور کنند برنامه غنی سازی اورانیوم را متوقف کند. دست کم، در نظر ایرانیها، اروپائیها و امریکائیها از طریق شورای امنیت همان هدف، متوقف کردن غنی سازی اورانیوم، را تعقیب می کنند. پیش از این که ایران را به بستن باب گفتگو متهم کنیم، لازم است بپذیریم که «به صفر رساندن تعداد ساتر فیوژهای ایران»، هدفی غیر واقع بینانه بوده و کار را به بن بست کنونی رسانده است.

● می ماند راه بدو دروئی که ذهن بسیاری از رهبران کشورهای ما را به خود مشغول کرده است: چرا باید بر روی رژیم ایران در گشود و بدین کار مشروعیت داخلی و بین المللیش را اعاده کرد؟ آیا بهتر نیست منتظر آن شویم رژیم مقبول تری جانشین آن شود؟ این یک پرسش واقعی است. اما بسا در باره اثر گفتگو بر سر اتم ایران بر تحولات داخلی این کشور، بسیار اغراق می شود. رونالد ریگان، اتحاد شوروی سابق را «امپراطوری شر» می خوانند. باوجود این، در باره خلع سلاح اتمی، با میخائیل گورباچف، گفتگوهای جدی و پی گیر می کرد. آیا می توان او را بابت به تأخیر انداختن روند تاریخ، سرزنش کرد؟

● عضو دائمی شورای امنیت و آلمان قطعاً می باید در باره حقوق بشر همچنان به ایران فشار بیاورند. اما در همان حال، می باید مسئله پر درد سر و فوری اتم را نیز حل کنند. بدین سان، ما سرچشمه یک تنش مهم در منطقه ای که پیش از هر زمان به آرامش نیاز دارد، خشک می کنیم.



از نو تهدید به جنگ!؟

آیا ژنرال کین کین که در Kene Keen جنگ عراق نقشی مهم داشته، اینک در کار زمینه سازی برای حمله نظامی به ایران است؟!

انقلاب اسلامی: در ۵ ژوئن ۲۰۱۱، ری مک گاورن، تحلیل گر پیشین سیا، مقاله مفصلی در باره تدارک جنگ با ایران، انتشار داده است. نکات عمده آن عبارتند از:

● ژنرال ژاک کین کین که در ۲۰۰۷، عامل گسیل قوای بیشتر به عراق و تشدید جنگ در این کشور بود، اینک در کار تشدید تنش ها با ایران است: ژنرال کن که اینک باز نشسته است، در سالهای اخیر، با محافظه کاران جدید همداستان است. در اجتماعی از دوستانی که در فرودهام کلز همدرس بوه اند، به ما گفت: بعد از صحبت برای شما به اروپا می رود تا نقش لابی را نزد رهبران ۴۱ کشوری را بازی کند که عضو ناتو هستند. غیر از سه کشور، بقیه حاضر نشده اند فرزندانشان در جنگ افغانستان قربانی شوند. همه علائم گویای این واقعیتند که ژنرال کن به این صرافت نیفاده است که با اروپایی ها در یافته اند که افغانستان ویتنامستان گشته است. جنگ در آن کشور به پیروزی نمی انجامد.

● ژنرال کین در سخن رانی خود گفت: از فرماندهان نظامی انگلستان پرسیدم: چرا انگلستان در باره فرجام جنگ در افغانستان، دچار تردید شده است؟ ژنرالهای انگلیسی به من گفتند: آیا شمای امریکایی اعتماد خود را به ما از دست داده اید؟

در پاسخ، ژنرال کن گفت: آری از دست داده ایم. او از انزوای روز افزون امریکا، حتی از نزدیک ترین متحدانش، در مورد جنگ و صلح، سخت تالان بود. ژنرال کین یاد آور شد که فرآوان به اروپا و خاورمیانه و جنوب شرقی آسیا سفر می کند و می کوشد قوت منش امریکاییان را در اروپاییان القاء کند. او بر این نظر بود که دو جنگ جهانی عصیت را از بیشتر اروپاییان شناساند. از دید او، عامل دیگر سست منش امریکاییان اینست که رهبران حاضر نیستند مردم را به فداکاری بخوانند. و این فرآورده سوسیال دموکراسی حاکم بر اروپا است.

● ژنرال کین و همکاران نظامی او مشکلی با تقاضای فداکاری بیشتر از امریکاییان ندارد. بخصوص که نیمی از افراد ارتش امریکا از افراد فقیر ترین خانواده ها هستند که در شهرهای با جمعیت کمتر از ۵۰ هزار و روستاها زندگی می کنند. در این مناطق کار کم و سطح آموزش و پرورش پایین است.

● همین ژنرال بود که در سال ۲۰۰۷، اسباب گسیل ۳۰ هزار تن نیروی اضافی را به عراق فراهم آورد. او به شیعه ها کمک کرد پاک سازی قومی بخش عمده بغداد را به انجام رسانند. این شهر که اکثریت سنی می داشت اینک شهری با اکثریت شیعه گشته است.

● من امیدوار بودم او در باره موفقیت آمیز بودن گسیل ۳۰ هزار قوای بیشتر سخن گوید. پرسشهایی را هم آماده کرده بودم. اما محور سخنرانی او «تهدید ایران» بود. او ایران را کشوری تصویر کرد که در پی برقراری خلیفه گری از راه شکست روحیه امریکاییان است. از دید او، قدم اول، تروهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود. بنا بر قول ژنرال کین، تنها دیکتاتوری حاکم بر ایران قصد دارد بر منطقه سلطه جوید، بلکه می کوشد، از راه بدست آوردن بمب اتمی، دنیا را بطور بنیادی تغییر دهد. او ادامه می دهد: امریکا بحق نگران است. نگران تجاوز رژیم ایرانی به حقوق

● شکست گفتگوهای ماه ژانویه در استانبول و مکاتبه بی حاصل دو طرف مشکلات بیرون رفتن از حالت توقف، مهم جلوه گر ساخت. از جنبه روش، هر اندازه گفتگوها راز دارانه تر و فنی تر باشند بیشتر اقبال رسیدن به نتیجه را می یابند. و در آنچه به مسئله مربوط می شود، هم اکنون می دانیم که هرگونه راه حلی بر کیفیت بازرسی آژانس بین المللی، پایه خواهد جست.

با ما اطمینان داریم که آژانس توانا به مراقبت از فعالیتهای اتمی اعضای خویش، از جمله ایران، است و با آژانس اطمینان نمی کنیم. اگر اعتماد نمی کنیم، چرا باید سازمانی را باید حفظ کرد که تنها در مورد شوراهائی کار آئی دارد که خود در پی تولید بمب اتمی نیستند؟ هر گاه بنا بر اعتماد به آژانس باشد، هر دو طرف می باید از این سازمان پیروند چه چیزها را برای کنترل کامل برنامه اتمی ایران لازم دارد به تریبی که بتواند تضمین کند که فعالیت صلح ایمن کشور، در تمامی ابعاد خویش، صحیح آمیز است. بر اساس پاسخ آژانس، گفتگویی عمل گرامی تواند آغاز شود.

انقلاب اسلامی: سرانجام، در غرب، کسانی پیدا شدند راست بگویند و این کسان سفیران همین غرب در ایران بوده اند. با وجود این،

* روسیه و چین نیز به کشورهای امریکائی و اروپائی در ابراز نگرانی از هدف نظامی برنامه اتمی «ایران» پیوستند:

◀ در ۹ ژوئن ۲۰۱۱، به گزارش رویتر از وین، روسیه و چین در اظهار نگرانی عمیق خود از عدم اجرای قطعنامه های شورای امنیت و امکان جهت یافتن فعالیتهای اتمی ایران به تولید بمب اتمی، به قدرتهای غرب پیوستند: روزی بعد از این که ایران گفت میزان تولید اورانیوم غنی شده با درجه بالا را سه برابر می کند، و این کار را در تأسیسات زیر زمینی مصون از حمله های هوایی احتمالی امریکا و اسرائیل می کند، امریکا و آلمان و فرانسه و انگلستان و روسیه و چین، یعنی کشورهای ۵ + ۱ بیابانه ای انتشار دادند و نگرانی عمیق خویش را ابراز کردند.

روسیه و چین، پیش از این، در برابر منزوی کردن ایران بخاطر غنی سازی اورانیوم، مقاومت می کردند. کشورهای غرب ظن داشتند که هدف واقعی فعالیتهای اتمی ایران، تهیه سوخت برای نیروگاه اتمی برق باشد. آنها می گفتند قصد واقعی ایران غنی سازی اورانیوم تا درجه بالا و بکار بردن آن در تولید بمب اتمی است.

بیابانه می گوید: ما ایران را فرامی خوانیم که با آژانس همکاری کامل کند. مشکل وقتی حل می شود که هیچ امکانی برای انحراف فعالیت اتمی ایران به سمت تولید بمب اتمی باقی نماند.

نماینده امریکا در آژانس، جداگانه، گفت: قصد ایران به غنی سازی اورانیوم با سانتریفوژهای پیشرفته، در تأسیساتی که در دل کوه ایجاد شده اند، تأییدی است بر بجا بودن بی اعتمادی عمیق جامعه بین المللی به ایران و هدف واقعی از اجرای برنامه اتمی است. بنا بر این، خواست جامعه جهانی از ایران، بجا است.

● علی اصغر سلطانبه، نماینده ایران در آژانس، حمله زبانی به یوکیا آمانو، مدیر آژانس بین المللی انرژی اتمی کرد و او را به تسخیر کوهی متهم کرد. علت نیز اینست که در مقایسه با البرادعی، مدیر پیشین، این مدیر روش قاطع تری در قبال ایران در پیش گرفته است. در ماه پیش، او از ایران خواست اجازه بازرسی از همه تأسیسات اتمی را به مفتشان آژانس بدهد و به پرسشهای آژانس پاسخهای بایسته را بدهد.

● در ۹ ژوئن ۲۰۱۱، صالحی، «وزیر» خارجه ایران تکذیب کرد که ایران قصد دارد اورانیوم را بالاتر از ۲۰ درجه غنی کند.

روزنامه اسرائیلی ها آرتس گزارش کرده است: بیشتر سیاستمداران و بخش وسیعی از روزنامه نگاران، می خواهند داکان دم فرو بندد. نمی خواهند او به ما هشدار بدهد و با هشدارهای خود ما را بترساند. ما در باره وزیر و اهود باراک، وزیر دفاع، اعتماد کرده ایم. تنها به این دو اعتماد کرده ایم. اگر آنها تصمیم به جنگ بگیرند، ما از آنها پیروی می کنیم و همراه آنها وارد جنگ و خطر هایش می شویم.

● باوجود این، ها آرتس توضیح می دهد که اگر داکان فکر می کند جنگ با ایران موجودیت اسرائیل را تهدید می کند، نه تنها حق دارد صدای خود را به گوش همگان برساند، بلکه هشدار دادن برترین وظیفه او است. او می باید، همچون دروازه بان (در بازی فوتبال) جلو این کار را بگیرد. اگر جز این کند، به نقش خود بمثابة رئیس پیشین موساد، جفا کرده است.

● از خود پرسیدم چرا به ژنرال گتتم دروغ می گوید؟ می توانستم با لحن مودبانه تری سخن او را تکذیب کنم. دیدم ذهن من امور بسیاری را در رابطه با یکدیگر قرار داده است و حاصل آن مجموعه امور دروغی گشته و در موافق کردن امریکاییان با جنگ بکار رفته است. دهها هزار تن انسان - عراقی و افغانی و پاکستانی و لیبیائی و امریکائی - کشته شده اند. بخاطر دروغهایی کشته شده اند که ژنرال کین یکی از آنها را در باره ایران گفت: «ایران در کار تولید بمب اتمی است».

● من ژنرال کین و دوستان محافظه کار جدیدش را کسانی می دانم که مسئول گسیل ۳۰ هزار قوای اضافی، در فاصله فوری ۲۰۰۷ تا ژوئیه ۲۰۰۸، به عراق هستند. تنها در سال ۲۰۰۷، کشته های امریکا ۹۰۰ تن شدند. از سال ۲۰۰۴ بدین سو، آن سال مرگبار ترین سال برای ارتش امریکا شد.

اما در آنچه به غیر نظامیان عراقی مربوط می شود، در نیمه اول سال ۲۰۰۷، مرگبار ترین ۶ ماه در تمام طول جنگ شد. نیروی بیشتر برای جنگ پرداخته تر موجب مرگ عراقیان و ویرانی مناطق صنعتی عراق، به پناه پان بخشیدن به خشونت در عراق شد. آنچه به راستی در دوران جنگ گسترده روی داد این بود که قوای بیشتر امریکا در بغداد، به شیعه ها کمک کردند سنی ها را خلع سلاح کنند. وقتی سنی ها خلع سلاح شدند، افراد مسلح شیعه، شب ها، به همسایه های سنی حمله می کردند و این سان، بغداد را از وجود آنها پاک کردند...

● پرسشهای پاسخ نیافته:

پیش از اینکه ژنرال کین ایران را موضوع اصلی سخنان خود کند، من چند سؤال در باره «قوای بیشتر برای جنگ گسترده بر ضد خشونت در عراق» آماده کرده بودم. مقصودم بیشتر این بود که همکلاسی های دوره تحصیل که هنوز نمی دانند برای دریافت اطلاعات واقعی و تحلیلهای واقع بینانه به کجا باید رجوع کنند، روشن بگردند. مطمئن بودم که پاسخهای او و یا پاسخ ندادنها، برای یافتن نظر صحیح در باره جنگ عراق آموزنده می شدند. در اواخر سال ۲۰۰۶، فرمانده قوای امریکا در خاورمیانه، ژنرال جون ابوزید و فرمانده قوای امریکا در عراق، ژنرال رز کرسی، بهنگان شهادت رسمی در کمیته نیروهای مسلح سنا، قویا با ارسال قوای بیشتر به عراق، از سوی امریکا و ناتو مخالفت کرده بودند. آنها این طور استدلال کرده بودند: کاستن از شمار قوای امریکا در عراق سرانجام به سیاستمداران عراق حالی خواهد کرد که خود می باید در خانه خویش، نظم برقرار کنند.

پیش از انتخابات نیم دوره ای سال ۲۰۰۶، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع وقت، از تقاضای فرماندهان نظامی و محافظه کاران جدید سخت سر که در حکومت بوش بودند،

شهروندان ایرانی است. اما «نگرانی بنیادی» از این رو است که ایرانیان بمب اتمی بدست آورند. زیرا از آن پس، آنها، در همه جا، نقش «لات و آدمکش» را خواهند یافت. من دست خود را بالا بردم. اما صبر کردم تا که کین سخن خود را تمام کند. او به شونندگان اطمینان داد که از چینی که دارد سر بر می آورد، امریکا می باید بسیار کم برترسد. وقتی سرانجام نوبت من شد، به او یادآور شدم که من چون او در ارتش بوده ام و از آن جا به سیا آمده ام و مدت ۲۷ سال تحلیل گر سیا بوده ام.

آیا ممکن است او از گزارش به اتفاق آرای ۱۶ سازمان اطلاعاتی امریکائی اطلاع باشد که در اواخر سال ۲۰۰۷، تهیه شد و حاکی از این بود که ایران از اواخر سال ۲۰۰۳، اجرای برنامه تولید بمب اتمی را رها کرده است؟

آیا او ارزیابی اطلاعات ملی با شهادت مدیر اطلاعات ملی، دنیس بلر نخوانده و نشنیده است؟ دنیس بلر، در ماه مارس سال جاری، به کنگره گفت: تغییری در نظر سازمانهای اطلاعاتی امریکا در این باره که ایران در کار ساختن بمب اتمی نیست، بوجود نیامده است. بهر رو، او پرسید: پرسش شما چیست؟

● سئوالهای من عبارتند از شما، چرا به محافظه کاران جدید پیوسته اید که میان نیازهای استراتژیک اسرائیل و نیازهای استراتژیک امریکا چنین سخت می توانند تمیز بدهند؟ او گفت: مسلم است که از آغاز در کار به دست آوردن سلاح هسته ای هستند؟ چه وقت دانستید که این ادعا راست است؟ چگونه می توانید با اطمینان بگویند ایران دشمن استراتژیک ما است؟ این ادعا راست نیست و شما می دانید که دروغ است.

● پرسش کننده دیگر از ژنرال کین پرسید: چرا خاورمیانه منطقه ای رها از سلاح هسته ای نشود؟ او توضیح داد که تنها اسرائیل با خلع سلاح اتمی خاورمیانه مخالف است و امریکا نیز از اسرائیل حمایت می کند.

● پرسش کننده سومی در باره نفوذ لابی اسرائیل در امریکا پرسید و ژنرال پاسخ داد: متأسفم وقت ما به پایان رسیده است!

● اینطور می نماید که گزیننه حمله نظامی به ایران، از نو، روی میز قرار گرفته است. کسانی چون ژنرال کین در کار زمینه سازی و تدارک اسباب آن هستند. در واشنگتن، ما محافظه کاران جدید را «دیوانه هائی می خوانیم که در پایتخت امریکا، رهبران فکری سیاستمداران گشته اند».

● و اسرائیلی ها تمام کوشش خود را بکار می برند تا که مردم اسرائیل را متقاعد کنند موجودیت اسرائیل در خطر است. این کار را برای آن می کنند که آنها را با حمله نظامی به ایران، موافق کنند. کار را به جانی رسانده اند که میسر داکان، رئیس پیشین موساد، در علن، گفت: رهبران اسرائیل دست به کار انجام کاری هستند که واقعا با عقل جور در نمی آید.

● در سخنان اخیرش در دانشگاه عبری، داکان حمله نظامی به ایران را یک «فکر ابلهانه» خواند که جنگ منطقه ای بیار می آورد. چنین جنگی دلیل ساختن برای تولید بمب اتمی توسط ایران است. ورود در یک نزاع منطقه ای برای اسرائیل ناممکن است.

● اما بسیاری از سخت سران اسرائیل - همچون محافظه کاران جدید امریکا که شکرکای آنها هستند - نمی خواهند به این هشدارها گوش فرادهند.

حمایت می کرد. آنها خواهان تشدید جنگ در عراق بودند. بلافاصله بعد از انتخابات، رامسفلد از وزارت کناره گرفت و در دسامبر ۲۰۰۶، روبرت گیتس جانشین او شد. در همان ماه دسامبر، کمسیون رسیدگی به جنگ عراق، تحت ریاست وزیر خارجه در ریاست جمهوری ژرژ بوش (در) و میدلتون به این نتیجه رسید که نمی باید قوای اضافی به عراق گسیل کرد.

رئیس ستاد ارتش نیز مخالف گسیل نیروی بیشتر به عراق بود. باوجود این، به فشار ژنرال کین و محافظه کاران جدید، ۳۰ هزار قوای اضافی برای تشدید جنگ به عراق گسیل شد. ژنرال ابوزید و ژنرال کیسی رفتند نیز روانه شدند.

● سؤال من از ژنرال کین این بود: چرا او و محافظه کاران جدید، متحدان او، پزیدنت بوش و معاون رئیس جمهوری، دیگ چنی را متقاعد کردند نظر کارشناسان را نادیده گیرند و به خواست ژنرال کین و محافظه کاران جدید، به عراق نیروی اضافی بفرستد؟ آیا بدین خاطر نبود که شکست امریکا را تا پایان دوران ریاست جمهوری بوش و معاونت دیگ چنی، به تأخیر اندازند؟ آیا صحیح بود که تنها بدین خاطر که بوش و دیگ چنی مسئول فاجعه عراق شناخته نشوند، هزاران عراقی و نزدیک به ۱۰۰۰ امریکائی کشته شوند؟

انقلاب اسلامی: گرچه هم اکنون محافظه کاران جدید دست بکار تبلیغات گسترده شده اند که ناکامی در جنگ در عراق و افغانستان را به پای اوامنا بنویسند، اما این ناکامی و فاجعه بزرگ انسانی به پای بوش و دیگ چنی، بمشابه جنایتکاران جنگ نوشته شده است. عقلهای قدرتمنداری که بر سرنوشت جامعه ها حاکم می شوند، از هیچ جنایتی برای ارضای هوفهای شخصی و گروهی خود روی گردان نمی شوند.

آیا حمله ای بر ضد ایران در حال تدارک است؟!

انقلاب اسلامی: میدل ایست (۷ ژوئن ۲۰۱۱) تحقیق ویکتور کوتسو Kotsev را تحت عنوان بالا انتشار داده است. نوشته اطلاعات زیر را در بردارد:

● در اسرائیل، به خلاف یک سال پیش، کم هستند تحلیل گرانی که جرأت کنند حمله نظامی به ایران، در آینده نزدیک را، امری جدی ممکن بشمارند. برعکس، بیشتر این فکر را فراموش کرده اند. بخصوص این فکر را که اسرائیل به تنهایی به ایران حمله کند را فراموش کرده اند. یکی از تبلیغ های دهه اخیر این بود که اسرائیل انتخاب دیگری جز حمله به تأسیسات اتمی ایران ندارد. مگر این که امریکا ابتکار عمل را از آن خود کند و نخست قوای امریکا باشند که به ایران حمله می کنند.

● با وجود این، اسرائیل دشمن آیت الله ها است و سکوت و ضعف ظاهرش بسا قریب کارانه باشد. در طول ۴۴ سال گذشته، اسرائیل، همواره قصد خویش از حمله نظامی را پوشانده است.

● دو سال پیش، در همان زمان که اسرائیل سخت بکار تبلیغ ضرورت جنگ با ایران بود، از تاریخ شناس اسرائیلی پرسیدم: معمولا اسرائیل نخست عمل می کند و بعد آن را توجیه می کند (مثل حمله هوایی ۲۰۰۷ به سوریه). چه پیش آمده است که این بار، روشی وارونه روش معمول بکار می برد؟ او جواب داد: آنچه مایه تفاوت است اینست که این بار، پیش از دست زدن به هرگونه عملی، اسرائیلی ها می باید نسبت به لزوم آن متقاعد شوند.

● در ماه گذشته، در محیط های سیاسی و ارتباط جمعی اسرائیل، بحث مهمی بر سر حمله نظامی به ایران، در گرفت. اما در



از نو تهدید به جنگ!؟

مقایسه با داعی بحث‌ها در یک سال پیش، بی صدا شد. با وجود این، جفری گلدبرگ و کسان دیگری بر این نظر شدند که احتمال حمله اسرائیل به ایران در ماه ژوئیه، ۵۰ درصد است. او این نظر را بعد از گفتگوهایش با سیاستمداران و مقامات وزارت دفاع اسرائیل پیدا کرده است.

● در چند ماه پیش، در زمان که بهار دنیای عرب (جنبشها) آغاز شد، بحث از حمله نظامی به ایران نیز به پستو رفت. صبر کنیم ببینیم چه می‌شود، روبه شد. مسائل فوری تر، چون مسئله مصر و قصد فلسطینی‌ها بر اعلان دولت فلسطینی در سال جاری، موضوعات محوری شدند که مقامات اسرائیلی می‌باید به آنها می‌پرداختند. شکاف در دولت اسرائیل بر سر ایران، بطور روز افزون آشکار تر شد. آدمی مثل اهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل قتیله را پائین کشید.

رئیس اسفانه ای موساد، داگان، حمله اسرائیل به ایران را کاری ابلهانه توصیف کرد. دیر تر او گفت: اگر کسی بطور جد در فکر حمله به ایران است، او باید بدانند که اسرائیل را وارد جنگ با منطقه می‌کند که کسی نمی‌داند از آن چگونه بیرون خواهیم رفت.

اما نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل به امکان حمله به ایران، اشاره می‌کند. برای مثال، او، در سخنرانی خود در کنگره امریکا، گفت: پیش از این، از نتایج مجهز شدن ایران به بمب اتمی سخن می‌گفتم. اما حالا آن زمانی دیگر است. صفحه تاریخ بسا به زودی ورق بخورد و صفحه بزرگ ترین خطرها بر روی همه ما گشوده شود: یک رژیم اسلامی سئیزه جو مجهز به سلاح اتمی خطری است که ما را تهدید می‌کند. و معاون نخست وزیر در امور استراتژیک، موشه یالون می‌گوید: «دنیای متمدن» می‌باید بر ضد ایران اقدام کند. از جمله، دست به اقدام نظامی بزند.

● با اینهمه، بحث بر سر حمله به ایران سرد شده است اما هر لحظه ممکن است داغ شود. چون ممکن است سرد شدن علامت تصمیم به حمله به ایران باشد، پس می‌باید مراقب علامتها بود.

امیر اورن، تحلیل گر اسرائیلی اینطور استدلال می‌کند: در فاصله اواخر ماه ژوئن و کناره گیری روبرت گبش از وزارت دفاع امریکا و بازنشستگی دریا سالار مایک مولن، رئیس ستاد مشترک امریکا در آخر ماه سپتامبر، این خطر که نتان یاهو و باراک حمله غافلگیرانه ای به ایران بکنند، بزرگ است. بخصوص برای منصرف کردن توجه از مسئله فلسطین و راه حلی که می‌باید بیچود.

● یادآوری این امر که دو ماه پیش، اسرائیل نقشه استحکامات نظامی حزب الله در جنوب لبنان را انتشار داد، مهم است. این کار اختطاری به حزب الله بود که از هرگونه رویارویی با اسرائیل خودداری کند. آخر، در نظر عموم، حزب الله سلاح مؤثر ایران بر ضد اسرائیل است.

● دو همدار داگان و انتشار نقشه استحکامات نظامی حزب الله لبنان و گفتگوها برای رها کردن ژیلاد شلیت - گفته می‌شود اسرائیل می‌خواهد پیش از حمله به ایران او را از اسارت رها کند زیرا می‌داند بعد از حمله به ایران، این کار ناممکن می‌شود - بضرورت به معنای تدارک جنگ با ایران نیست. اما مجموع اینها این پرسش جدی را پیش رو می‌نهند: اسرائیل کدام هدف را در سر دارد؟

پاسخ می‌تواند این باشد که اسرائیل خود را برای معسوم ماندن خویش از پی آمدهای کشور دیگری به جمهوری اسلامی ایران آماده می‌کند. داگان بسا هشدار نمی‌دهد که اسرائیل خود به ایران حمله نکند، بلکه هشدار می‌دهد که دولت اسرائیل در حمله کشور دیگری به ایران شرکت نکند. ● از منظر کلی، تنشها با ایران بسیار شدید هستند. امور شناخته شده گویای اشتغال

خاطر شدید اسرائیل به مسئله اتمی ایران است. یک منبع نزدیک به دولت روسیه گزارش می‌کند که کرملین شروع کرده است به بیرون بردن تکیسین‌ها و دیگر متخصصان خود از ایران. هرگاه این اطلاع تأیید شود بدان معنی است که روسیه از پیش می‌داند که به ایران حمله نظامی خواهد شد.

همان منبع نظر می‌دهد که حمله اسرائیل به ایران، از لحاظ به دست فراموشی سپردن «بهار عرب»، ضرور ارزیابی شده است. برای این که ضد انقلاب بر کشورهای منطقه مستولی شود، می‌باید به کشور بزرگی چون ایران، حمله شود.

برخی از تحلیل گران همین استدلال را در باره جنگ بر ضد رژیم قذافی بکار می‌برند. اما حمله به لیبی نتیجه منتظر را ببار نیاورد. بیشتر از این، راندن علی بن صالح از یمن دامنه جنبش اعتراضی را بر سر تاسر دنیای عرب می‌گستراند. یک مقام ارشد اخوان المسلمین اردن به روتبر گفته است: رفتن علی بن صالح از یمن، نه تنها برای یمنی‌ها، بلکه برای کشورهای دیگر عرب نیز، آغاز یک پیروزی واقعی بر رژیم حاکم بر این کشورها است.

● ضد انقلاب بیکار نیست: عربستان قوای عملیات ویژه (عقابهای ناف) را به بحرین گسیل کرده است. بران دویبنگ اطلاع می‌دهد که عربستان از تیشان عراقی سنی را که در قشون صدام بوده اند و نظامیان پیشین پاکستانی را استخدام می‌کند و با آنها ارتش خصوصی تشکیل می‌دهد.

رقابت و کشمکش سعودی‌ها با ایران بر کسی پوشیده نیست. چند سال پیش، ملک عبداللّه به مقامات امریکا گفته بود: سر این مار را باید کویید و له کرد. بسیار سخت است بتوان باور کرد که عربستان آمادگی حمله زودهنگام به ایران را دارد. اما به راه انداختن جنگی با استفاده از ارتشیان سابق پاکستان و عراق نیز، جنبه پیش بینی دارد. با وجود این، خاورمیانه منطقه ایست که در آن، همواره می‌باید منتظر وقوع امری بود که انتظار وقوعش نمی‌رود.

● باز مشکل می‌توان تصور کرد که هرگاه جنگی در گیرد، امریکا خود را از آن برکنار نگاه دارد. وابستگی امریکا به نفت عربستان کامل است.

● گفتن ندارد که بحران اتمی ایران عمیق است. برغم تأکید علی اصغر سلطانیه بر این که تولید بمب اتمی یک «خطای استراتژیک» است، آژانس بین المللی انرژی اتمی، در واپسین گزارش خود، از افزایش میزان اورانیوم غنی شده و از ظن خود بر جهت یابی فعالیتهای اتمی ایران به تولید سلاح اتمی و... سخن می‌گوید.

● و نیز، پیش بینی برخی از ناظران، از جمله کارشناسان اسرائیلی مبنی بر این که موجهای جنبش دنیای عرب ایران را نیز در بر خواهند گرفت و رژیم را خواهد برد، تحقق نیافت. بتازگی، شکاف در درون رژیم جمهوری اسلامی عمیق تر گشته است. اما این امر بسا حل مسئله اتمی را مشکلتر می‌سازد. بنا بر گزارش مؤسسه دانش و امنیت جهانی:

هر اندازه در وسائل ارتباط جمعی در باره جنگ بر سر قدرت میان رهبر جمهوری اسلامی، آیت الله علی خامنه ای - با حمایت مجلس - و احمدی نژاد، رئیس جمهوری، بیشتر سخن رود، این احتمال که نزاع ایران را (اگر اصلا میلی به این کار داشته باشد) توانا به رسیدن به توافق بر سر بحران اتمی، از راه گفتگوهای دیپلماتیک، کمتر می‌شود... رهبر رژیم عزم خویش را بر مجبور کردن احمدی نژاد از تن دادن به امریت خود، در علن، اظهار کرد. بنظر می‌رسد تمایلی به گفتگو بقصد یافتن فرجامی برای بحران اتمی، ندارد. بنا بر این، گفتگوی

کشورهای ۵+۱ با ایران، کار بی حاصلی است. ● با وجود اینهمه، دلایل حاکی از آنند که در این نزدیکی‌ها، احتمال جنگ با ایران نمی‌رود. با وجود این، باید هشدار بود که در خاورمیانه، ظواهر فریبنده اند. هر دو طرف، ایران و دشمنان ایران خود را از لحاظ نظامی، آماده می‌کنند. و دانش نظامی به ما آموخته است که چون گلوله اول از لوله تفنگ خارج شد، بسا جنگ را بیار می‌آورد. بخصوص که در خاورمیانه، تابستان فصل جنگ است...

انقلاب اسلامی: در همان حال که می‌کوشند «افتضاح آفر گیت» را سانسور کنند، اتحاد استراتژیک سعودیها با اسرائیل، بیش از پیش، آشکار می‌شود. اما امر مهم اینست: القاعده بود که استراتژی کشاندن امریکا به جنگ با کشورهای مسلمان را با ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به اجرا گذاشت و بوش، بنا بر شیوه عمل یک «بنیادگر» واکنش شد و با القاعده وسیله شد تا که استراتژی به مهار کامل در آوردن خاورمیانه را امریکا و دستیار اسرائیلیش به اجرا گذارند؟ در فصل دوم، پاسخ این پرسش را می‌جوئیم:

آیا استراتژی القاعده برانگیختن جنبش در دنیای اسلامی بود؟ - اتحاد عربستان و اسرائیل بر ضد جنبشهای همگانی:

استراتژی القاعده کشاندن امریکا به جنگ با دنیای اسلام بود و بوش واکنش شد و وارد این جنگ گشت!؟

انقلاب اسلامی: در ۷ ژوئن ۲۰۱۱، گارت پرتز تاریخ دان و روزنامه نگار امریکائی که در باره هر آنچه به امنیت ملی امریکا مربوط می‌شود، تحقیق می‌کند و در باره سیاست امریکا در خاورمیانه و ایران، مقاله‌ها، و انتقادی، نوشته است، مقاله ای را انتشار داده است برای این که نشان دهد چسان ژرژ بوش واکنش القاعده شد و جنگی با مسلمانان را روی دست امریکا گذاشت:

● سید سلیم شهزاد، روزنامه نگار پاکستانی که در ماه گذشته کشته شد، پیش از مرگ، استراتژی القاعده را به تفصیل شرح داد. توضیح داد چسان القاعده با انجام ترورهای ۹ سپتامبر ۲۰۱۱، پوزیدنت ژرژ بوش را تحریک کرد دو کشور اسلامی را تصرف کند و این امر سبب شود که دولتهای کشورهای اسلامی بی اعتبار گردند و مردم این کشورها بر ضدشان جنبش کنند و آنها را سرنگون کنند:

بنا بر کتاب سید سلیم شهزاد -جنازه او هفته پیش در کانالی بیرون از شهر اسلام آباد یافت شد- او را پیش از کشتن، شکنجه کرده بودند - که بتازگی انتشار یافته است،

استراتژیهای القاعده به طالبان در جنگ بر ضد قوای امریکا و ناتو در افغانستان کمک می‌کردند. بدین خاطر که معتقد بودند تصرف کشور از سوی قوای یگانه، بزرگ ترین عامل جنبش ملت‌های مسلمان بر ضد رژیمهای این کشورها است.

شهزاد، در کتاب خود، بر اساس گفتگوهای که فرماندهان القاعده کرده و تا امروز، دقیق ترین توصیف و تشریح از این سازمان و هدفهایش را در اختیار خواننده قرار داده است. او دیدگاه القاعده را در باره جنگ امریکا و ناتو با طالبان را تشریح کرده است. نام کتاب او « درون القاعده و طالبان » (Inside Al-Qaeda and the Taliban) در ۲۴ مه ۲۰۱۱، سه روز پیش از آنکه در اسلام آباد، بهنگام رفتن به محل فرستنده تلویزیون، ناپدید شود، انتشار یافته است.

● شهزاد که رئیس دفتر آسیا تایمز - مقرش در هنگ کنگ است - بود، تنها روزنامه نگاری است با رهبران درجه اول القاعده و طالبان افغانستان و پاکستان، دیدار و با آنها مصاحبه کرده و با آنها در تماس بوده است. آنچه او در باره استراتژی القاعده نوشته است کاملاً معتبر است. زیرا او هم استراتژی سازمان و استراتژی آن را شناخته بود. نوشته او حاصل بسیاری از گفتگوها با مقامات ارشد این سازمان، در طول چند سال، است.

کتاب شهزاد معلوم می‌کند که اسامه بن لادن تنها یک «چهره» برای مصرف عموم بوده است، و این دکتر ایمان ظواهری است که ایدئولوژی سازمان را تدوین و طرحهای عملیاتی را تهیه می‌کند.

● بنا بر کتاب شهزاد، استراتژی القاعده «پیروزی در جنگ بر ضد غرب در افغانستان» است. و سپس، کشاندن جنگ به آسیای میانه و بتکادش است. او توضیح می‌دهد چگونه القاعده منطق ایل و طایفه نشین شمال پاکستان، در شمال و جنوب و زیرستان را، به پایگاههای عمده طالبان در جنگشان بر ضد قوای امریکا و ناتو، بدل کرده است.

● شهزاد روشن می‌کند که هدف واقعی القاعده، تقویت طالبان در جنگ خود با امریکا و ناتو، به قصد ادامه اشغال افغانستان از سوی قوای امریکا و ناتو است. زیرا ادامه اشغال افغانستان شرط لازم برای موفقیت استراتژی عمومی القاعده است. این شهزاد می‌نویسد: استراتژیهای القاعده بر این باور بوده اند که ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱، سبب اشغال افغانستان از سوی امریکا می‌شود و این اشغال مسلمانان جهان را به جنبش در می‌آورد.

پاتک امریکا، از لحاظ هدف اول القاعده، یعنی برانگیختن مردم کشورهای اسلامی به شورش، اهمیت ویژه ای می‌داشت. شهزاد فاش می‌کند که طراح استراتژی که ترورهای ۱۱ سپتامبر، کاربرد بود، ظواهری بود. القاعده از سالهای ۱۹۹۰ بدین سو، تحت رهبری فکری ایمان الظواهری است. استراتژی او این بود که «بر ضد رژیمهای فاسد و استبدادی کشورهای مسلمان، سخن گوید و آنها را هدف مبارزه کند و سیمایشان را در نظر جامعه‌های مسلمان، خراب کند. و می‌خواست با وابسته به امریکا خواندنشان، بی اعتبارشان گرداند.

در سال ۲۰۰۴، یکی از همکاران بن لادن، سعد القیبه، مخالف رژیم سعودی‌ها، در مصاحبه با شهزاد، گفته است: در اواخر دهه ۱۹۹۰، ظواهری بن لادن را متقاعد کرد که باید طرز فکر «کوبسوی امریکائی» (بوش) کار کند و او را به یک «دشمن تمام عیار» با القاعده بدل سازد. و در جامعه اسلامی تمایل شدید به داشتن رهبری را برانگیزد که با موفقیت، به مبارزه با امریکا بر خیزد.

● شهزاد روشن می‌کند که اشغال افغانستان و عراق از سوی امریکا، بزرگ ترین دست آویز را در اختیار ظواهری و القاعده برای

برانگیختن کشورهای مسلمان بر ضد امریکا قرار داد. حتی پیش از حمله امریکا و ناتو به افغانستان، روحانیان طالبان علوم دینی مسلمان فتاوائی در وجوب دفاع از سرزمین های مسلمان در برابر اشغالگران انتشار دادند. اما با انتشار این فتواها در افغانستان، ظواهری می‌باید دست بکار برانگیختن شورش در دنیای مسلمان بر ضد اشغال سرزمینهای مسلمانان توسط امریکای اشغالگر می‌شد. توفیق طرح او منوط به این بود که او بتواند جامعه‌های مسلمان را بر ضد رژیمهای بی اعتبار، به این عنوان که حاکمان برآستی مسلمان نیستند، برانگیزد.

شهزاد می‌نویسد: استراتژیهای القاعده آگاه می‌شدند که رژیمهای کشورهای مسلمان - بخصوص رژیم عربستان - در سال ۲۰۰۷، به تلاش برخاسته اند برای پایان بخشیدن به جنگ در عراق و افغانستان. زیرا از آن بیم داشتند که زمانی که این دو جنگ ادامه دارند، نمی‌توان از شورش در سرزمین های مسلمان نشین، پیشگیری کرد.

● آنچه بیش از همه مایه ترس رهبران القاعده می‌شد، موافق شدن طالبان با مصالحه با امریکا بود. حتی اگر تخلیه کامل افغانستان از قوای امریکا و ناتو، اساس آن را تشکیل می‌داد. استراتژیهای القاعده، نخستین طرح گفتگو در سال ۲۰۰۸، را که عربستان سعودی از آن حمایت می‌کرد، سخت خطرناک ارزیابی می‌کردند. این همان طرح است که امریکا نیز بطور مسلم با آن موافق بود.

شهزاد، در کتاب خود، بر وجود اختلافهای استراتژیک بنیادی میان طالبان و القاعده، تأکید می‌کند. این اختلافها، در سال ۲۰۰۵، آشکار شدند. ملا عمر به همه افراد در شمال و جنوب و زیرستان فرمان داد تمامی دیگر فعالین را رها کنند و به قوای طالبان در افغانستان بپیوندند.

و القاعده اعلان قیام بر ضد رژیم پاکستان را در سال ۲۰۰۷ صادر کرد، عمر با این استراتژی مخالفت کرد. با وجود این که هدف از قیام مشکل کردن کار بر قوای امریکا در جنگ با طالبان در افغانستان بود، ملا عمر با آن مخالفت کرد.

شهزاد روشن می‌کند که یکی از هدفهای ایجاد طالبان پاکستان در اوائل ۲۰۰۸، این بود که طالبان افغانستان را از تحت نفوذ ملا عمر خارج کند.

● کتاب شهزاد معلوم می‌کند محاسبه حکومت امریکا نادرست بوده است. در حقیقت، امریکا مبنی را بر این گذاشته بود که القاعده همه کار می‌کند تا که قوای امریکا و ناتو خاک افغانستان را ترک کند. و نیز امریکا می‌پنداشت که القاعده و طالبان بلیحاذ ایدئولوژیک و استراتژیک، با یکدیگر، سخت متحدند.

کتاب روشن می‌کند که با وجود روابط همکاری میان اداره اطلاعات ارتش پاکستان با طالبان در گذشته، بعد از ترورهای ۱۱ سپتامبر، رهبران القاعده تصمیم می‌گیرند همه کار بکنند تا که ارتش پاکستان ناگزیر از همکاری با ارتش امریکا در «جنگ با ترور» بگردد و بر ضد القاعده وارد عمل شود.

رابطه با اداره اطلاعات ارتش پاکستان، بعد از ترورهای ۱۱ سپتامبر، بلافاصله، قطع شد. رئیس این اداره، ژنرال محمود احمد، در سفر به قندهار، در سپتامبر ۲۰۰۱، اطمینان داد که ارتش پاکستان، تا زمانی که مورد حمله قرار نگرفته است، به القاعده حمله نخواهد کرد.

او همچنین، در کتاب خود، گزارش می‌کند که پرویز مشرف، رئیس جمهوری وقت پاکستان، یک رشته دیدارها با سران جهاد گرایان و رهبران مذهبی کرد و از آنها خواست بمدت ۵ سال، آرام نشینند. استدلال او این بود بعد از این دوره، وضعیت تغییر خواهد کرد.

● بنا بر کتاب شهزاد، در آغاز، قصد آن را نداشت که در پاکستان، دست به جهاد در صفحه ۷



از نو تهدید به جنگ!

بر ضد ارتش بزنند. اما وقتی که ارتش پاکستان در کنار ارتش آمریکا بر ضد جهاد گریان وارد عمل شد، چاره جز مقابله نیافت.

امری که نقش عمده ای در تغییر روش القاعده یافت، حمله هلی کوپتر ارتش پاکستان، در ۲۰۰۳، در شمال وزیرستان، بود. در این حمله، بسیاری از افراد مسلح القاعده کشته شدند. در مقام تلافی، القاعده دو سوء قصد به جان مشرف کرد.

● در آخرین مصاحبه خود با Real News Network، شهزاد سخنی ناقص حکایت خود گفت: اداره اطلاعات ارتش پاکستان به دروغ به مشرف گزارش کرد که توطئه قتل او را القاعده چیده است. و سا نیروی هوایی پاکستان نیز، در آن، دخالت داشته است.

انقلاب اسلامی: پیش از این که به ارزیابی این چکیده از کتاب شهزاد بپردازیم، گزارشی در باره اشتغال آمریکا به جنگ در ۵ کشور را می آوریم:

همزمان، آمریکا در عراق و افغانستان و پاکستان و یمن مشغول جنگ و لیبی مشغول جنگ است:

انقلاب اسلامی: دنیای سوسیالیست، گزارشی در باره اشتغال آمریکا به جنگ در ۵ کشور انتشار داده است دارای این اطلاعات:

● ایتنک، قوای آمریکا، همزمان، در ۵ کشور مشغول جنگ هستند. در زمین و هوا، با بمب و موشک و تیر بار و توپخانه مشغول کشتن در عراق و افغانستان و پاکستان و یمن و لیبی هستند.

پرزیدنت اوباما که در ۲۰۰۸، با سود جستن از مخالفت وسیع مردم آمریکا با جنگی که حکومت بوش در عراق و افغانستان بر پا کرده بود، همصدا شد و به ریاست جمهوری رسید، اینک قوای آمریکا را در سه کشور دیگر مشغول جنگ کرده است. او دامنه جنگ را گسترده کرده است. با این تفاوت که در سه کشور، جنگ زمینی را غیر ایکنای ها می کنند و حمله های موشکی و هوایی را آمریکا.

● اوباما در توجیه جنگ با لیبی، دکترین خاصی خود را ساخته و پرداخته است. بنا بر آن، تهدید احتمالی منافع و ارزشهای آمریکا، به ما حق می دهد وارد جنگ شویم! بدین سان، حتی اگر کشوری هیچ خطری برای امنیت آمریکا نداشته باشد، می تواند مورد حمله نظامی آمریکا قرار گیرد. تشخیص تهدید احتمالی منافع و ارزشهای آمریکا نیز، با حکومت آمریکا است!

اوباما، در سخنان خود در باره لزوم جنگ با لیبی، غیر «ارزشهای ما» حفظ امنیت و آزادی حمل و نقل دریایی را نیز دلیل ترشید. صد البته، منافع شرکتهای نفتی و نفتی آمریکا این جنگ را ایجاد می کند. وقتی ۳ ماه پیش، موشکهای آمریکایی بر لیبی فرود آمدند، اوباما مدعی شد که از بیم آنکه که سر کوب مردم لیبی توسط رژیم قذافی به «بهار دنیای عرب» پایان دهد، به لیبی موشک فرو باریده است.

● اما یک رشته اقدامات آمریکا در روزهای اخیر آشکار می کنند میزان دلپسنگی آمریکا را به دموکراسی در کشورهای عرب و اندازه موافقتش را با خواستههای مردم این کشورها:

۱- در آشکار، از شیخ بحرین می خواهد دست به اصلاحات بزند و در باطن، با گسیل قوای عربستان به بحرین و سرکوب جنبش مردم این کشور، موافقت می کند.

۲- در یمن: نیویورک تا بمب فاش می کند که از «حمله قدرتی که ۵ ماه جنبش همگانی در یمن پدید آورده است»، استفاده کرده است برای دست زدن به جنگ در یمن بر ضد «القاعده»!

انقلاب اسلامی: در حقیقت، هدف از تحمیل خشونت به جنبش مردم در کشورهای عرب، به دست آوردن سرنوشت دولت، بعد از سرنوشتی دیکتاتور و دستیاران او است. چنانکه،

از هم اکنون معلوم است که با رفتن قذافی و دستیاران او، دست نشانندگان غرب جانشین او می شوند. در سوریه و یمن نیز، ضد انقلاب (سعودیها) با بکار انداختن گروههای مسلح، هدفی جز مهار دولت جانشین رژیم های کنونی ندارند. رویدادها در این کشور، مدال می کنند بجا بودن کوشش مداوم در جلوگیری از شکل گرفتن الترناتیو وابسته، توسط کسانی است که بر راست راه استقلال و آزادی هستند.

۳- در لیبی، جنگ ناتو - آمریکا دارد سه ماهه می شود. بمب و موشک باران شدید تر نیز می شوند. صدها تن غیر نظامی کشته شده اند و رقم ناگفته ای از نظامیان کشته شده اند. جنگی که بی آزر می آن را جنگ برای حمایت شهروندان لیبی خوانده اند، در واقع، برای تغییر رژیم لیبی است و آمریکا و اروپا این هدف را پنهان نیز نمی کنند. در واقع می خواهند دولتی آلت فعل را جانشین رژیم قذافی کنند. چرا؟ زیرا می باید سلطه امپریالیسم برقرار و منافع شرکتهای نفتی تأمین شوند. هدف واقعی که امپریالیسم آمریکا می جوید اینست که «بهار عرب» را به سود خود مصادره کند. ما یوسانه کوشید دیکتاتورهای نظامی که در خاورمیانه و

افریقای شمالی مدافع منافعش بوده اند را حفظ کند. چون ممکن نشد، اینک می کوشد جنبش جوانان و زحمکنان را خفه و خاموش کند و رژیمهای جانشین را نیز به خدمت خود در آورد.

۴- مداخلات نظامی جدید دنباله جنگی ۱۰ ساله در عراق و افغانستان است. جنگ در این دو کشور همچنان ادامه دارد و بنداری هرگز پایان نخواهد پذیرفت. در ۹ ژوئن، لئون پانتا که قرار است جای خود را به ژنرال پترائوس بدهد و خود جانشین روبرت گیتس، وزیر دفاع بگردد، در سنا گفت: من مطمئن هستم که دولت عراق به زودی از ما خواهد خواست که بعد از ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱ که تاریخ تخلیه عراق از قوای آمریکا است، ما همچنان دهها هزار تن از قوای خود را در عراق نگاه داریم. پانتا روشن کرد که واشنگتن آماده شده است که قوای خود را در عراق نگاه دارد تا که «مطمئن شود دست آوردهایش در عراق با برجا شوند». اما از دید اکثریت مردم عراق اشغال عراق توسط آمریکا بمعنای مرگ و معلول شدن و میلیونها دربه در شده است، می خواهند که ۴۷۰۰۰ قوای آمریکا، هم اکنون، خاک عراق را ترک گویند.

۵- اوباما ژوئیه ۲۰۱۱ را تاریخ شروع به خارج کردن قوای آمریکا از افغانستان اعلان کرده است. در این تاریخ، بخش قابل ملاحظه ای از قوای آمریکا می باید خاک افغانستان را ترک کنند. اما وزیر دفاع کنونی آمریکا، روبرت گیتس بر اینست که ۱۰۰ هزار نیروی آمریکا در افغانستان، شمار ناچیزی از این کشور فراخوانده شوند.

در این تعطیلات پایان هفته، بعد از دیدار وزیرد شمار ناچیزی از نظامیان آمریکا خاک افغانستان را ترک خواهند گفت. او در اجلاس وزیران دفاع کشورهای عضو پیمان ناتو در بروکسل، گفت: در ماندن یا رفتن از افغانستان، دست پاچه نیستیم. حال آنکه هر هفته شماری از مردم افغانستان و پاکستان و نیز نظامیان آمریکا و کشورهای عضو پیمان ناتو کشته می شوند و فرجام جنگ نیز قابل مشاهده نیست.

جوانان و کارگران آمریکا می دانند که تریلیون تریلیون دلار خرج این جنگها می شوند. نخبگان آمریکا با بکار انداختن ارتش برآند از انحطاط سرمایه داری جلوگیری و موقعبت سلطه آمریکا را حفظ کنند. اما واقعیت اینست که آمریکا موقعبت سلطه به از دست دادن این موقعبت، سرعت نیز می پخشند.

برغم این که مخالفت توده مردم آمریکا با جنگ افزایش می یابد، جنبش ضد جنگ، از صفحات تلویزیون و روزنامه ها محو می

گردد. آن جنبش را طبقه متوسطی به راه انداخته بود که از اوباما حمایت می کرد و بطور وسیع در حزب دموکرات جذب شده است... انقلاب اسلامی: به یاد خوانندگان می آورد که هنوز قوای آمریکا وارد جنگ با افغانستان نشده بودند که بنی صدر، هم در مصاحبه با تلویزیون آلمان و هم در مقاله در لوموند، خاطر نشان کرد که جنگ تروریسم را از میان نمی برد و موجب توسعه آن نیز می شود. امروز آمریکا در ۵ کشور در جنگ است. اوباما اگر هم بخواهد نمی تواند جنگ را متوقف کند. تغییر جنگ نیازمند تغییر بنیادی رابطه مسلط - زیر سلطه میان غرب با کشورهای دیگر جهان، بخصوص دنیای اسلامی است. تروریسم ذاتی این رابطه است و در این رابطه است که محل عمل می جوید. اما آیا یک سازمان تروریست، از نوع القاعده می تواند به قصد برانگیختن ملت‌های مسلمان برضد رژیمهای استبدادی دست نشانده، «تنها ابرقدرت» را به جنگ با کشورهای مسلمان بکشد؟

بدین قرار، برای این که القاعده استراتژی داشته باشد و بر این این که بتواند آمریکا را به جنگ بکشد، می باید، عنصری از نظام سلطه گر - زیر سلطه باشد و یا بشود. وگرنه، استفاده از تمایل بوش به واکنش

شدید نشان دادن، ره به جایی نمی برد. چنانکه گروه کاتگیری نمی توانست به هدف خود برسد اگر خمینی و ملاکار با عنصری از سامانه سلطه گر - زیر سلطه (امریکا مسلط - ایران زیر سلطه) نمی شدند و خود یک رشته واکنشها (گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ و کودتا و کشتار و ترور و فساد و انواع جنایتها) نمی گشتند. عنصری از عناصر سامانه سلطه گر - زیر سلطه شدن، هم در مورد رژیم ایران و هم در مورد القاعده، قربانیان می طلبد و قربانیان اول این دو و مردم کشورهای هستند که سرزمینشان میدان جنگ می شود.

● هرگاه مردم در مدار بسته بدو بدتر می ماندند، جنبشها در کشورهای عرب، ناممکن می گشتند. اگر مردم مصر و تونس و... مجبور بودند میان رژیمی با ایدئولوژی القاعده و استبدادهای وابسته و فاسد انتخاب کنند، از جای نیز نمی جنبیدند. چنانکه اگر خمینی به جای سخن گفتن از ولایت جمهوری مردم و میزان رای مردم است، از ولایت مطلقه فقیه دم می زد، انتخاب را غیر ممکن می ساخت و جنبش همگانی را ناممکن می گرداند. خشونت کوری که القاعده و سازمانهای تروریست دیگر روش می کنند، جامعه ها را میان دو آتش خشونت، زندانی می گرداند و ناگزیر می کنند از جای نجنبند.

نیک که بنگری، شکست القاعده در هدف و روش، از عوامل مساعد جنبشهای همگانی شد. چرا که مردم کشورهای مسلمان، هم انتخاب پیدا کردند و هم رها شدند از مدار بسته (القاعده یا سلطه آمریکا) خشونت را رها کردند. اگر بیان آزادی را اندیشه راهنما می کردند و بدیل توانا پدید می آوردند، وارد دوران جدید حیات ملی خود، دوران مردم سالاری بر اصول استقلال و آزادی می شدند.

در عراق و افغانستان و ایران و سوریه و یمن و لیبی و مصر و تونس و... مردم می باید انتخاب روشن پیدا کنند و این انتخاب، نمی تواند سلطه آمریکا با خشونت طالبان و سلطه آمریکا با سلطه مذهبی و قومی (مورد عراق) و این با آن جناح تحت ولایت مطلقه فقیه (مورد ایران) باشد. چرا که چنین «انتخابی» ماندن در مدار بسته بد و بدتر است. انتخاب می تواند استقلال و آزادی باشد و جامعه ها، اشتباه ایرانیان را در انقلاب خود، تکرار نکنند. اگر خمینی و ملاکار با و مرا می که در سر داشتند، شناسایی می شد و بیان آزادی از آغاز بدیلی عامل به این بیان عرض وجود می کرد، هدف انقلاب ایران تحقق می یافت.

● امر مهمی که از دید شهزاد گریخته است، این که بنا بر اطلاعات منتشر شده در آمریکا، پیش از ترورهای ۱۱ سپتامبر، ژرژ بوش تصمیم به حمله به عراق را داشته است. «مهار خاورمیانه بزرگ»، بلافاصله بعد از سقوط امپراطوری روسیه، هدف بوش (پدر) شده بود. بوش (پسر) چون به ریاست جمهوری رسید، بیشتر از پدر، زیر نفوذ محافظه کاران جدید قرار گرفت. محافظه کاران جدید و نیز بنیادگرهای مذهبی آمریکا بر این بودند و هستند که آمریکا می باید جنگ را جانشین دیپلماسی کند. «استقرار دموکراسی در خاورمیانه بزرگ» توجیه جنگ با رژیمهای شد که می باید سر تگون می گشتند و رژیمهای قابل کنترل جانشین آنها می شدند. بنا بر این، این ادعا که استراتژیهای القاعده روی عقل بوش کار کردند و روشی را بکار بردند تا که او دست به جنگ با افغانستان و عراق بزند، توجیهی است که این «استراتژی» ها، بعد از آن ساخته اند، که برای یک قدرت آماده حمله نظامی، دست آویز ساخته اند و ملتها و خود را به آتش جنگ سوزانده اند و همچنان می سوزانند.

امروز که حدود ۱۰ سال از دو جنگ می گذرد، به استناد واقعبیتی که جنگ و نتایج آن هستند، می توایم به روشنی ببینیم: برای این که یک قدرت نظامی آماده به جنگ، نیاز به دست آویز دارد. آن را گروهی می سازد که بتواند وارد سامانه شود و بعنوان عنصری از آن، نقش پیدا کند. بعنوان مثال، حکومت بوش آماده ورود به جنگ با رژیم صدام است. القاعده - که رهبرانش در

جنگ با قشون روسیه در افغانستان، دستیار سیا بوده اند - وقتی می تواند دست آویز (ترورهای ۱۱ سپتامبر) را بسازد که در رژیم طالبان نقش جسته باشد. در همان حال، از طریق طالبان و مستقیم با اداره اطلاعات ارتش پاکستان نیز رابطه از گانیک پیدا کرده باشد. به ترتیبی که رابطه آمریکا با القاعده، در عین حال رابطه دولتهای طالبان و پاکستان با آمریکا شده باشد. هنوز، القاعده چند کار دیگری باید انجام دهد تا در نظام مسلط (امریکا) و زیر سلطه (افغانستان و پاکستان)، بعنوان یک عنصر، نقش بیابد: ۱- ایجاد شبکه در آمریکا و روش کردن خشونت در عنصر مسلط نظام است. وگرنه، دست زدن به ترور در بیرون نظام، دست آویز جنگ آوری بوش نمی شود. از این رو است، روشن کردن چگونگی ورود و ۲- عضویت در نظام بانکی و مالی هم در بخش مسلط و هم در بخش زیر سلطه و ۳- آموختن و بکار بردن روش زندگی و عمل در بخش مسلط به ترتیبی که آسان قابل شناخت نباشد. ۴- ایجاد شبکه و تحصیل نیازمندیهای آن در بخش مسلط و... و ۵- مهمتر از همه، مجبور بودن بخش مسلط به شبکه های ترور و دست زدن به ترور. امروز، رئیس پینین اف بی آی می گوید: بیشتر ترورها را ما به تروریستها نسبت می دهیم، سیا و اف بی آی انجام می دهند. بدیهی است که به دستور انجام می دهند و دستور را مقاماتی صادر می کنند که هدف معینی را در سر دارند.

از این رو، شناسایی چگونگی ورود عنصر دست آویز ساز در سامانه مسلط - زیر سلطه ضرور است. از ترورهای ۱۱ سپتامبر بگذریم، این شناسایی بطور کامل انجام نگرفته است. از این رو، هنوز تردیدهایی جدی وجود دارد در باره بی اطلاع بودن دستگاههای اطلاعاتی آمریکا از وقوع ترورها. بسیاری می پندارند که این دستگاهها اطلاع جسته اند اما چون دستگاه حاکم نیازمند دست آویزی بوده است که تمامی مردم آمریکا را موافق جنگ کند، اجازه داده اند شبکه ترور کار خود را انجام دهد. انجام تحقیقی با هدف شفاف سازی کامل، با وجود سازماندهی دستگاه حاکم آمریکا، بمنانه مسلط، ناممکن است. بدین خاطر، افشای افراد و گروههایی که به قدرت خارجی ارتباط برقرار می کنند و بی نقش کردن آنها و نیز تأکید بر جنبش همگانی و غیر خشونت آویز، کاری است که می باید مرتب بدان پرداخت. این کار کشورهای ما را از مداخله قدرت خارجی حفظ و امکان بیرون رفتن از روابط مسلط - زیر سلطه و استقرار دولت حقوقمدار و جامعه باز و تحول پذیر را فراهم می آورد.

جنگ پنهانی اتحاد سعودیها با اسرائیل بر ضد جنبشهای همگانی دنیای عرب:

انقلاب اسلامی: مهدی داریوش ناظم الهدی، محقق مرکز مطالعات در باره جهانی شدن، مقاله ای در تاریخ ۲۸ مه ۲۰۱۱ انتشار داده است و واجد این اطلاعات است:

● یک ضرب المثل چینی می گوید: برخی می توانند بحران را فرصتی برای خود کنند. واشنگتن و ناتو جنبش همگانی در کشورهای عرب را فرصتی برای خود کرده اند. نه تنها بر ضد خواستههای مشروع مردم عرب، عمل می کنند، بلکه دارند چشم انداز ژئوپلیتیک دنیای عرب را بخشی از استراتژی کنترل اروپا و آسیای خود می کنند:

● نزاع گروههای سیاسی در مصر، وسیله ای برای تضعیف دولت مصر: مصر را در حال حاضر، از نشانیان ضد انقلاب اداره می کنند. برغم هشاری روز افزون مردم مصر، رژیم پیشین همچنان بر جا است. اما بهمان اندازه که مردم مصر در خواستههای خود رادیکال تر می شوند، بنیادهای دولت مصر سست تر می شوند.



از نو تهدید به جنگ!

همانند دوران مبارک، رژیم نظامی می گذارد گرایشهای فرقه ای و مذهبی و قومی فزونی جویند و میان خود مرز ایجاد کنند. به تریبی که جامعه مصری دچار انشقاق گردد. در اوایل سال ۲۰۱۱، وقتی مصرها بر ساختمانهای دولتی دست یافتند، اوراق سری کشف کردند که نشان می داد رژیم مصر عامل حمله به اقلیت مسیحی بوده است.

بنابراین، به اصطلاح سلفی های افراطی به اقلیتهای مذهبی، از جمله مسیحی ها و شیعه ها حمله بردند. فعالان سیاسی قبطی (مسیحیان مصر) و شیعه انگشت اتهام را به سوی نظامیان حاکم بر مصر و اسرائیل و عربستان سعودی گرفتند.

● دولت نظامیان مصر و دولت اسرائیل و آل سعود عضو یک اتحاد مخوف هستند. این اتحاد تحت حمایت امریکا است.

در حال حاضر، سعودی ها در مصر با امریکانها همکاری می کنند تا که یک دولت اسلامی ایجاد کنند. این کار را از طریق احزاب سیاسی می کنند که سعودیها به آنها پول می دهند و به سازمان یافتنشان کمک می کنند. جنبش سلفی جدید نمونه ای از این سازمانها است. اخوان المسلمین و یا شعبه ای از آن نیز از سعودیها پول دریافت می کنند.

* اتحاد سعودیها و اسرائیل و تجزیه های سیاسی:

● پیوندهای سعودیها با اسرائیل در سالهای اخیر، بطور روز افزون، آشکار گشته و اطلاع از آن عمومیت یافته است اتحاد سری اسرائیل و سعودیها، همراه است با اتحاد اسرائیل و شیخ نشین های خلیج فارس. خانواده های حاکم با اسرائیل پیوند استراتژیک برقرار کرده اند. اسرائیل و این رژیم ها برای امریکا و ناتو جبهه مقدم را بر ضد ایران و متحدانش در منطقه، تشکیل می دهند. اتحاد با حمایت امریکا، در کاری ثبات کردن منطقه نیز هستند. ایجاد کننده بلشو از جنوب شرقی آسیا تا شمال آفریقا، این اتحاد است.

● با حمایت امریکا و اتحادیه اروپا، این اتحاد اسرائیل و رژیمهای عرب حوزه خلیج فارس است که انواع نزاعهای قومی (عرب و ایرانی، کرد و ترک و...) و دینی (مسلمان و مسیحی) و مذهبی (سنی و شیعه و فرقه های موجود در هر یک) را بر می انگیزند. به یمن «سیاست اختلاف اندازی» است که رژیمهای این کشورها و اسرائیل بر جایند.

● نزاع میان فتح و حماس را اسرائیل و سعودیها ایجاد کردند. عامل جدائی غزه از نوار غری رود اردن نیز آنها بودند. در سال ۲۰۰۶ نیز، باهم جنگ لبنان را بر پا کردند با هدف از میان بردن حزب الله لبنان. باز این اتحاد است که در لبنان و عراق و کشورهای خلیج فارس، نزاعهای قومی و مذهبی را بر می انگیزند.

● اسرائیل و متحدانش (رژیمهای عرب حوزه خلیج فارس) به امریکا، در هدف های منطقه ای، از جمله خنثی کردن ایران و متحدانش، خدمت می کنند. باز این اتحاد است که با هر گونه جنبش ضد امریکائی، از جنوب شرقی آسیا تا شمال آفریقا، مقابله می کند. بدین خاطر است که وزارت دفاع امریکا اسرائیل و این رژیمهای عرب را تا دندان مسلح می کند. امریکا در اسرائیل و کشورهای عرب، پایگاههای موشکی ایجاد کرده است که هدف آنها ایران و سوریه هستند.

* ایران ستیزی:

● اتحاد میان اسرائیل و شیخ ها و سعودیها ایجاد روحیه ضد ایرانی و ایران ستیزی را در دنیای عرب، هدف خود کرده اند. هدف از ایجاد روحیه ضد ایرانی نیز اینست که دنیای عرب ایران دشمن خود باور کنند. این «دشمن» می باید مردم عرب را از دشمنان واقعی، یعنی قدرتهای ثنوی کلونیال

را از یاد ببرند که سرزمینهای عرب را تصرف کرده اند و مناجشان را می برند. ● ایران ستیزی یک وسیله تبلیغاتی است. هدف استراتژیک منروی کردن ایران و بازسازی ژئوپلیتیک منطقه وسیعی است که سرزمینهای جنوب شرقی آسیا تا شمال آفریقا را در بر می گیرد. رژیمهای عرب حوزه خلیج فارس، ایران ستیزی را دست آویز سرکوب مردم خویش می کنند هر بار که این مردم بخاطر دموکراسی و آزادی بر می خیزند.

● اتحاد ۱۴ مارس لبنان نیز، با استفاده از ایران ستیزی، بوجود آمد و هدف آن از میان برداشتن حزب الله بود. بخصوص سعد حریری عناصر سلفی فتح الاسلام را وارد لبنان کرد با این هدف که با حزب الله ستیز کند.

انقلاب اسلامی: تبلیغ بر ضد ایران و سعی در همگانی کردن «ایران ستیزی» یک سوی سکه است. سوی دیگر سکه، وجود رژیممی است که در نظر مردم عرب «بدتر» از رژیمهای حاکم بر دنیای عرب، است. این واقعیت که در جنبشهای تونس و مصر، جنبش کنندگان گفتند از روش مردم ایران در جنبش خود سود جسته اند و احساسات دوستانه که نسبت به مردم ایران ابراز کردند و بیزارگی که در سوریه از رژیم ولایت مطلقه فقیه و مامورانش در سوریه و لبنان اظهار می شود، تا بخوابی گویا است: ایران ستیزی و بسا شیعه ستیزی به شکست کامل انجامید حال آنکه برائت جستن از رژیم ولایت مطلقه فقیه، در همه جا اظهار شد.

افزون بر این، جبهه ضد انقلاب و اتحاد اسرائیل و رژیمهای مستبد و فاسد عرب - که اسناد منتشره توسط ویکیلیکس نیز از آن پرده برداشته بود - بر ضد جنبشهای مردم عرب برای برخورداری از دموکراسی و حقوق انسان، فرصتی برای مردم گرفتار این استبدادها می شد هر گاه (برای مثال در بحرین) این مردم خود را میان دو ضد انقلاب، یکی رژیم مافیاهای نظامی - مالی و دیگری رژیم های سعودی و... گرفتار نمی دیدند. برای آنکه این مردم از تنگنا بدر آیند، در مرکز این دو جبهه ضد انقلاب است که انقلاب ضرور می شود: تغییر در ایران و تغییر در عربستان، پایان می دهد به نقش ضد انقلاب اسرائیل و به استقلال و آزادی کشورها، از جنوب شرقی آسیا تا مراکش در شمال آفریقا.

وقتی تدنی و فساد فراگیر می شود، "مدحی تازه کند" نیز عرصه گردان می گردد:

این روزها در صدا و سیمای خامنه ای «مستندی» را با تبلیغات فراوان از کانالهای مختلف پخش می کند به نام «الماسی برای فریب». در آن، واواک مدعی می شود از دو سال قبل فردی از مأموران خود را به نام محمد رضا مدحی تازه کند، با نام مستعار سید رضا حسینی، برای نفوذ در گروههای اپوزیسیون به خارج از کشور فرستاده است. او، بعد از ورود به تایلند و معرفی کردن خود به نام تاجر الماس و جواهر و دادن برخی اطلاعات سوخته و انتصاب خود به سپاه و واواک، توانسته است با بعضی افراد اپوزیسیون مرتبط شود و آنها را فریب دهد. با آنها در ایجاد دولت در تبعید، همدانستان

می شود. او، علاوه بر آن، مدعی است در عربستان با وزیر امور خارجه امریکا و برخی مقامات امریکائی مانند جو بایدن ملاقات کرده و توانسته است «سران اپوزیسیون» را فریب داده و اطلاعات فراوانی از آنها و مذاکرات پشت پرده جلسات را به دست آورد و به ایران باز گردد.

اما محمد رضا مدحی تازه کند کیست؟ ● در سال ۸۸، آقای بنی صدر طی پیامی از من خواستند در باره محمد رضا مدحی تازه کند هر اطلاعی دارم، ارسال کنم. آن زمان، در سفر کاری، در خارج بودم. به علت دور بودن از اسناد و مدارک، از حافظه شرحی را نوشتم و ارسال کردم.

● در سال ۸۸ شخصی که خود را سید رضا حسینی معرفی می کرد، با این ادعا که سرلشکر سپاه پاسداران و از یاران علی فلاحیان می باشد و از ایران گریخته است و اینک در آلمان است و اطلاعاتی بس مهم در اختیار دارد که انتشار آنها یک رشته انفجارها بار می آورد، با تلفن ارتباط می گیرد. مدت چند هفته، مراجعات تلفنی او ادامه می یابد. هر بار گله می کند که چرا به او اعتماد نمی شود؟! اجازه می خواهد اگر شده، به مدت نیم ساعت با آقای بنی صدر ملاقات کند. لذا دفتر آقای بنی صدر برای آگاهی از ماهیت او و صحت و سقم داشته هایش، خواستار بررسی در باره او شد. او می گفت: چون می داند اطلاعاتش با همه

اهمیتی که دارند، جلب توجه نمی کنند و اثر بایسته را ببار نمی آورند، نیاز دارد آقای بنی صدر اطلاعات در اختیار او را ملاحظه و در صورت اطمینان از صحت آنها، او را به مطبوعات، معرفی کند. ● در آن تاریخ، نامه زیر را برای آقای بنی صدر فرستادم:

جناب آقای ابوالحسن بنی صدر

در مورد مدحی تازه کند که به خود سید رضا حسینی نام داده است، اطلاع می دهم: وقتی نام او را شنیدم، تصویری مبهم از دارنده این نام در ذهن من شکل گرفت. تنها چیزی که از تازه کند به یادداشتیم مربوط به ارتباط او با «آیت الله» ارومیان نماینده ولی فقیه بود. بعد به سراغ اینترنت رفتم و در مورد او بررسی کردم. متوجه شدم که او همان مسئول دفتر «آیت الله» ارومیان نماینده مجلس خبرگان است که سالها قبل گزارشاتی از جنایت - خیانت و فساد وی در مطبوعات درج شده بود. بنا بر آنچه در حافظه دارم، او را به شما معرفی می کنم:

۱- او سرلشکر سپاه نمی باشد زیرا سرلشگری درجه ایست که خامنه ای به برخی ها بنا به دلایلی می دهد. بسیار بعید است که تازه کند کسی باشد که خامنه ای به او درجه سرلشگری داده باشد. تازه در سردار بودن وی نیز شک دارم اما شاید سر تیپ دو باشد. ۲- او، به دلیل اینکه در بخش های امنیتی و اطلاعاتی بوده و در دفتر ارومیان نیز نقشی امنیتی داشته می تواند با فلاحیان و دیگر «سربازان گمنام» ارتباطاتی داشته باشد و از این بابت که فردی اخلاقمند نیست و فلاحیان نیز فاسد الاخلاق است، به راحتی می توانسته اند با یکدیگر دوست باشند. فلاحیان با همه نوع آدم دوست بوده است. از مسئول سونای زعفرانیه تا فروشنده موبایل و صاحب اتوموبیل فروشی و حتی الواط های واواک و...

۳- تا آنجا که به یاد دارم، تازه کند درگیری هائی با الیاس محمودی - رئیس وقت اطلاعات قوه قضائیه - داشته است و به دلیل برتری طلبی او، با موجود مستبدی مانند الیاس محمودی، درگیری پیدا می کند. هر کدام می خواسته اند روی دیگری را کم کنند. کار به دستگیری او می کشد.

۴- در آن روزها، مصاحبه ای از یک زن پرستار به چاپ رسید. او از همین مدحی تازه کند که صحبت می کرد، می گفت: سر باره زور از بیمارستان ریوده و از وی

خواست است به عقد وی در آید. در همان حال، مدحی تازه کند دو همسر دیگر داشته است. این پرستار به علت تهدید شدن های مکرر، به سرکار نفت و از دست وی خود را در جایی مخفی ساخت. ۵- در همان زمانها یکی از مرتبین با "تازه کند" در زندان کشته شد. شایع کردند وی خودکشی کرده است. قوه قضائیه را تحت فشار قرار داده بودند. وی از دوستان همین تازه کند بود که به نظر من سپهر نامی بود. البته اگر اشتباه نکرده باشم در یک درگیری، یکی دیگر از دوستان تازه کند نیز بوسیله گلوله کشته شده بود.

۶- در آن سالها خانم عثرت شایق - نماینده وقت مجلس - و برخی های دیگر پیگیر این قضیه شده بودند و قرار بود که تحقیق و تفحصی در باره دفتر ارومیان از سوی حفاظت اطلاعات قوه قضائیه صورت گیرد. بنا بر دلایلی تحقیق و تفحص متوقف شد. علت، گفتگوی ارومیان با بیت خامنه ای بود.

۷- اگر می توان با ملاقات کوتاهی موافقت کرد، در ملاقات هم باید فهمید او به این خاطر که مخالف رژیم شده است، کشور را ترک کرده و یا مأموریت دارد؟! هر گاه معلوم شود مأموریت دارد، احتمال تدارک ترور قوی می شود. دوستان می توانند میزان صحت و اهمیت اطلاعاتی را که مدعی است با خود آورده است، بر آورد کنند. ملاقات می باید کاملاً تحت مراقبت انجام بگیرد. به هر حال الان دوران فرار نیروهای امنیتی و اطلاعاتی است و از این دست آدمها زیاد به خارج خواهند آمد. باید کاملاً مراقبت کرد که وطنه ای در کار نباشد زیرا از آنها بعید نیست که با ترندهای خاص بخواهند به شما آسیب وارد کنند.

۸- او محکومیت نیز دارد. بعثت پرونده های خلافی که دارد، مورد اعتماد نیست. از جمله آدمهایی است که جرائم بسیاری مرتکب شده است. یاد می آید که رئیس دادگاه فردی بود به نام قاضی شریفی که البته بعدها در تصادفی ساختگی کشته شد - این قاضی همان قاضی دادگاه کنفرانس برلین نیز بود - در آن روزها گفته می شد که او ۲ همسر و برخی ها می گویند ۴ زن داشته است اما باز هم به دنبال همان پرستار بود و برای به چنگ آوردن وی، حتی او را به جرم جاسوسی دستگیر کرده و به بازجویی در محلی مخفی برده بود. باید مواظب اینگونه افراد باشید.

۹- در آن زمان بیشتر به نام سید رضا حسینی اشعار داشت و نماینده و رئیس دفتر ارومیان بود که در خرید و فروش زمین - اختلاس - باجگیری - داشتن زندان مخفی - مصادره اموال به نام خود و دوستان - داشتن گروه چماقدار مسلح و... معروف بود.

انقلاب اسلامی: به او، برای مدت کوتاهی ملاقات داده شد. ارزیابی این شد که احتمال اول اینست که مرتکب خلافها و فسادها شده و به خارج گریخته است. احتمال دوم اینست که به مأموریت فرستاده شده باشد برای مخومه کردن پرونده هایش. می باید خدمتی درخور انجام دهد. بر هر دو فرض، می باید طرد شود و طرد شد. کمی بعد از آن تاریخ، عکسهای او در حال سرکوبگری در خیابانهای تهران، در سایت انقلاب اسلامی، انتشار پیدا کرد و اینکه که رژیم «مایشهای تلویزیونی» ترتیب می دهد، به مردم ایران می گوید امران و ماموران رژیم جنایت و خیانت و فسادگستر، همه موجوداتی از نوع "مدحی تازه کند" هستند. بدیهی است این امر که در صحنه سیاسی کشور امثال مدحی تازه کند صحنه گردانی می کنند، هم دلیل حقیر بودن رژیم و هم برای مردم ایران حقرات آور است. ملتی زنده نمی باید تن به این حقارت بدهد.

رژیم تا این اندازه آلوده به جنایت و خیانت و فساد، در هر چهار بعد واقعیت اجتماعی فساد می گسترند:

ژاله وفا

رادیسکویی پیکره فساد در نظام ولایت

فقیه - بخش ۱

در زمان بوقوع پیوستن کسوف در حالی که میلیونها انسان در سراسر جهان محو تماشا و توجه به خود پدیده کسوف می شوند، برای اخترشناسان به مدت یکی دو دقیقه حیاتی، فرصتی ذیقیمت دست میدهد تا نه به رویت خود رخداد کسوف مشغول شوند، بلکه با استفاده از شرایطی که کسوف ایجاد کرده است به بررسی دقیق پدیده های دیگری بپردازند که خارج از این شرایط کمتر امکان رویت دقیق آن برای اختر شناسان وجود دارد. از قبیل: اندازه گیری قطر خورشید، رصد کردن لایه های خارجی جو خورشید، اندازه گیری احتیای فضا- زمان با بدیدار شدن ستاره ها، پیگیری مسیر و نوع ستارگان دنباله دار و بررسی ستارگان دنباله داری را که در حسیض هستند، شناسایی نوع تشعشعات خورشید و... این پدیده ها تنها در موقع کسوف وضوح کامل میابند و قابل اندازه گیری دقیقند.

به زعم نگارنده با مشاهده پدیده تلاشی نظام ولایت فقیه، و فرصتهایی که در طی پروسه انحلال، با درگیریهای جناحین آن خصوصاً در اجرای عملی حذف یکی از باندهای مافیایی خود در اختیار می گذارد، نیز همانند پدیده کسوف میتوان در شناسایی چند مساله اساسی بهره برد و به مدد این فرصت چند مساله را تجربه کرد و درس گرفت. مسائلی از قبیل ساختار نظام ولایت فقیه، عمق نفوذ فساد در ارکان آن، نحوه دقیق عملکرد رانت در این نظام، کار آمدی یا عدم کار آمدی نظر به اصلاح طلبی که حفظ ماهیت نظام با احقاق حقوق مردم را قابل جمع می داند و از مطالعه این پدیده ها درسهایی را در پیوسته موقعیت جنبش اجتماعی مردم ایران بکار گیریم.

ابتدا قصد داشتیم در این نوشتار به بررسی چگونگی عملکرد رانت خواری در دولت ففلی با استناد به افشاگریهایی که در باره باند احمدی نژاد آتهم بصورت گزیده انتشار یافته است، بسنده کنیم. ولی از آنجایی که فساد یک شبه ایجاد نمی گردد و چون از جنس زور است، بر خود افزا است و به میزان رشدش، ابعاد تخریش نیز روزبروز افزون می گردد و در نظام ولایت فقیه نیز فساد مختص دوره احمدی نژاد نیز نبوده و نیست و شیوه های غیر قانونی از زمانی مرسوم و پایه گذاری می شوند و به مسداق ضرب المثل معروف "دره ذره جمع گردد وانگهی دریا شود" ادامه می یابد. و بر حسب احساس وظیفه ای که نسبت به نسل جوان وطنم دارم که تحقق آینده ای روشن و سالم حق مسلم آن است ولی در مبارزه با نظام حاکم، بعضاً از روند شکل گیری فساد در این نظام و رخنه اش در ارکان آن به مثابه خمیرمایه ماهیت فساد و مافیایی آن بی اطلاع است، و از طرفی نیز آماج تئوریهای اصلاح طلبی و لزوم مصالحه با رهبری فاسد تر این نظام نیز قرار می گیرد، با استناد به داده های مسئولین و کارگزاران همین نظام در دو مقطع تاریخی متفاوت طی چند شماره مقایسه ای از مکانیسم فساد در دوران آقایان رفسنجانی و خاتمی و مقایسه اش با دوران احمدی نژاد بدست دهم.

مقدمتاً جهت یاد آوری خاطر نشان می سازم در صفحه ۹



که در سال ۱۳۷۷ همانا در دومین سال دوره اول ریاست جمهوری سید محمد خاتمی، آقای کرباسچی که همراه حزب کارگزاران سازندگی از طرفداران کلیدی آقای خاتمی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ بود، به همراه عده دیگری از معاونانش و شهرداران مناطق تهران توسط حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی به فرماندهی سردار نقدی دستگیر و بازجویی شد. سردار نقدی چندی بعد در دادگاه نظامی به اتهام شکنجه شهرداران به ۸ ماه حبس قطعی محکوم شد، گرچه هیچگاه خبری از زندانی شدن وی در رسانه‌ها منتشر نشد. در طول یک سلسله جلسات دادگاه بین دادستان وقت و آقای کرباسچی مدارکی رد و بدل شد و پرونده‌ها و شیوه‌های عملکردی در سیستم مدیریتی نظام علی گردید و در خانه دادگاه آقای کرباسچی از سوی غلامحسین محسنی اژه‌ای به اتهام جرایم مالی محاکمه و به ۳ سال حبس و ۱۰ سال محرومیت از مشاغل دولتی و جزای نقدی محکوم شد. وی از جمله متهم به استفاده از امکانات شهرداری تهران در جهت حمایت از کاندیدایی آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری بود.

نگارنده در تیر و مرداد ماه ۱۳۷۷ طی چند مقاله تحت عنوانهایی چون "مکانسیم فساد مالی در نظام مافیایی" و "مواردی که با گلاب نیز معتبر نمی‌شود" و ... از ورای محاکمه شهردار تهران به بررسی مکانسیم فساد مالی در نظام مافیایی حاکم بر ایران پرداختم.

خوانندگان محترم مستحضرنند که تا زمانی که در نظام ولایت فقیه از ازمات قدرت مبنی بر تقسیم به دو و حذف یکی از طرفهایی که قدرت وجودش را دیگر لازمه ادامه حیات خود نمی‌بیند، دامان مخالفان نظام را و اپوزیسیون خارج از حاکمیت را می‌گرفت، و آنها ترور فیزیکی و اخلاقی و سرکوب می‌شدند، تمامی جناحین داخل نظام در دفع مخالفان نظام هم صدا و همدست عمل می‌کردند، اما از آنجا که قدرت هیچگاه رقیبی برای خود قائل نیست و بکه تازی بلا منازع را خواهان است، دور از انتظار نبود که پیرو سه حذف دامان جناحین داخل نظام را بگردد که گذشت.

اکنون با گذشت ۱۳ سال از دعوای دو جناح داخل نظام ولایت فقیه در آزمون، و تبعات آن همانا روشن شدن "رسمی" بخشی از فساد های آن دوره، بار دیگر مکانیزم تقسیم به دو و حذف بخش مزاحم، ایجاب کرده که حتی نور چشمی و کاندیدای مورد وثوق رهبری نظام یعنی آقای احمدی نژاد که به خاطر قبضه قوه مجریه و یکدست کردن هر سه قوه در اختیار رهبر و مافیاهای سیاه، با آن قلب افشاح آمیز نامش از صندوقهای خود ساخته بیرون آورده شد، مورد غضب رهبری واقع گردد و کوچکترین مخالفتی وی با خود را بی رهبری این نظام پذیرفته نگردد. بدنبال قضیه "استغنا"ی مصلحی که فاز جدید شکاف درون جبهه کودتا را بر ملا نمود از درون جبهه کودتا و طرفدار خامنه‌ای نخست حمله به اطرافیان احمدی نژاد آغاز شد، سپس بر خورد با خود احمدی نژاد در دستور قرار گرفت و اخیراً نیز محافظه کاران منتقد دولت در دور تازه حملات خود علیه تیم "محمود احمدی نژاد"، اسنادی از رانت خوارهای مالی - اقتصادی آنان را افشا کرده اند و اسناد افشاشده پرده از فساد دو مقام دولتی یعنی "استغنیار رحیم شایبی" رئیس دفتر احمدی نژاد و "حمید بقایی" معاون احمدی نژاد و رئیس سازمان گردشگری و میراث فرهنگی برمی‌دارد.

در این نوشتار قصد دارم جا بجا با نقل از موارد مشابه شیوه عمل رانت خواری در سالیهای مدیریتی آقای کرباسچی و شیوه عمل در دولت احمدی نژاد یکسانی روش را و تعداد فساد را در نظام ولایت فقیه پیشروی قضاوت نسل جوان قرار دهم. نگارنده هوش از پرداختن به این مساله نه اثبات و یا رد موارد اتهامی است، چرا که اینجانب نه در مقام قاضی قرار دارم و نه دسترسی مستقیم به اسناد دارم، بلکه قصد دارم با استفاده از داده های مسئولین خود رژیم و از ورای آن نظری به سیستم فساد این نظام افکنده و با اسناد به نقل قول ها (در مورد آقای کرباسچی نقل قول مستقیم

از نو تهدید به جنگ!؟

داده می شود. به اقرار کرباسچی ایشان مبلغ ۲۵ میلیون تومان به آشوری جهت عمل قلب و مسافرت وی به انگلستان پرداخت می کند و به گفته رئیس دادگاه همان موقع آشوری با این پول زمین باغ وحش را از شهر داری می خرد. همچنین در طول دادگاه معلوم گردید که مبلغ ۵۰۰ هزار تومان در پایان هر سال و ۵ میلیون تومان به تعداد ۴۲ نفر از مدیران شهرداری "پاداش" داده می شده است. و به مدیران شهرداری همچون تقضلی، آشوری، قبه، حقانی، موسوی، تقی زاده، قمصری و نصرتی کمکهای ۲۰۰ هزار تومانی و ۵۰۰ هزار تومانی و ۵ میلیون تومانی در پایان هر سه ماه و هر سال بعنوان حساب تراز نامه پرداخت میشده است.

و باز بنا به اقرار کرباسچی در دادگاه : "وی از حساب مدیران شهرداری "مبلغ ۲۶۰ میلیون تومان در جریان "انتخابات مجلس" پنجم به گروه کارگزاران (متناهی) به جناح رفسنجانی که کرباسچی عضو اصلی آن بوده و مدتی نیز دبیر کلی آن حزب را به عهده داشت (جهت مصرف در فعالیتها) انتخاباتی و مستقیماً به شخص علی هاشمی تحویل می دهد."

و جالب اینکه در پاسخ به این سوال که آیا صدور این مجوزها قانونی و با دارای حساب و کتاب مشخص و قابل کتلی بوده است؟ شخص کرباسچی در دادگاه چنین می گوید: در هر دستگاهی به مدیران آن اختیاراتی داده شده و در صورت اجرای آن کسی نمی تواند از مدیران راجع به انجام آن اختیارات سوال کند و حساب و اسناد شهرداری در اختیار معاونت مالی و اداری است ولی این حساب مدیران را ما بین خودمان داشتیم و می گفتیم، این وام بوده و با بلاعوض و چون حساب مشخصی نبوده و قرار هم نبوده است که به جایی حسایی پس بدیم (!) دفتر مختصری داشتیم که بدانیم این پول را چگونه صرف کرده ایم. و در جواب این پرسش که وزیر کشور از لحاظ قانونی چکاره بوده که اجازه بوجود آمدن "حساب مدیران" از محل درآمدهای شهرداری را بدهد؟ و کیل کرباسچی پاسخ می دهد: "وزیر "کشور به حکم عقل این اختیار را داشته است!"

◀ دوره "خدمت" احمدی نژاد!

قبل از رسیدن به عملکرد احمدی نژاد در مقطع زمانی کنونی، بایستی از نحوه عملکرد وی در مدیریتهای قبلیش سخن گفت. محمود احمدی نژاد نیز در دوران استاندار بودنش در اردبیل، ماجرای شبهه کرباسچی در کمک های غیر قانونی به مدیران و دوستانش دارد که هیچ گونه نظارتی بر آنها صورت نگرفته است. احمدی نژاد تا سال ۱۳۷۲ یعنی اولین سال از دومین دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی که تا آن زمان فرماندار ماکو و خوی بود، در سال ۷۲ به سمت اولین استاندار استان تازه تأسیس اردبیل انتخاب شد و تا پایان عمر دولت رفسنجانی در سال ۱۳۷۶ این سمت را حفظ کرد. صادق محصولی از یاران دیرین احمدی نژاد در دانشگاه علم و صنعت که در زمان جنگ و هنگامی که احمدی نژاد فرماندار ماکو بود، و عضو حلقه معروف به حلقه ارومیه (مجتبی ثمره هاشمی، اسفندیار رحیم مشای، پرویز قنّاج، محمود احمدی نژاد و صادق محصولی) فرمانداری ارومیه را اداره می کرد، پس از پایان جنگ به کارهای اقتصادی از جمله ساخت و ساز مسکن روی آورد. گفته می شود وی یکی از کسانی بود که در وارد کردن سیاه پاسداران به فعالیت های اقتصادی نقش به سزایی داشت. زمانی که احمدی نژاد به استانداری اردبیل رسید، صادق محصولی هنوز وارد

کارهای بزرگ اقتصادی نشده بود تا اینکه ماجرای مزایده سوآپ نفتی نخجوان پیش آمد. (سوآپ، قراردادی است که مطابق آن به جای آنکه نفت از جنوب کشور با هزینه فراوان به شمال ارسال شود، سوخت مورد نیاز شمال از کشورهای همسایه خریداری شده و مابه‌ازای آن، نفت در جنوب صادر می شود). در زمان استانداری احمدی نژاد، صادق محصولی دوست وی، برنده مزایده سوآپ نفتی نخجوان شد! دویچه وله در تاریخ خرداد ۸۸ اظهارات اسماعیل گرامی مقدم "نماینده" مجلس هفتم را در ادامه در مورد این مزایده چنین نقل می کند: «آقای احمدی نژاد به عنوان استاندار اردبیل کمک غیر قانونی کرده بودند در این که مزایده سوآپ به اسم آقای محصولی و دوستانشان دریابد و از منفی که آنجا دارند یسترین بهره‌برداری را داشته باشند. در آن زمان آقای صادق محصولی یک سپاهی بودند که هیچ چیز نداشتند و با رانت آقای احمدی نژاد به این ثروت رسیدند که ایشان چهار سال پیش خودشان گفتند قیمت خانه‌ای که می‌نشیند ۱۰ میلیارد تومان است و حالا معلوم نیست قیمت آن خانه با این افزایش قیمت ملک در تهران به چندتر رسیده، ولی در مورد جزئیات بیشتر این پرونده به نظرم می‌رسد که دو نفر کاملاً در جریان این پرونده به صورت ریز هستند.

یکی آقای یونسی وزیر اطلاعات دولت آقای خاتمی و یکی آقای موسوی لاری وزیر کشور دولت اصلاحات، پرونده نفت اردبیل هم اکنون در حراست وزارت کشور و وزارت اطلاعات متشوخ است و به گفته گرامی مقدم هیچکس جرات پیگیری آن را ندارد. اما جالب این است که آقای خاتمی که پیوسته خواهان اجرای بلا تنازع قانون اساسی است یعنی به زعم وی، حفظ نظام و برقرار ماندن مناصب و اختیارات بی‌شمار رهبری در قانون اساسی با رعایت حقوق مردم منافاتی ندارد و قابل جمع است، فراموش می کند که وقتی در عمل آقای موسوی لاری وزیر کشورش با علم بر این پرونده فساد، حکم شهردار تهران شدن احمدی نژاد را در دوره خود امضا می نماید و از آن امتناع نمی ورزد و بدینسان به فاسدی ارتقاء مقام نیز میدهد، و حق مردم را در دانستن فساد که از حراج منابع آنها صورت گرفته است را پامال نموده آنها را سانسور می کند، این عملکرد خود اقوا دلیل بر این است که (حتی بر فرض اینکه بر این گمان باشیم آقای لاری از پنهان داشتن این فساد نیز ناراضی بوده است) تا زمانی که فساد ماهیت نظام را تشکیل میدهد و اصل بر حفظ سر فاسد این نظام است، در این سیستم فساد پرور نه تنها فساد ستیزی ممکن نیست، حتی اگر فساد ستیزی را نیز به مبارزه با فساد تقلیل دهیم، همان نیز امکان پذیر نیست. از اینرو در نظامی سراسر فاسد چون ولایت فقیه امکان ندارد حقوق مردم پامال اوامر و نواهی قدر قدرتی چون ولی فقیه و کارگزارانش شود. و اما ماجرای تخلف ۳۰۰ میلیارد تومانی احمدی نژاد در شهرداری تهران که در مناظره معروف بین وی و کروبی نیز از آن نام برده شد، و محمود احمدی نژاد هربار که با پرسش کروبی از وی در مورد ۳۰۰ میلیارد تومان گمشده در شهرداری روبرو می شد، از کروبی ماجرای ۳۰۰ میلیون تومانی را می پرسید که شهرام جزایری که به فساد مالی متهم شده بود به کروبی داده بوده است، در سومین دور انتخابات شورای شهر که یک سال پس از نشستن احمدی نژاد بر صندلی ریاست جمهوری بر گزار شد، لورفت و تبدیل به محلی برای فاش شدن تخلفات مالی شهرداری تهران در زمان محمود احمدی نژاد شد. اولین گزارش تخلف در مورد ۳۰۰ میلیارد تومان هزینه فاقد اسناد

مالی، از سوی نادر شریعتمداری، رئیس کمیسیون برنامه و بودجه شورای دوم شهر تهران مطرح شد. هم‌زمان برخی از نمایندگان مجلس هفتم از جمله اکبر اعلی و اسماعیل گرامی مقدم طرح تحقیق و تقصص از شهرداری تهران را ارائه کردند. اسماعیل گرامی مقدم معتقد است هر چند هیچگونه مدرک و سندی در مورد این ۳۰۰ میلیارد تومان از سوی آقای احمدی نژاد ارائه نشده، اما برای همگان روشن است که این پول به کجا رفته است: «سیصد میلیارد تومان منابع شهرداری است که جذب شده، اما هزینه کرد و مصرف آن روشن نیست و هیچ گونه مدرک و سندی در این خصوص از سوی شهرداری سابق ارائه نشد. در حقیقت ما در شهرداری تهران سیصد میلیارد تومان کسری مالی داریم که معلوم نیست که کجا رفته است. البته انتخابات دوره گذشته آقای احمدی نژاد، وام‌هایی که از طرف صندوق انصارالمجاهدین به معلم‌ها داده می شد و هزینه‌های بسیار زیادی که در مراسم‌های مختلف انجام می شد، معلوم است که از این پول بوده است. چون متولی آن مصرف‌ها آقای احمدی نژاد بوده، ولی هیچ گونه فاکتور و اسناد مالی برای مصرف این سیصد میلیارد تومان وجود ندارد و در طرح تحقیق و تقصص هم وقتی که ما به کمیسیون عمران دعوتشان کردیم، هیچ گونه مدرکی ارائه ندادند. ولی کاملاً روشن و واضح است که سیصد میلیارد تومان به حساب شهرداری تهران آمده است»

اما پاسخ مهدی چمران، رئیس شورای شهر تهران و نیز استدلال حمزه شکیب عضو شورای شهر تهران در باره اینگونه حسابهای مخفی و غیر قابل کنترل، استدلالی شبیه استدلال کرباسچی در ۱۳ سال پیش است. چمران در این مورد به خبرنگار ایلنا می گوید: "هزینه های فاقد" در شهرداری یک اصطلاح است و در مورد هزینه هایی به کار می رود که در برنامه پیش بینی نشده یا فراتر از برنامه است. وقتی از کلمه "فاقد سند" استفاده می شود، این تصور به ذهن متبادر می شود که هزینه ها فاقد سند است. واژه "فاقد" را از ذهن پاک کنید و به جای آن لفظ "فرا تر" یا "خارج از برنامه" را بنشانید. «حمزه شکیب، عضو شورای شهر در این رابطه نیز می گوید: "شهرداری حق دارد ۱۰ درصد از بودجه را در پروژه ها جابه جا کند، بدون آنکه نیاز به سند داشته باشد. این رسمی قدیمی در شهرداری است، این رقم برای آقای احمدی نژاد ۳۰۰ میلیارد تومان بود. این به معنای نبود پول نیست، بلکه شهردار از اختیارات خود برای جا به جایی بودجه در پروژه ها استفاده کرده است."

مقتضی است که نسل جوان کشور ذهن کجنگاو خود را معطوف این امر کند که وقتی از نهادینه شدن فساد در نظام ولایت فقیه و همزادی و همجنسیت با استبداد می گویم، منظور دقت بر روی عملکرد نظام ولایت فقیه در فساد و فساد پروری است که چگونه مواردی که ۱۳ سال پیش کرباسچی به خاطر آنها محکوم و مورد مواخذه قرار گرفت، صرفاً یک تصفیه حساب سیاسی بوده است و نه تنها از سیستم مدیریتی در این نظام فاسد رخت بر بسته است، بلکه بر ابعادش نیز بسیار افزوده شده است و ۱ درصد دوران کرباسچی بدل به ۱۰ درصد گردیده است! و تا مادامی که نظام استبدادی ولایت فقیه ومافیای مالی - نظامی برحالت افزوده تر نیز خواهد شد. و اما جالب اینکه آقای کرباسچی ۱۱ سال بعد از محاکمه خود به اتهام برداشت غیر قانونی از حساب شهرداری، در تاریخ ۱۷ خرداد ۸۸ اسات آفتاب) در سمت مسئول ستاد تبلیغاتی آقای کروبی، از محصولی، علی آبادی و سعیدلو به عنوان سه تن از اعضای هیئت دولت



از نو تهدید به جنگ!؟

احمدی‌نژاد یاد کرد که ثروت آنها بیش از تمامی وزرا و روسای جمهور دولت‌های گذشته است و با اشاره به مفقود شدن ۳۰۰ میلیارد تومان از بودجه شهرداری در دوره خدمت احمدی‌نژاد خاطر نشان کرد: «هیچ سندی مبنی بر چگونگی هزینه کرد این مبلغ ۳۰۰ میلیارد تومان وجود ندارد اما شورای شهر و مجلس هم خطا با شهرداری تهران اجازه ندادند که تحقیق و تفحص برای پیدا کردن این مبلغ انجام شود. این در حالی است که تحقیق و تفحص مذکور در کمیسیون‌های مجلس هفتم به تصویب رسیده بود اما آقای حداد عادل که دوست آقای احمدی‌نژاد هستند مانع از انجام آن شدند»

اما در ممانعت از افشای پرونده های فساد از وزیر و وکیل و کارگزار تا راس این نظام یکسان عمل می کنند، بیاد داریم که محمدرضا رحیمی که با سابقه استانداری در دولت هاشمی رفسنجانی و عضویت در شورای سه نفره جناح راست به همراه باهنر و کردان در دهه هفتاد، یکی از چهره های راست سستی محسوب می شد و بر این اساس به ریاست دیوان محاسبات در مجلس هفتم منصوب گردید، مدتی پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ یک باره تغییر جهت داد و به یکی از حامیان سرسخت احمدی نژاد تبدیل شد و پست معاونت او را اشغال کرد. و چگونه برخی نمایندگان "مجلس" نظام همچون احمد توکلی، ایلیاس نادران و علی مطهری، ضمن مطرح کردن "کشف و شناسایی باند بزرگ مفاسد اقتصادی" و "شبکه های فساد مالی و اختلاس و زدو بند"، با استناد به اسناد و شواهدی معاون اول دولت کودتا را از متهمین رده اول و سر دسته این شبکه های فساد معرفی نمودند و از عدم برخورد قضائی با وی، ابراز ناخوشی کردند. و بنا بر قول احمد توکلی رئیس مرکز پژوهشهای "مجلس نظام (شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۹۰ جهان نیوز): "حتی سه قاضی با سابقه آقایان اژه ای، رئیسی و خلفی که قضات با سابقه و خوشنام کشورمان هستند! پرونده رحیمی را مطالعه کردند و یک سال پیش به نزد احمدی نژاد رفتند و به وی گفتند ما سه قاضی به اتفاق آرا تایید می کنیم که توجه اتهام به آقای رحیمی قطعی است و باید تعقیب شود اما احمدی نژاد ۱۰۰ دقیقه برای این ۳ نفر سخنرانی کرد و از توطئه علیه دولت یاد کرد و به صورت قاطع از معاون اول خود حمایت کرد." و بالاخره خامنه ای نیز از ترس رسوایی هر چه بیشتر هزینه هایی که توسط باند رحیمی صرف اقتضاح قلب در بر سر کار آوردن دولت کودتا شده است، پیگیری این پرونده را با حکم حکومتی خود متوقف کرد.

به هر حال احمدی نژاد به مثابه کارگزار فاسد این نظام، اقدام به خرج ۳۰۰ میلیارد تومان منابع شهرداری تهران کرده است و با باند رحیمی مبالغ هنگفتی را خرج اقتضاح "انتخابات" که منجر به قلب به نفع احمدی نژاد شده است کرده است ولی هیچ سندی برای این هزینه ها وجود ندارد و یا دارد ولی مردم نامحرمند. همان گونه که در پایان دوران ریاست جمهوری وی نیز ابعاد آن بسیار گسترده تر شد و من باب نمونه در گزارش تفریح بودجه سال ۸۶، از انحراف ۶۰ درصدی در بودجه خبر داده شد و گزارش دیوان محاسبات از گم شدن یک میلیارد دلار از درآمد های نفتی و با نامشخص بودن چگونگی هزینه کرد ۵۰ درصد از منابع حساب ذخیره ارزی که باید مطابق قانون در اختیار بخش خصوصی قرار می گرفت، خبر میدهد.

نگارنده در بررسی بودجه سال ۸۸ در مقاله ای تحت عنوان "لایحه بودجه ۱۳۸۸، بودجه ای "انتخاباتی"، بخش اول "ازمیل فرونی طلب دولت بر سیمپره اش بر بودجه

نام بردم و تاکید کردم:

"در نظام ولایت فقیه هر ارکانی ولایت مطلقه خود را خودسرانه اعمال میکند تا جایی که حکومت احمدی نژاد به هیچ وجه وقتی به "مجلس" همین نظام هم نمی نهد و خود را ملزوم به اجرای مصوبات آن نمی داند. در واقع در لایحه بودجه سال ۱۳۸۸ محرز شد که حکومت احمدی نژاد مصوبه "مجلس" در هنگام بررسی بودجه ۱۳۸۷ مبنی بر افزایش ردیف‌ها از ۳۹ ردیف لایحه به ۲۶۰ ردیف را نادیده گرفته و در عملکرد مالی بودجه امسال خود هیچ توجهی به تکنیک نداشته و همان ۳۹ دستگاه مورد نظر خود را در لایحه گنجانده است! یعنی در واقع در اعمال بودجه ۱۳۸۷ حدود ۴۰ درصد کل بودجه عمومی کشور تنها زیر نظر معاونت معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی "ریاست جمهوری" فارغ از هر گونه کنترلی به دستگاه های دلخواه تخصیص داده شده است. و مسلم است با این ساز و کار تنها یک نوع توزیع رانت انجام پذیرفته است."

در بخش دوم و سوم این نوشتار سایر تشابهات عملکرد سیستم فساد را خاطر نشان میسازم

انقلاب اسلامی: جنایت و تجاوز به حقوق انسان همراه است با فساد گسترده مافیاهای نظامی - مالی:

کشتن مبارزان سیاسی و اعدام و شکنجه، کار روزمره رژیم مافیاهای نظامی - مالی گشته اند:

◀ در شماره پیش، اطلاع دادیم که دادگاه تجدید نظر پاریس، ایو بونه رئیس پیشین دوایر ضد جاسوسی فرانسه را بخاطر ترور اخلاقی دو شهروند ایرانی، دکتر احسان نراقی و جهانگیر شادانلو، محکوم کرد. اینک احکام مورخ ۲۶ مه ۲۰۱۱ در باره محکومت ایو بونه و نایز ناشر کتاب در اختیار ما است.

● در حکم محکومیت ایو بونه و ناشر در باره وارد کردن اتهام ناروا به دکتر احسان نراقی، علاوه بر محکومیت بر پرداخت هزینه دادرسی و غرامت به دکتر نراقی، محکومان می باید به خرج خود، در روزنامه ای که دکتر نراقی معین می کند، متن زیر را انتشار دهند:

«بنا بر حکم دادگاه تجدید نظر پاریس (اطاق ۷-۲، اطاق مطبوعات) کریستف بارژ مسئول شرکت انتشاراتی تیمه و ایو بونه مؤلف کتاب، محکوم می کند به جبران زیان حیثیتی که به احسان نراقی در برخی از قسمتهای کتاب «Service des Ayatollahs» وارد کرده اند. این کتاب در آوریل ۲۰۰۹ منتشر شده است.»

● در مورد جهانگیر شادانلو، دعاوی ایو بونه و کریستف بارژ در باره خسارت از جهانگیر شادانلو را مردود و حکم دادگاه بدوی را تأیید می کند.

◀ در ۱۱ خرداد ۹۰، به گزارش جرس، هاله سحایی و شماری دیگر از حاضران در مراسم تشییع و تدفین مهندس سحایی، مورد

خشونت شدید و ضرب و شتم نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی قرار گرفتند. هاله سحایی بر اثر ضربه وارده، شهید شد. ◀ در ۱۱ خرداد ۹۰، به گزارش اتحادیه آزاد کارگران ایران، اعتصاب کارگران متحد کارخانه ساسان با عقب نشینی کارفرما و بازگشت بکار نماینده های کارگران پایان گرفت. این اعتصاب که در پی ممانعت کارفرما از ورود سه نفر از نماینده های کارگران به نامهای حسین مرزبان، حسین الهیار و سعید رستمی به کارخانه انجام گرفته بود.

◀ در ۱۱ خرداد ۹۰، به گزارش "فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران"، حکم اعدام تعدادی از زندانیان که از زندان گوهردشت کرج به سلولهای انفرادی زندان اوین منتقل شده بودند به اجرا گذاشته شد. زندانی عبدالحمید ریگی ۳۶ ساله جزء اعدام شدگان امروز بود. ولی حکم اعدام دانی وی محمد ریگی ۴۰ ساله بطور موقت به زمان دیگری موکول گشت. ◀ در ۱۱ خرداد ۹۰، به گزارش مهر، حکم ۴ قاچاقچی مواد مخدر که در محاکم انقلاب اسلامی کرمان به اعدام محکوم شده بودند و احکام صادره در دادستانی کل کشور تأیید شده بود، در زندان مرکزی کرمان به مرحله اجرا درآمد.

◀ در ۱۱ خرداد ۹۰، بهنام ایرانی کشیش کلیسای کرج، دوباره بازداشت شد. در پی یورش مأموران جمهوری اسلامی به منزل او و ضرب و شتمش، او را به زندان رجایی شهر بردند.

◀ در ۱۱ خرداد ۹۰، به گزارش کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی، یازدهمین روز از ششمین و آخرین مرحله از اعتصاب غذای اعتراضی زندانیان سیاسی بند ویژه امنیتی زندان رجایی شهر کرج در یازدهم خردادماه در حالی سپری شد که آخرین گزارش های دریافتی حاکی از وخامت وضعیت جسمانی دانشجوی در بند مجید توکلی می باشد.

◀ در ۱۲ خرداد ۹۰، به گزارش جرس، در حالیکه برخی شاهدان و حضار در مراسم تشییع و خاکسپاری مهندس عزت الله سحایی، از بازداشت حدود دوازده نفر از مردم توسط نیروهای امنیتی خبر داده بودند، به گزارش منابع خبری، شامگاه روز چهارشنبه و چندین ساعت بعد از مراسم تعداد زیادی از مردم که فرزندان و بستگان آنها در جریان مراسم بازداشت یا ناپدید شده بودند، در مقابل زندان اوین تجمع کردند.

◀ در ۱۲ خرداد ۹۰، به گزارش میزبان، نیروهای انتظامی با مسدود کردن راههای منتهی به مسجد حجت بن الحسن واقع در خیابان سهوردی، از تردد در مراسم بزرگداشت مهندس سحایی جلوگیری کردند. همچنین نیروهای لباس شخصی به جمعیت پراکنده مردم که در اطراف خیابانهای منتهی به مسجد جمع شده بودند، حمله کردند و اقدام به ضرب و شتم و بازداشت سوگواران و علاقمندان مهندس سحایی کردند.

◀ در ۱۴ خرداد ۹۰، به گزارش هرانا، عبدالرضا احمدی، فعال حقوق بشر که در ۱۱ اسفند ماه سال ۸۸ از سوی نیروهای امنیتی سپاه پاسداران بازداشت شده بود از سوی دادگاه انقلاب به سه سال حبس تعزیری محکوم شد.

◀ در ۱۵ خرداد ۹۰، به گزارش هرانا، علی پور سلیمان، عضو سازمان مصلحان ایران و مسئول وبلاگ سخن معلم توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.

◀ در ۱۵ خرداد ۹۰، به گزارش کانون حمایت از خانواده جان باختگان و بازداشتی ها: در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، انجمن اسلامی این دانشگاه "فیلم پایان نامه"

را تحریم کرده و دانشجویان و فعالین این دانشگاه پوسترهایی در رابطه با تحریم این فیلم بر روی دیوار و بردرب دانشگاه نصب کردند. به دنبال این اقدام، حراست دانشگاه در واکنش به این اعتراض دانشجویان، پوسترهای نصب شده را پاره کرده و تعداد از دانشجویان این دانشگاه را نیز دستگیر و احضار نموده است.

◀ در ۱۶ خرداد ۹۰، به گزارش تحول سبز، سید محمد حسین صالحی و حسین گودرزی از اعضای ستاد روحانیون میر حسین موسوی در قم، به اتهام ساخت و تدوین مجموعه افشاگرانه "به اسم کهریزک" در دادگاه ویژه روحانیت محاکمه و به اتهام اقدام علیه امنیت ملی و نشر اکاذیب هر یک به سه سال حبس محکوم شده اند.

◀ در ۱۶ خرداد ۹۰، به گزارش هرانا، مأموران امنیتی با مراجعه به منازل ۳ تن از شهروندان بهایی در بابل و بابلسر اقدام به بازداشت پنج نفر از شهروندان بهایی کردند. همچنین مأموران با استفاده از باتوم و اسلحه و ایجاد رعب و وحشت به حاضرین فشار می آورند تا تهدیدی را مبنی بر عدم حضور در جلسه دینی صیافت را امضا کنند.

◀ در ۱۶ خرداد ۹۰، به گزارش دانشجوی نیوز، یکی از دختران دانشجوی ساکن خوابگاه دانشگاه فردوسی در حالیکه در داخل دانشگاه به سمت پردیس در حال حرکت بود توسط افرادی ناشناس مورد ضرب و شتم و تجاوز به عنف قرار گرفت. دانشجوی مذکور که در محوطه دانشگاه رها شده بود به بیمارستان انتقال یافته و حال وی نامساعد گزارش شده است.

دانشجویان بلافاصله پس از خریدار شدن در نخستین ساعات با تعداد جمعه اقدام به تجمع اعتراضی کردند. در این تجمع که بالغ بر ۴۰۰ تن از دانشجویان شرکت کردند، دانشجویان اعتراض و از جار شدید خود را به انتظامات، حراست و رئیس دانشگاه (عاشوری)، اعلام کردند.

◀ در ۱۶ خرداد ۹۰، به گزارش "فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران"، ۱۰ نفر از زندانیان واحد ۲ زندان قزل حصار که به زندان اوین جهت اجرای حکم ضدبشری اعدام منتقل شده بودند به دار آویخته شدند. به نظر می آید که اعدام های گروهی بصورت مخفیانه در زندانهای مختلف علی خامنه ای لاینقطع ادامه دارد و علیرغم گذشت نزدیک به ۲ هفته از اعدام این زندانیان هنوز قوه قضاییه و رسانه های حکومتی از انتشار هر گونه خبری در این باره جلوگیری کرده اند.

◀ در ۱۶ خرداد ۹۰، به گزارش هرانا، سخی ریگی وبلاگ نویس بلوچ و عضو ستاد انتخاباتی مهندس میر حسین موسوی از سوی دادگاه انقلاب زاهدان به بیست سال حبس تعزیری محکوم شده است.

◀ در ۱۷ خرداد ۹۰، به گزارش دانشجوی نیوز، در پی ضرب و شتم و تعرض به یکی از دانشجویان دختر در محوطه دانشگاه فردوسی مشهد، دانشجویان این دانشگاه برای دومین بار تجمع کردند.

◀ در ۱۸ خرداد ۹۰، به گزارش کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی، ارژنگ داودی پس از انتقال به شعبه ۱۰ اجرای احکام دادگاه انقلاب کرج برای دو فقره پرونده که در چند سال اخیر برای او ساخته شده بود، به ۱۰ سال و ۸ ماه زندان محکوم شد.

◀ در ۱۸ خرداد ۹۰، به گزارش خبرنگار کلمه، امیر خسرو دلیر ثانی و هدی صابر دو زندانی سیاسی ملی - مذهبی در بند ۳۵۰ زندان اوین از روزی که خبر شهادت هاله سحایی را در مراسم تشییع جنازه پدرش

شنیدند دست به اعتصاب غذا زدند. هدی صابر بر اثر ضرب و شتم دژخیمان رژیم، شهید شد.

◀ در ۱۹ خرداد ۹۰، به گزارش کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران در ادامه اجرای احکام اعدام در زندان وکیل آباد مشهد (زندان مرکزی)، در روزهای سوم و چهارم خرداد ماه، ۱۶ نفر اعدام شده اند. ۳۰ زن بین اعدام شدگان می باشند.

◀ در ۱۹ خرداد ۹۰، به گزارش کانون حمایت از خانواده جان باختگان و بازداشتی ها، بنا به گزارش های رسیده از زندان قزلحصار تهران که زندانیان عادی با جرایم مختلف در آن نگهداری می شوند، هنگام اعدام زندانیان، سایر زندانیان را برای نگاه کردن به نحوه اعدام زندانی محکوم به اعدام، برای تماشای اعدام به محوطه زندان می آورند. در هنگام اعدام اعدام نیروهای حکومتی با انواع توهین ها زندانیان را وادار به نگاه کردن می کنند بطوریکه اکثر زندانیان نسبت به این کار ابراز انزجار میکنند و نمیخواهند شاهد اعدام یک انسان با شیوه ضد انسانی باشند. بنا بر این خبر اگر زندانیان صحنه اعدام را نگاه نکنند، زندانیان با توهین و گرفتن باتون زیر چانه آنها، زندانیان را وادار به نگاه کردن می کنند.

◀ در ۲۰ خرداد ۹۰، به گزارش تیر پزست، سعید موعغانلی، روزنامه نگار و شاعر آذربایجانی دستگیر شد. ۸ نفر از نیروی های منزل پرداخته و مدارک و وسایل شخصی سعید را با خود بردند.

◀ در ۲۱ خرداد ۹۰، به گزارش "فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران" مردم در نقاط مختلف تهران بر روی بام ها، بالکنها، حیاط منازل و در مواردی در خیابانها اقدام به سر دادن ندای الله اکبر و شعار مرگ بر دیکتاتور و خامنه ای بدون پروودی سرگونه، کردند.

◀ در ۲۱ خرداد ۹۰، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، دکتر فریبرز رئیس دانا، اقتصاددان و عضو کانون نویسندگان ایران، از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست قاضی مقیسه به یک سال حبس تعزیری محکوم شد.

◀ در ۲۳ خرداد ۹۰، به گزارش ایسنا، سرپرست روابط عمومی دادگستری استان خوزستان گفته است: دو محکوم به نام های «رحیم پ» و «کریم پ» به اتهام قتل نوجوان ۱۶ ساله دزفولی به نام «امیر هندی قماشی» در زندان مرکزی دزفول و در حضور اولیای دم قصاص شدند.

◀ در ۲۳ خرداد ۹۰، به گزارش هرانا، فرید صلواتی، روزنامه نگار و فعال سیاسی - اجتماعی با هجوم نیروهای امنیتی به منزلش در اصفهان بازداشت شد.

◀ در ۲۳ خرداد ۹۰، به گزارش فارس، هفته نامه ۹ دی به صاحب امتیازی حمید رسایی در جلسه امروز هیئت نظارت بر مطبوعات توقیف شد. در جلسه دادگاه عنوان شد این نشریه زمینه مصوب اقتصادی نداشته اما در ۲ صفحه مجزا به مسائل اقتصادی می پرداخته است و در شماره اخیر خود نیز کاریکاتوری را خلاف اصول اخلاقی به چاپ رسانده است.

◀ در ۲۳ خرداد ۹۰، به گزارش هرانا، نیما پور یعقوب فعال سیاسی و دانشجوی عصر روز پنج شنبه توسط مأموران وزارت اطلاعات بازداشت شد.

◀ در ۲۳ خرداد ۹۰، به گزارش هرانا - سولماز ایکدر خبرنگار و روزنامه نگار در جریان مراسم تدفین هدی صابر در بهشت زهرا بازداشت شد.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

سپس به غلامرضا خان میر پنج تکلیف شد که فرماندهی قوای قزاق مهاجم را عهده‌دار شود. ولی مشارالیه از قبول این کار سرباز زده و زیر بار نرفت. بعداً به آقای امیر موشق (تخجوان) پیشنهاد و تکلیف شد و مشارالیه زیر بار نرفت ولی چون این موضوع را حتمی‌الوقوع می‌دانست آقای رضاخان میر پنج... را معرفی کرده و اظهار داشت که این کار فقط از عهده ایشان ساخته است. بدیهی است با سوابق تهوری که قبلاً از آقای رضاخان میر پنج در آق‌بابا دیده بودند مشارالیه مورد قبول واقع گردید. (۱) «... رضا خان برای اینکه قشون مهاجم را از خود راضی کرده باشد قبل از حرکت قوای مهاجم از قزوین پول زیادی از بانک گرفت و بین افسران و افراد قزاق بنسبت های مختلفی تقسیم کرد.

همچنین پس از آنکه قزاقها تهران را مصنوعاً فتح کردند روز دوم کودتا آقای سید ضیاء الدین نیز مبلغ هشتصد هزار ریال پول نقد از بانک شاهی (بانک انگلیس و ایران) و از موجودی خزانه دولت گرفت و بین افسران و افراد قزاق به نسبت های مختلفی تقسیم کرد و مازاد آنرا نیز بین پاسبانان شهر تهران بطوری تقسیم کرد که بهتر یک نفر مبلغ یکصد ریال بنام انجام داده شد.

«کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی که برخی آنرا انقلاب سفید نیز نام نهادند، مقدمه اسف انگیز وضع نوینی بود در تاریخ چندین هزار ساله ایران که حوادث مهمی ایجاد کرد و منتهی باختناق تدریجی و انقلاب خونین گردید که بر اثر آن مردان پاک سرشت و آزادیخواه بیاد ساخت.»

آملی لوستور، استاد سابق دانشکده حقوق تهران نیز در کتاب «وقایع ایران» راجع به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ توضیحات ذیل را دارد: «... قزاقها از قزوین که پایگاه اصلی ارتش بریتانیا در شمال ایران است به راه افتاده اند. کدام احمق باور می کند در شهری که همه چیز حتی نام گوجه ها انگلیسی شده است، انگلیس ها از عزیمت ۲۵۰۰ سرباز بیخبر و از نیات ایشان بی اطلاع بوده و نتوانسته باشند از اجرای نقشه آنان جلوگیری بعمل آورند؟

باضافه چند روز پیش از خروج این عاصیان ساختگی سه هزار نفر سرباز انگلیسی به قزوین احضار شدند که جای خالی قزاقها را پر کنند. (۲)

● به روایت تهرانی: همزمان با گزینش سید ضیاءالدین از جانب به تعبیر خودشان رئیس دولت مرتجع مقتدر، ژنرال آبرونساید چندماه پیش به ایران آمده و ماموریت داشت به بررسی اوضاع و تصمیم گیری نهایی برای ایران پس از شکست قرارداد ۹۱۹ و خروج قوای انگلیس بپردازد. رضاخان میر پنج را برای اجرای کودتا برگزید. برای دستگاههای اطلاعاتی انگلیس که موظف بودند همه امور حوزه جغرافیایی تحت استعمار خود و رجال آن را از جنبه های گوناگون مورد بررسی و شناسایی قرار داده و برای هر کدام از آنان پرونده ای خاص تنظیم کنند. نیروی قزاق که نیرویی نظامی و تحت مدیریت افسران رقیب یعنی دولت روسیه بود و شناسایی افسران آن، یک نیاز امنیتی جدی محسوب می شد. بنابراین، شناسایی افرادی امثال رضاخان حتی از مدتها پیش از کودتای ۱۲۹۹ برای مأموران انگلیسی امری طبیعی بود. البته شناسایی فردی مانند سید ضیاءالدین با شناسایی رضاخان تفاوت داشت. سید ضیاء در عرصه مطبوعات و جامعه و سیاست حضور داشت و در برابر مسائل مختلف داخلی و خارجی موضعگیری می کرد و گرایش سیاسی خود را نشان می داد. از

این رو، شناسایی، ایجاد ارتباط و پیوند دادن او با شبکه هواداران انگلیس در ایران کار دشواری نبود. اما رضاخان چون در یک سازمان منضبط نظامی آن هم زیر فرماندهی افسران دولت رقیب (روسیه) قرار داشت. شناسایی، ایجاد ارتباط و تشخیص گرایش سیاسی، پیوند دادن او با شبکه انگلیس، تغذیه فکری و در نهایت آموزش و آماده سازی او برای اجرای مأموریتهای ویژه، کاری دشوار بود. اما به هر صورت این کار انجام گرفت و اکنون فرایند آن به اجمال می آید. رضا در حدود ۱۵ سالگی (۷۲- ۱۲۷۱ ه.ش) به خاطر فقر و سختی معیشت و به -تسویق دائمی اش به قزاقخانه پیوست و در مأموریتهای نظامی متعددی در نقاط مختلف کشور شرکت داشت. در جنگ با رحیم خان چلیانلو در اردبیل تحت فرماندهی جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری حضور داشت. در سال ۱۲۹۰ که سالارالدوله می خواست حکومت تهران را ساقط کند و برادرش محمدعلی شاه را دوباره به سلطنت برساند، او در لشکر کشی ای که با فرماندهی فرمانفرما برای مقابله با او انجام گرفت شرکت داشت و به علت انجام وظیفه خوب، به درجه نایب یکمی ارتقا یافت. در سال ۱۲۹۱ به خاطر مهارت در کاربرد شمشیر به درجه سلطانی نایل آمد و به او رضا شمشیر هم می گفتند. در خراسان و قسمتهای جنوبی و حدود جام و باخرز نیز مأموریتهای مکرری داشت. مدتی در مشهد جزو قزاقهای نگهبان بانک استقراری قرار داشت. در دوران جنگ جهانی اول (۱۲۹۷-۱۲۹۳) در همدان جزو دسته تیراندازان و در سال ۱۲۹۶ فرمانده گردان پیاده هنگ همدان شد. در همین سال کرنسکی رهبر حکومت موقت روسیه، سرهنگ کلرزه را به عنوان فرمانده لشکر قزاق ایران به جای او منصوب کرد و سرهنگ استاروسلسکی را برای معاونت او تعیین «بارن مایدل» سرلشکر کرد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری لنین و حاکم شدن بلشویکها بر روسیه، رهبران این کشور تصمیم گرفتند از صحنه جنگ جهانی کنار بکشند.

مواضع حکومت جدید آن در سیاست خارجی، انگلیسیها به اضطراب افتادند که نیروی قزاق، که تا این هنگام به عنوان عامل اجرای سیاستهای روسیه تزاری در ایران ایفای نقش می کرد، مبادا به ابزاری در دست حکومت انقلابی تبدیل شود و منافع آنان را در ایران به خطر بیندازد. به همین علت برای بیرون آوردن لشکر قزاق از جنگ روسیه و تسلط بر آن به چاره اندیشی افتادند. ملک الشعراء بهار در این باره می نویسد:

انگلیسیها که می خواستند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند، از بیم اینکه مبادا لشکر قزاق ایران به فرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه شده و دامنه انقلاب به ایران (که از اوضاع متفقین ناراضی بود) کشیده بشود، صلاح دیدند هر طور شده سرهنگ کلرزه فرمانده لشکر قزاق را که هواخواه حکومت روسیه بود از کار برکنار دارند. برای انجام این منظور با سرهنگ استاروسلسکی، معاون فرماندهی لشکر قزاق که در گراند هتل سابق منزل داشت، مذاکره کردند و او صلاح کار را چنان دید که با کمک یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد و خود او به جای سرهنگ کلرزه فرمانده لشکر قزاق ایران بشود. افسری که برای کمک به استاروسلسکی در نظر گرفته شد سرهنگ فیلاتوف فرمانده هنگ همدان

لشکر قزاق بود. رضاخان در این ایام زیر نظر فیلاتوف بود و فیلاتوف او را در جریان براندختن کلرزه به کار گرفت. نیروهای تحت فرماندهی فیلاتوف به محاصره محل اقامت کلرزه پرداختند. بهار می نویسد:

سرهنگ فیلاتوف به من گفت چند بار به سرهنگ رضاخان گفتم کلرزه تقریباً بازداشت شده و نمی تواند بیرون برود. در اطاق را باز کن و داخل شو و او تردید داشت و می ترسید و در فکرم

کسی که در آن موقع این اندازه شهامت نداشت چگونه تغییر اخلاق داده و اینک پادشاهی می کند. سرهنگ فیلاتوف در را باز کرده به درون دفتر سرهنگ کلرزه رفته با صدای بلند سرهنگ رضاخان را به درون خوانده او هم ناچار به اطاق رفته است. بدینگونه فیلاتوف وارد اتاق کلرزه شد و او را مجبور به استعفا کرد. آنگاه با تلفن استاروسلسکی را از نتیجه اقدام خود آگاه کرده و او را دعوت کرد تا در آنجا حضور یافته و فرماندهی لشکر قزاق را به عهده بگیرد. بنابراین، برکناری کلرزه طرح انگلیسیها بود که با همکاری فرماندهان ارشد روسی قزاق به اجرا درآمد. رضاخان به عنوان یک فرمانده جزء در این طرح و تصمیم نقشی نداشت و تنها مجری فرمان آنها بود، آن هم با آن شجاعتی! که فیلاتوف از آن سخن گفت. در آن تاریخ، روزنامه هایی که به شرح واقعه برکناری کلرزه پرداختند حتی نامی از رضاخان به عنوان یکی از مجریان آن واقعه هم به میان نیاوردند. و این نشان می دهد که مدعای تاریخ نگاری متأثر از رژیم پهلوی، که از واقعه برکناری کلرزه به عنوان کودتای اول رضاخان نام می برند، و برای او در آن واقعه ادعا می کنند، به دور از واقعیت است. اما نباید از دیده به دور، «نقشی مهم اگر نه قطعی» داشت که گزینش رضاخان برای اجرای بخشی از این طرح و ایفای نقشی هر چند جزئی، نمی تواند تصادفی باشد و حاکی از این است که انگلیسیها از رضاخان شناخت قبلی داشته اند و این واقعه سرآغاز شناسایی شان نبود. افرادی مانند سردار رحیمی، که عضو شبکه سری جامع آدمیت بود و برادر او میرزا کریم خان رشتی که از مهره های مهم انگلیس در ایران بود، از سالها قبل رضاخان را می شناختند و میرزا کریم خان واسطه ارتباط اردشیرجی با رضاخان بود. رضاخان نیز از مدتها پیش با برخی از صاحبمنصبان انگلیسی در ارتباط بود. (۳)

در خاطرات حسین فردوست در باره رضا خان و انگلیسی ها آمده است: رضا خان یک عامل انگلیس بود و در این تردیدی نیست. کودتای ۱۲۹۹، طبق اسنادی که دیده‌ام و یا شنیده‌ام، در ملاقات ژنرال آبرون ساید انگلیسی با رضا، با حضور سیدضیاءالدین طباطبائی، برنامه‌ریزی شد و پس از کودتا هم قریب به پنج سال طول کشید تا رضا خان به سلطنت رسید. در این مدت رضا خان، سردار سپه و وزیر جنگ و نخست‌وزیر شد.

شاپورجی روزی کتاب محرمانه‌ای را به من نشان داد که در یک بند آن نوشته شده بود که نایب‌السلطنه هندوستان می خواست فرد مناسبی را برای اداره ایران پیدا کند و به دستور او پدر شاپورجی این فرد را، که رضا بود، پیدا کرد و به نایب‌السلطنه معرفی نمود. شاپورجی منظورش این بود که سلطنت پهلوی به دست پدر او تأسیس شده است. (۴)

● فردوست در گفتگویی که با شاپورجی (شاپور ریپورتر) فرزند اردشیرجی، (۵) داشته است در رابطه با آن اشاره می کند: «... شاپورجی به دفتر نزد من آمد و از محمدرضا (شاه) گلگی کرد که چرا دستور چاپ گزارش بازرسی را در روزنامه اطلاعات داده است. او گفت: "نمی‌دانم چرا محمدرضا دستور چاپ پرونده‌های واقعی سوءاستفاده چند میلیاردی دوستانش را نمی‌دهد ولی این پرونده را که سوءاستفاده نیست منتشر می‌کنند؟! " اظهار تعجب و تأسف و بی‌اطلاعی کردم. شاپورجی کتابی را با خود به دفتر آورده بود. گفت: "این کتاب از کتب مستند یعنی مجموعه اسناد طبقه‌بندی شده انگلیس در هندوستان است و می‌دانی که در آن سال‌ها ایران از هندوستان اداره می‌شد. این کتاب نشان می‌دهد که پدر من رضا را پیدا کرد و به نایب‌السلطنه هندوستان معرفی کرد. در مورد محمدرضا هم خودت بهتر می‌دانی که او را برای سلطنت انتخاب

کرد!" (اشاره‌اش به شهریور ۲۰ و ملاقات‌های من با مستر ترات بود). شاپورجی کتاب را به من داد تا قرائت کنم. گفتم: از من چه می‌خواهید؟ گفت: "هیچ!" خداحافظی کرد و رفت. ولی در واقع منظورش این بود که من کتاب را به محمدرضا بدهم و حرف‌هایش را نقل کنم تا بفهمد که شاپورجی ورق‌ها را رو خواهد کرد. چنین نیز شد. پس از مدت کوتاهی شاپورجی در مراسم مفصلی لقب "سر" (Sir) را از ملکه انگلیس دریافت کرد و به دستور محمدرضا خبر آن با افتخار در روزنامه اطلاعات چاپ شد (یعنی همان روزنامه‌ای که شاپورجی را واسطه یک معامله تقلب آمیز معرفی کرده بود!) عنوان "سر" فقط به نخست‌وزیران انگلیس یا اشخاصی که کارهای بسیار مهم انجام داده‌اند، داده می‌شود و بعد از عنوان "لرد" (Lord) که یک لقب بسیار محدود موروثی است و در خانواده‌های اشرافی قدیمی انگلیس وجود دارد، مهم‌ترین عنوان است. خلاصه انگلیسی‌ها محکم پشت سر شاپورجی ایستادند و محمدرضا هم به سرعت جا زد. شاپورجی به وعده خود وفا کرد و ورق‌ها را رو کرد. یک روزنامه معتبر انگلیسی ادیلی اسپرس ضمن درج خبر اعطای لقب "سر" به شاپورجی، افسا کرد که پدر او (یعنی اردشیر) رضاخان را به تاج و تخت رسانده است. تصور می‌کنم این اولین بار بود که نقش انگلیسی‌ها در ایجاد سلسله پهلوی به طور مستند افساء می‌شد. (۶)

فردوست در ادامه خاطراتش می گوید: سال‌ها پس از این که محمدرضا به سلطنت رسید، فکر می‌کنم سال‌هایی بود که محمدرضا فوزه را به طلاق داده و هنوز با ثریا ازدواج نکرده بود، هر از چندی فردی را به کاخ دعوت می‌کرد: او خان اکبر نام داشت. این فرد تا زمان مرگش مورد علاقه و احترام محمدرضا بود. خان اکبر میرزا کریم خان رشتی‌با خودش فرد دیگری را می‌آورد و محمدرضا هم مرا خبر می‌کرد. چهارنفری می‌شام می‌خوردیم و بعد بازی ورق می‌کردیم. در این مجالس، اکثراً خان اکبر صحبت می‌کرد. او به کرات به محمدرضا می‌گفت: "بدرتان نسبت به من کم‌لطفی کرد که مرا خانه‌نشین کرد. مگر من همان نبودم که بلافاصله پس از کودتا و سپس بعد از سلطنت و سال‌ها پس از سلطنت، هفته‌ای چندبار او را ملاقات می‌کردم و بین سفارت انگلیس و رضا واسطه بودم و همیشه در سفارت نظر رضا را تأمین می‌کردم!!" محمدرضا پاسخ می‌داد: "پدرم بارها دربار شما صحبت کرده و زحمات شما را به خوبی به‌خاطر داشت. شاید وضع ایجاب می‌کرد که شما دیگر در صحنه نباشید." خان اکبر می‌شنید ولی قانع نمی‌شد و مجدداً در جلسه دیگر همین مطالب را تکرار می‌کرد و می‌آفرود: "رضا این نبود که شما دیدید. او با یک عده معدود که من هم جزء آن‌ها بودم خیلی خودمانی بود و اکثراً چند نفری یا هم آس بازی و شوخی می‌کردیم."

از این موارد می‌توان فهمید که رضا و مقامات انگلیسی واسطه‌هایی داشتند که یکی از آن‌ها خان اکبر و دیگری پدر شاپورجی بود. سردار اسعد بختیاری، که مدتی وزیر جنگ رضا بود، نیز با سفارت انگلیس تماس داشت و شاید او هم مدتی فوق‌العاده دقت می‌کرد که به طور علنی با انگلیسی‌ها تماس نداشته باشد و حتی در مهمانی‌های دربار شرکت نمی‌کرد. اگر مطلب رسمی مهمی بود، نخست‌وزیر را مأمور ملاقات با سفیر انگلیس می‌کرد. ملاقات نخست‌وزیر رضا خان با سفیر انگلیس در مسائل خیلی مهم بود، مانند تهیه سلاح و مسائل نفت.

یکی از مهره‌های مهمی که واسطه رضا خان با انگلیسی‌ها بود و از محرمانه‌ترین اسرار رضا اطلاع داشت و هیچ‌کس دیگر را سراغ ندارم که به اندازه او درباره وقایع پشت‌پرده حکومت رضا

خان مطلع باشد، سلیمان بهبودی بود. او در آغاز استوار بود و رضا به‌عنوان گماشته به خانه اولش آورد. بهبودی به تدریج محرم شد و از طرف رضا مأمور خدمت به زن و بچه‌هایش گردید. خانه اول رضا خان، یک خانه مخروبه کوچک در کوچه شمال شرقی میدان حسن آباد بود. در آن جا، وظیفه بهبودی خرید و تهیه موادغذایی بود. علاوه بر او، یک آشپز هم داشت که پخت‌وپز می‌کرد. بهبودی به تدریج به رضا و خانواده‌اش نزدیک و نزدیک‌تر شد. پس از کودتا، رضا کم‌تر به خانه می‌آمد و وقتی به سلطنت رسید در هر جا که بود، کاخ شهر یا سعدآباد، بهبودی را مسئول خانه خود می‌کرد. بهبودی هر ماه موظف بود مقدار قند و چای مصرفی و در زمستان‌ها وزن هیزم و سایر مواد مصرفی آشپزخانه را به رضا گزارش دهد. رضا خان دقیقاً حساب همه چیز را داشت و اقالاً هر ۳ ماه یک‌بار بر سر زیاد شدن مصرف این یا آن جنس عصبانی می‌شد و بهبودی را کتک می‌زد، به نحوی که گاه در بیمارستان بستری می‌شد! ولی پس از یک ماه او را می‌بخشید و دو مرتبه همین برنامه تجدید می‌شد.

بهبودی تا خروج رضا از ایران در حریم زندگی خصوصی او محرم‌ترین فرد بود و با رضا خان به تبعید رفت. در تبعید نیز از دو میلیون تومان پولی که محمدرضا برای هزینه رضا خان و خانواده‌اش (که ده نفر بودند) در اختیار او گذارده بود، یک میلیون و دو صد هزار تومان را طی پنج سال پس‌انداز کرد، که به محمدرضا عودت داد. در دربار محمدرضا، بهبودی تا مقام معاونت دربار رشد کرد. پسر بهبودی نیز چندین دوره با کمک پدرش از ساوه (یا ملایر؟) نماینده مجلس شد.

سلیمان بهبودی در دربار پهلوی فرد معروفی بود و از درباری‌ها کسی نبود که او را شناسد و حتی خانه‌اش را نداند. او تا چندی قبل از انقلاب زنده بود و گاهی به دیدن من می‌آمد. زیر نظر او فردی قرار داشت به نام سرلشکر مهاجر (یا مهاجر ایرانی) که رئیس قسمت عشاری دربار بود.

دکتر میمندی‌نژاد (رئیس دانشکده دامپزشکی که پس از استعفاء روزنامه‌نویس شد و شریبه رنگین کمان را چاپ می‌کرد و در آن زندگی رضا خان را به صورت پاورقی می‌نوشت و گویا یک جلد آن به صورت کتاب چاپ شده) برای بدست آوردن اسناد و مدارک از زندگی رضا خان به کرات به منزل بهبودی می‌رفت.

یکی دیگر از واسطه‌های مهم رضا خان و انگلیسی‌ها، شاید مهم‌ترین آن‌ها، محمدعلی روفی (ذکاءالملک) بود، که در صعود رضا به سلطنت و سپس در صعود پسرش محمدرضا، نقش مهمی داشت. (۷)

◀ وصیتنامه اردشیرجی: همچین اردشیرجی در وصیتنامه خود می‌نویسد: که در اکتبر ۱۹۱۷ / مهر ۱۲۹۶ یعنی چند ماه پیش از واقعه عزل کلرزه و سه سال و اندی پیش از کودتای ۱۲۹۹، نخستین دیدار خود را با رضاخان انجام داد و از آن پس آن دیدارها همواره ادامه داشته است. این بیان اردشیرجی ادعای استاروسلسکی را به خوبی تأیید میکند. اردشیرجی یک خدی ایرانی تبار زردشتی بود که خود می‌گوید:

بیست و هفت سال داشتم که در پایان تحصیلاتم در انگلستان به زادگاه خود بمبئی بازگشتم. رشته تحصیل من علوم و حقوق سیاسی و تاریخ شرق و تاریخ باستان بود. در فلسفه و السنه و بخصوص فارسی و عربی نیز مطالعاتی داشتم. قرار بود که با سمت منصب سیاسی در سرویس سیاسی هندوستان و وابسته به دفتر نایب السلطنه خدمت نمایم. پس از چند ماهی در این مقام به من ابلاغ شد که از طرف نایب السلطنه هند و با مقام مستشاری سیاسی عازم طهران بشوم باستوارنامه صادره از حکومت هند به دربار ایران معرفی و در سفارت انگلیس



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

در تهران خدمت نمایم. مأموریت دیگر من این بود که به نمایندگی پارسیان هند به امور همکیشان زرتشتی در ایران رسیدگی کرده و در رفع ظلم و ستم و محرومیت های کوتاگونی از قبیل پرداخت جزیه و منع خروج از خانه در روزهای بارانی که به آنها تحمیل می شد اقدام نمایم. من از این پیشنهاد استقبال کردم زیرا که ما پارسیان هند هنوز پس از فریاد ایران را سرزمین مقدس اجدادی خود و مهد زرتشت می دانیم و عشق ایران از فریاد دینی ماست. وظایف من این بود که نایب السلطنه و حکومت هند را از اوضاع ایران مطلع و آگاه نگاه دارم.

در پاییز ۱۸۹۳ بود که به سوی ایران حرکت کردم و در آن زمان تصور آن در مسافرت های خارج به سر بردم بقیه عمر را در ایران خواهم گذرانم و در جریانات سیاسی این کشور نه به عنوان یک نفر ناظر بلکه فعالانه شرکت خواهم کرد. امروز پس از سپری شدن سی و هشت سال، با وجدانی راحت می گویم که در تمام مراحل، منجمده نهضت مشروطیت و دوران استادی در مدرسه سیاسی، تا آنجا که در قوه داشته در تحریک و تقویت روح ایران دوستی در ایرانیان کوشیدم. (۸)

او علیرغم اینکه کارگزار و مشاور دولت انگلیس در ایران بود در ادامه آن وصیتنامه به این موضوع اشاره می کند که: «ولی آنچه مرا آزار می داد بیجالی و سستی و بی علاقه محض رژیم قاجاریه در قبال اوضاع دلخراش ایران بود. خانواده سلطنتی و هیئت حاکمه کوبی خود را بیگانگی می دانستند که بر ایران و ایرانیان حکومت می کردند و تنها چیزی که مورد علاقه و نظرشان بود حفظ مقام پوشالی خود به هر قیمتی که شده و همین روحیه ضعیف به دو دولت روس و انگلیس اجازه می داد که گاه متفقا و چند صاحبی بطور جداگانه و بیشتر به رقابت یکدیگر حاکمیت ایران را بازیچه قرار داده و به میل و اراده خود در تأمین مصالحشان عمل نمایند...» (۹)

رضا خان که توسط میرزا کریم خان رشتی به اردشیرجی معرفی گردید، آشنائی خود را با رضاخان چنین شرح می دهد:

در اکتبر ۱۹۱۷ [مهر ۱۲۹۶] بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما فرستگها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده پیربازار بین رشت و طالش صورت گرفت. رضاخان در یکی از اسکادرین های قزاق خدمت میکرد. لشکر قزاق در آن زمان در خراسان و آذربایجان و مازندران و گیلان مستقر بوده و قزوین و رشت و طالش و خوی و قره سو و تبریز از مراکز اصلی این نیرو بود... از مدتها قبل، من جزئیات مربوط به کلیه صاحبمنصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم. درباره رضاخان چکیده آنچه به من داده شده بود در کلمات «بی باک، تودار، مصمم» خلاصه شده و همچنین اضافه شده بود که افراد و صاحبمنصبان ایرانی از او حرف شنوی دارند.

مدتی صحبت کردم تا او هم به حرف آمد و با آنچه گفت برایم روشن بود که سرانجام با مردی طرفم که آتش مهر ایران در دلش شعله ور است و می تواند روزی ناجی کشورش باشد. رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت ولی کشورش را می شناخت. ملاقاتهای بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یک سال بیشتر در قزوین و طهران صورت گرفت... و به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و

اجتماعی ایران را برایش تشریح می کردم. بویژه مایل بود که سرگذشت مردانی را که با همت خود کسب قدرت کرده بودند را برایش نقل کنم... اغلب تا دیر گاهان به صحبت من گوش می داد و برای رفع خستگی چای دم می کرد که می نوشیدیم...

به تفصیل برایش شرح داده ام که طبقه علما و آخوندها و ملاحا چگونه در گذشته نه چندان دور آماده حتی وطن فروشی بودند. عده ای از آنها رسماً استدلال می کردند که بلشویزم یعنی اسلام! و البته در آراء این تفسیر پاداش مالی دریافت می کردند که جهت مقابله با آن علما و مجتهدین عراق پول ترفائی گرفتند که بر علیه مرام بلشویزم فتوا دهندند! علما به طور کلی می خواستند که جیششان پر شود و تسلطشان بر مردم پایدار بماند و همیشه بر چند باین سر می نهادند. در تأیید نظرم جریان واقعی ذیل را برای رضا شاه تعریف کردم: «در اوائل ژانویه ۱۹۱۳ مأمور سیاسی انگلیس در تبریز به سفارت انگلیس در طهران گزارش داد که طبق قول و قرار قبلی علماء و مجتهدین تبریز تلگرافی به طهران کرده و از کابینه مصرا خواسته بودند که نایب السلطنه نباید به ایران باز گردد. مأمور سیاسی با تعجب افزوده بود که همین آقایان علما خواسته اند که سعدالدوله زمام دولت را به دست گیرد و بختیاری ها را از کار برکنار کند و مأمورین بلژیکی گمرک هم از ایران اخراج شوند. در خواست مربوط به نایب السلطنه طبق انتظار بود و برای آن سفارت پول کافی به آقایان پرداخت کرده بود و تقاضای دیگر غیر منتظره و تعجب آور بود. شخصا به تبریز رفتم و احتیاطاً از پکلووسکی نماینده سیاسی روس در طهران نامه ای برای کنسول روس در تبریز گفتم که با من همکاری کند. کاشف به عمل آمد که آقایان علماء و روحانیون از مأمورین انگلیسی پول گرفتند که نایب السلطنه به ایران باز نگردد و از مأمورین روسی (که رسماً با انگلیس در ابشای بلژیکی ها موافقت کرده بودند!!) پول گرفتند که اخراج بلژیکی ها را بخواهند! از شجاع الدوله حکمران آذربایجان پول گرفتند که بر له سعدالدوله و علیه بختیاری ها اقدام کنند و تازه پس از همه اینها کشف کردم که با سپهدار هم مشغول معامله بودند که در صورت دریافت پول لازم بر علیه شجاع الدوله فتوای مذهبی دهندند! خوب به خاطر دارم که در

پایان داستان، رضا شاه چندبار این کلمات را آدا کرد «قبه های بی همه چیز» برای شاه گفتم که چگونه در شهر مقدس مشهد و در سایه های گنبد امام رضا (ع) آخوندها با مسافرتین و زوار تماس می گرفتند و بدون هیچ شرم و حیای موجبات عیش و لذت جنسی آنها را فراهم می کردند و زن هائی در اختیار داشتند که با قرار دادهای چند روزه و یا یک روزه به ازدواج مردان در علاقه در می آوردند و به این زن های نادان تلقین می کردند که این کار ثواب دارد و موجب رضایت آئمه اطهار است! و به مردان می گفتند که زیارت آنها هنگامی قبول است که خود را از باز شهوت جنسی سبک کنند و به عبادت بپردازند!

در همه جا استغال به این عمل به نام زشت و مشخص خود نامیده می شود و ولی آقایان علما به همکاران مذهبی خود اجازه می دادند که با عمامه و عبا به آن استغال ورزند! ادعان دارم که در میان روحانیون ایران افراد شرافتمند و ایران دوست هم هستند که خود اختلال دوستی و مصاحبت شان را داشته ام ولی این عده انگشت شمار را نمی توان نمونه واقعی جامعه روحانیت ایران دانست...» (۱۰)

وی همچنین می گوید: بازده سال تمام را در میان عشاير و قبایل مختلفی که در محدوده جغرافیای ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را درباره آنها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره ای و سلسله مراتب و طبقه بندی ایلخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آنها با یکدیگر و روابطشان با دول بیگانه می دانستم با

ذکر جزئیات و مو به مو برای رضاشاه گفته ام. در ادامه آن وصیتنامه، اهداف سیاست وقت انگلیس برای متمرکز کردن یک حکومت مقتدر در قبال ایل ها و عشیره ها و.. ایرانی اینگونه بیان می کند: هدف او (رضاخان) که روزی قبال ایران خود را واقعاً ایرانی بدانند و در حقوق و هم چنین مسئولیت اجتماعی و سیاسی سهیم باشند. در رژیم فعلی جانی برای حکومت های غیر رسمی و خود مختار محلی وجود ندارد. نظر قاطع من این است که ادامه قدرت خوانین به هر فرم و صورتی که باشد با قدرت حکومت مرکزی و استقلال ایران مایبنت دارد. این قدرت های محلی باید بکلی برچیده و در صورت لزوم قلع و قمع شوند. بکرات شاهد آن بودم که چگونه وفاداری خوانین به جیتی جلب می شد که نفع شخصی و مادی آنها را بسبب تأمین کند و در ازدیاد زور آنها مؤثر باشد. اجنبی و ایرانی بودن منبع فیض برایشان علی السویه بود. حتی می دیدم که چگونه روابط خود را با مأمورین سیاسی خارجی به رخ قبیله و عشیره خود می کشیدند و به آن مباحث می کردند...» (۱۱)



اردشیر بیهروتر (جی)

وی در باره دو قرن اخیر رژیم های استبدادی در ایران می نویسد: بدبختی اصلی ایران و بخصوص در دو قرن اخیر این بوده است که رژیم استبداد و قدرت مطلق توسط سلاطینی اعمال می شد که ضعیف النفس و فاقد اعمال و آرزوهای ملی برای ایران بودند. قدرت مطلق آنها بین نزدیکان و درباریان توزیع می شد و کار به جانی می رسید که فرانسوی ها بر مردم بیچاره تسلط داشتند و بنام و برای اربابان خود یعنی شاهزادگان و رجال قاجار احادی می کردند. حکمرانان ولایات هم از درآمدهای نامشروع خود سهمی به شاه می دادند و سرفه خود را رنگین تر و حساب های شخصی شان در بانک شاهی و یا محل دیگر روز بروز قزونی می یافت. خزانه دولت دائماً خالی و دست نکندی به سوی روس و انگلیس و بانک های آنها و یا شرکت نفت دراز بود. رجال بی حیثیت قاجار حتی تهدید می کردند که اگر به آنها پول نرسد یا استغناء می دهند و پول نرسد گسولگری بست می نشینند تا خواهش آنها اجابت شود» (۱۲)

او در باره فرزنداد ۱۹۱۹ پس از استغفای و وثوق الدوله می نویسد: در خلال این احوال قرار داد ۱۹۱۹ امعوق و بلاجرا مانده بود و مجلس وجود نداشت که آن را تصویب و یا رد نماید. وثوق الدوله جای خود را به مشیرالدوله سپرد و شاه طماع هم علاوه بر مقرری محرمانه خود از انگلیس که به ماهی بیست و پنج هزار تومان بالغ می شد سعی می کرد عواید فوری دیگری برای خود تأمین کند. نماینده وزارت خارجه بریتانیا معتقد بود که کابینه مشیرالدوله سر و صورتی به اوضاع داده است، ولی آنچه را من به نایب السلطنه هند گزارش دادم این بود که خانه ایران از پایبند پابست ایران است و قرارداد ۱۹۱۹ هم فاقد ارزش و هر چه زودتر باید به عنوان پیروزی برای ایران باطل و لغو شود. عزیمت وی و ماندن قوای نظامی بریتانیا در شمال ایران تحت مذاقه و مرور بود و این تدبیر

اتخاذ شد که بنام همکاری نزدیک در مقابل خطر بلشویک ها و انقلابیون محلی بهتر است قوای انگلیس و قزاق با یکدیگر وارد عمل شوند. این طرح ژنرال Ironside (آیرونساید) بود که مانع از اقدام ناگهانی و قاطع لشکر قزاق به سوود روس ها گردد... احمد شاه به هیچوجه حاضر نبود که بر علیه فرمانده روسی قزاق عملی انجام دهد و شاید یکی از دلایل اصلی این بود که کلنل استاروسلسکی مبالغ قابل ملاحظه ای از بودجه قزاق را برداشته و به شاه رشوه می داد و این جریان بر سفارت انگلیس پوشیده نبود. در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آیرونساید و من آغاز گردید. من برای نظرات رضاخان درباره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قایل بودم و سرانجام او را به آیرونساید معرفی کردم. آیرونساید همان خصالی را در رضاخان می دید که من دیدم بودم و هر دو برای این مورد احترام زیادی قائل بودیم.» (۱۳)

«ملک الشعرا بهار مقدمات کودتای ۱۲۹۹ اینگونه شرح می دهد:

شاه می رسید! اگر چه شاه کاملاً بیرو افکار عمومی بود و افکار عمومی هم از طرف روسیه خطری فرض نمی کرد، زیرا آنها تازه سواد قرار دادی که بسیار مفید می نمود برای سپهدار فرستاده بودند و خود را با اقامت قوای انگلیس در ایران مخالف معرفی می کردند و این یکنوع همدردی بود که با مردم ایران داشتند. اما در حقیقت شاه از بلشویک میترسید، و از آشوبهای کوچک شهر تهران که گفتمین اساس حزبی و بنا و بنیاد درستی نداشت و همه مصنوعی بود خوف داشت، نه مایل بود خود را در آغوش انگلیسها بیندازد و مطیع اراده آنها باشد، و نه حرات داشت آرام و آسوده بنشیند، تنها اعتماد و پشت گرمی او نیز بقوه قزاقها بود و قزاقها هم در حدود قزوین لخت و بیچاره و بی فرمانده (زیرا در این موقع صاحبمنصبان روسی را بیرون کرده بودند!)

● مردم بفکر کودتا افتاده بودند!

در این گیر و دار و بی تکلیفی، مرحوم سید حسن مدرس بخیال کودتا افتاد. سالار جنگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین، مقداری تفنگ راه انداخته و عده ای تشکیلی دور خود جمع کرد و قرار بود از سفهان نیز عده ای از الوار مسلح آمده بمشارالیه ملحق شوند و بقزاقی که می گفتند قصد کودتا و گرفتن طهران را داشتند. مرحوم مدرس بخود من بعدها می گفت: «در آن اوقات «رضاخان» نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم و او بمن توجیهی نکرد. حاضریم با شما کار کنیم و همدست شویم و باین اوضاع خراب خانمه دهیم. چه می ترسم ایران بلشویک شود. (این مصاحبه درست مصادف وقتی است که اینمردی از آرام و تیز هوش نومید شده و بقول خود می خواست سر به صحرا گذارد و پریشانی اوضاع را خوب احساس کرده بوده است.)» می گویند که: شاهزاده نصرت الدوله وزیر خارجه حکومت و وثوق الدوله که از هنگام مسافرت با شاه در فرنگستان مانده بود، از فرنگستان با شتاب و تعجیل برای اداره کردن کودتائی که در اروپا مقدمات آنرا فراهم آورده بود به ایران تاخته و تا همدان رسید، ولی بسته شدن جاده همدان - قزوین بسبب بارش برف مانع گردید که شاهزاده بموقع خود را بمرکز برساند و سید ضیاء الدین بمساعدت مرکز هاوارد کنسول انگلیس در تهران که مردی صاحب نفوذ و با نصرت الدوله نیز مناسبات خوبی نداشت، پیش افتاده کودتا را اداره کرد و شاهزاده روزی

وارد پایتخت شد که پدر و برادرش سالار لشکر دستگیر شده و حبس بودند و مشارالیه را با اتومبیل او ضبط کرد و نزد پدر و برادرش بردند!

هرگاه روابط فیروز (نصرت الدوله) با مسترهاوارد خوب بود یا سرپرسی کاکس در تهران می بود، شک نیست که کودتا بدست او انجام شده بود و این واقعه، یعنی واقعه بارش برف و عداوت مسترهاوارد در سر دوراهی تاریخ باعث خیلی آثار گردید. (در سفارت انگلیس زبان «سرپرسی کاکس» وزیر مختار دانشمند و مجرب انگلستان دو دستگی و اختلاف نظری پیدا شده بود، علت آن بود که مستر هاوارد که فارسی را خوب حرف میزد و مردی صاحب نفوذ بود میل داشت غالب کارها بوساطت او انجام گیرد ولی دولتبان مستقیماً با وزیر مختار سر و کار داشتند و شاید کارهائی بخلاف میل و اطلاع مستر هاوارد انجام می گرفت، از اینرو هاوارد با نصرت الدوله و صام الدوله که همه کاره کابینه و رابط بین سفارت و دولت بودند سرو سری نداشت و برخلاف با سید ضیاء الدین دوست و رفیق بود و سید جزو دسته هاوارد محسوب می شد و این مخالفت تا ورود مستر نرمان و سرپرسی لورن و بعد ها تا عهد سلطنت رضا شاه که او هم مستقیماً از دوستان هاوارد بود دوام یافت، و مستر هاوارد در این مدت با نصرت الدوله و تیمورتاش و دوستان ایشان میانه خوشی نداشت، و عاقبت هم تیمور و فیروز موفق شدند زیر پای آقای هاوارد را جاروب کنند و به انگلستان از او شکایت کردند و احضار شد و بسمت مأموریت سوریه نامزد گردید. روزی که مستر هاوارد می خواست از ایران برود با آنکه من خانه نشین بودم بعنوان وداع بخانه من آمد و در ضمن صحبتها گفت: «تیمورتاش به مسافرت بلند میرود و گمان ندارم درین سفر زیاد بمشارالیه خوش بگذرد» و اتفاقاً این همان سفریست که بعد از مراجعت از آن سفر مورد خشم شاه واقع و نابود گردید... و نیز شنیده ام که این دیپلمات با فرست گفته بود که می بینم فیروز و تیمور بدار او بختنه شده اند. می گویند مقالائی که در شرق نزدیک در نمجید از فعالیت تیمور و اینکه همه گاره اوست و پهلوی آتی در دست تیمور پیش نیست و غیره بقلم مستر هاوارد بوده است ولی قسمت اخیر این اخبار را باید احتیاط نگریست!

ملک الشعراء در ادامه آن می نویسد: جمعی دیگر نیز بر آن بودند که بوسیله رؤسای ژاندارم، اقدامی بنمایند و مآزور فضل الله خان را در نظر گرفته بودند که با او مذاکره کنند. روزی آقای سید ضیاء الدین وقتی که از نزد سپهدار بر میگشیم و هنوز هیئت وزارش ترمیم نشده بود بمن گفت: اینها داخل آدم نیستند، باید خود ما فکری کنیم و سرو صورتی بکارها بدهیم. خبری شنیدم که شاه در اسلامبول با پدرش محمد علی صحبت کرده بود و پدر باو نصیحت کرده که «بوسیله قزاق ها میتوان حکومتی مقتدر و موافق خود ایجاد کنی و جلوی هرج و مرج را بگیری» ولی من نمی دانم این خبر تا چه حد راست است.

احمد شهر یور معتقد است که: مستر نرمان وزیر مختار انگلیس بعد از آنکه از قصد حرکت دادن شاه و جمع آوری بانکها منصرف شد و پیشنهاد های نظامیان انگلیس نیز توسط سپهدار پذیرفته نیامد، با شاه ملاقات کرد و در باب کودتا و ایجاد حکومت مقتدر و ثابتی که بتواند از هرج و مرج تهران که پیشاهنگ نشر مسلک کمونیزم است ممانعت کند و دولتی قوی و نظامی بوجود آورد. با احمد شاه صحبت کرد - شاه این فکر را پسندید. و نیز می گویند موق السلطنه مغرور میرزا وزیر دربار با این نقشه موافق نبود و بنا بر این استعفا داد و مشار الملک وزیر در بار شد و نیز می گویند: شهاب الدوله هم از قرار مسومع بدین عمل راضی نبود، و معین الملک بجای شهاب الدوله داخل دربار گردید و مثنی مخصوص شد.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

میگوید: معین الملک مردی متین و با نقشه کودتا موافق بوده است و او در آن اوقات بین شاه و سفارت انگلیس رابط بود. اتفاقاً، در همان اوقات مستراسمارت از اعضای سفارت روزی بخانه مؤلف آمد و با من در ایجاد حکومتی مقتدر که بتواند هر صاحب داعیه و صاحب صوتی را سرکوب دهد و ایجاد دولت ثابت و نیمه دیکتاتوری بنماید (مذاکره کرد و من با او در لزوم چنین دولتی بطور کلی موافق بودم) ولی در انتخاب افراد و اعضاء آن دولت سلیقه ما راست نیامد و هر اشکالی که من داشتم درین مسئله بود و قرار شد باز هم فکر و صحبت کنیم ولی بعد معلوم شد که فرصت فوت میشده است وقت مذاکره طولانی نبوده است!

احمد شهبور می گوید: با شاه قرار دادند که دولتی قوی تشکیل شود و کارهای او بقرار زیر باشد:

- ۱- قرار داد ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ مطابق اوت ۱۹۱۹ را با نزاکت لغو کنند و روابط جدیدی با دولت بریتانیا ایجاد نمایند.
- ۲- دولت ایران با دولت روس تا حدی نزدیک شود که هم از خطر مداخلات قشون آنان ممانعت شود و هم بمنافع بریتانیا ضرر وارد نیاید.
- ۳- دواير نظامی را متحد الشکل کنند و تا حدود چهل هزار نفر سرباز ترتیب بدهند و مواد دیگر ...

این خبر را احمد شهبور نوشته است و نمی دانم تا چه اندازه تحقیق صحیح کرده و شایان اعتماد است.

در این خبر که می نویسم علاوه بر آنکه در تاریخ احمد شهبور موجود است از چندین نفر مطلع نیز شنیده ام که: شاه در آن اوقات به رئیس الوزرا پیشنهاد کرد که پانصد نفر قزاق علاوه بر گارد سلطنتی لازم است که در تهران باشند و امر شد این عده فوراً از قزوین بتهران روانه شوند.....

من و آقا سید ضیاءالدین، این اوقات زیادت از ایام پیش با یکدیگر ملاقات داشتیم، و من همیشه باین جوان هوشیار و شجاع و نافذ علاقه داشتم و با وجود دور بودن افق حزبی و موجود شدن موارد اختلاف سلیقه، همواره سعی داشتم که بین ما نقاری روی ندهد.

درین روزها اختلاف فیما بین ما نیز برطرف گردید بود و هر دو اوضاع را یک شکل و یک رنگ میدیدیم. روزی که دولت اول سپهدار تشکیل شد، من سید را ناراضی یافتیم و گفتم: هیچکدام اینها چیزی نیستند، ما خودمان باید کار کنیم....

چیزی نگذشت درصدد بر آمدم که بین دوستان خودم یعنی فامیل فیروز (خود او تهران نبود) و تیمورتاش و بین سید ضیاء الدین ارتباطی صمیمانه ایجاد کنم. قسمت تیمور تاش سهل بود، اما بین فیروزیان و سید الفت به صعوبت دست می داد، فیروز نمی خواست بشخصیت جوانانی که خود را بیای کار رسانیده اند ادعای کند. این یکی از بدترین صفات کهنه اشراف و اعیان ایرانست، که گمان می کنند کسی که پدرش وزیر نبوده است حق ندارد وزیر شود! بهمین اصل سالها سردار معظم (تیمور تاش) و اشخاصی مانند او را سر می گردانیدند و عجب اینست که اگر بر حسب صدقه شخصی از طبقه دوم وزیر می شد بقدر خود را در صف اعیان قرار

داده همین اصل قدیم را پرورش می داد!

یکی از علل عمده تربیت نشدن رجال و مردان کافی در عصر مشروطه و منحصر شدن کارها بدست دوازده نفر پیر و جوان همین حس محافظه کاری شوم بود. هر کس را که لایق میدیدند بی درنگ باصطلاح خود: « نوک او را می چیدند!» که بخودی خود نتواند دانه برچیند و محتاج دست آنها باشد! و سید ضیاءالدین از آنهائی نبود که بتواند با نوک چیده زندگی کند....

سید به تیمور نزدیک میشد، چه تیمور آنروزها اهمیت زیادی نداشت، خود او از آنها بود که نوک او را مکرر چیده بودند. اما باز نوک بیرون می آورد!

● سید ضیاءالدین، زیاد می جنیبد.

با مستر هاوارد که مدتی بود جای مستر چرچیل را گرفته و در عهد سرپرسی کاکس با سید زیاد گرم گرفته بود دمخور بود. درین اوقات دیپلمات دیگری بنام مستراسمارت که در آغاز مشروطه با دموکراتها دوستی داشت و در ایران و لندن به مشروطه خواهان کمک زیاد کرده بود نیز وارد تهران شده بود و با من خصوصیت داشت.

مستمر اسمارت معتقد بود که باید مامورین انگلیس با احرار و آزادخواهان و افرادی که وجهه ملی دارند همکاری کنند، ولی مستر هاوارد بخلاف میل داشت دوستان تازه و فعال خود را بلند کند و جلو بیندازد، بالاخره فکر کودتا در یک هفته بوجود آمد.

● شاه چه می کرد؟

اطلاع داریم که شاه در اسلامبول وقتی پدرش را ملاقات کرده بود، طرح کودتائی بدست بریگاد قزاق بر ضد مشروطه خواهان و هنگامه جوان کشیده و پدرش باو ثابت کرده بود که بهمراهی این قوه که هنوز شاه پرست و دست نخورده باقی مانده اند میتوانی دیکتاتوری کنی! ازین روی بود که چنانکه گفتیم شاه میل نداشت قوای قزاق متفرق شود و حتی مانع شد که این قوه با قوه ژاندارم متحد الشکل شده در تحت اداره واحدی در آید. پس خواننده عزیز ملاحظه کرد که فکر تغییر وضع در هر سری دور میزده است و از شاه تا شاهزاده و از عالم تا عامی، همه دریافته بودند که با این وضع شرب الیهود و اصول ریاکاری و پوشانیدن لباس ملی اغراض فرومایه شخصی نمی توان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای مشتت و تمرکز آنها می توان بر منزل مقصود رسید، منتهی رفیق ما که زودتر از همه کامیاب شد بدین بیت « لسان الغیب » رطب اللسان بود که میفرماید:

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم!

● کودتای سوم حوت علم شد:

آقا سید ضیاءالدین یک سفر بقزوین رفت و باز گشت. من حس کردم که مشارالیه اینروزها زیادت از ایام عادی در جنبش و کار است، روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ با وی بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه و فکری دارید که مربوط باوضاع باشد، من با شما موافقت خواهم کرد.... بقزوین گفته شد که پانصد نفر قزاق حرکت کند و این امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است. معلوم نشد هزار نفر هم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتا را قبلاً کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان

انگلیسی مانند جنرال آبرونساید و کلنل اسمایس و غیره و با بدستور شاه. و چنانکه خواهیم دید این عده از بنگی امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنید و متوحش گردید، و بسردار همایون امر کرد که تلگراف کنید این عده بقزوین باز گردد. ولی عده بقزوین باز نگشت و بسر کردگی «رضاخان میر پنجه» بتهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سوال شد بکجا میآید بگویند برای رفتن بخانه ها و دیدن زن و بچه میرویم و اگر لازم شد باز به فرونت بر میگرددیم و علاوه بگویند مدتی است مواجب بمان ندادند و مواجب می خواهیم....

با رؤسای «ژاندارم» قبلاً صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوا به پایتخت دست در نیاورند و با قزاقها برادر وار رفتار کنند. احمد شهبور می گوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم و بریگاد مرکزی درقبال قزاق دست در نیاورند. اما من این معنی را باور نمی کنم و حق آنست که شاه از حرکت دو هزار قزاق بتهران ترسید و امر کرد باز گردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت. قزاق که در قزوین لباس در بر نداشت با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابی حرکت کرد، بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد. در یکی از منازل صاحب منصبان قزاق نطقها کردند، و از خدمات خود سخن گفتند و بتهران حمله کردند و بار دیگر سردار تازه خود را که در همان روزها سرتیب سوم شده بود سردست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمردند و سید ضیاء الدین هم در آن جلسه حاضر بود.

● راپورت بتهران رسید که قزاقها می آیند!

رئیس دولت، قاسم خان سردار همایون رئیس بریگاد قزاق را فرستاد که از قزاق پیروند کجا میآید. مشارالیه رفت و چنانکه خواهیم دید توهین شده باز گشت و استعفا داد!

دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر در مرکز بودند برای ممانعت قزاق بخارج شهر و حدود باغشاء گسیل داشت سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مامور ساخت و اول شب پاسانهای شهربانی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلاترینها مواظب باشند.

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاء و بوسف آباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی با آنها تفنگ بی فشنگ داده شده بود. رؤسای سوئدی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شک با تکیه شهر می توانست قوای خسته قزاق را در ساعت متفرق کند، خاصه که بریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان قرار می گرفت. سپهدار، ادیب السلطنه سمعی معاون رئیس الوزرا و دونفر کارمند سفارت انگلیس را که یکی مستر هاوارد بود جلو آنها فرستاد و معین الملک مثنی مخصوص شاه نیز با آنها بود. از این عده تنها ظاهراً ادیب السلطنه داخل نقشه نبوده است، این عده رفتند و جواب سر بالا شنیده باز گشتند.

مخبر روزنامه ایران را من قریب به نصف شب فرستادم (زیرا در شهر شهرت یافته بود که عده ای بلشویک به تهران حمله کرده اند) و برای اطمینان مردم خواستم جزئیات واقعه را در ایام. مخبر ما در چند میلی شهر به آنها رسید ولی قزاقان او را راه ندادند که کسی را به بیند و باو گفتند که: رضا خان میر پنج با آنرا بد تهران بخانه های خود میروند.... قزاق وارد شهر شد! ژاندارم دست در نیاورد. بریگاد مرکزی با اتفاق قزاق وارد شهر شدند. نزدیک سحر یک تیر توپ از

میدان مشق قدیم به اداره شهربانی شلیک کردند و بیکی از اطافهای تأمینات خورد و قزاق با اتفاق جمعی از بریگاد مرکزی که با قزاقها همدانستان شده بودند بنظمیه (شهر بانی) ریختند و شلیک با تفنگ در اداره نظمیه و کلاترینها آغاز شد و مدتی دوام داشت. نظمیه تسلیم شد. محبوسین نظمیه بگمان اینکه بلشویک بشهر ریخته است، از محیس بیرون ریختند و فریاد زدند « زنده باد بلشویک » و یکی از آنها به تیر قزاق کشته شد. ذخیره نظمیه و امانات غارت شد! یک محبوس فراری و یک پاسبان در مرکز شهربانی کشته شد. دو پاسبان هم در کلاترینها بقتل رسیدند و هفت تن مجروح شدند که آنها هم بتدریج مردند.

احمد شهبور می گوید: این هنگامه و شلیک توپ مردم را بیمناک ساخت و زنانی سقط جنین کردند و بقول خود آنها، روی خون افتادند!

عبدالله خان امیر طهماسبی گفته است که: من رئیس گارد مخصوص احمد شاه بودم، و با آنکه احمد شاه تقریباً از نقشه کودتا مسوق بود بعد از شنیدن وضع شبانه شهر خواست از فرح آباد فرار کند، من او را مانع شدم. چنین بود طرح یک دسیسه سیاسی بزرگ، و پایتخت با قوای که در او بود اینطور بتصرف جماعتی که خود را فروخته بودند در آمد! (۱۴)

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۱- «گذشته چراغ راه آینده است - تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۲۹۹ - ۱۳۳۲» نشر از جامی - ۱۳۵۷ - صص ۴۴ - ۴۳
- ۲- همان جا - ص ۴۷
- ۳- مصطفی تقوی - «تأملی در کودتای ۱۲۹۹ - فصلنامه تاریخ معاصر ایران - مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - شماره (۳۲) - زمستان ۱۳۸۳ - صص ۴۴ - ۵
- ۴- خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم - انتشارات اطلاعات - ۱۳۷۰ - ص ۸۲
- ۵- سایت رسمی انجمن زرتشتیان کرمان (وهمیشتا) در باره اردشیر جی می نویسد: «فرزانه اردشیر جی پور ایدلجی پور شاپور جی ریپورتر در سال ۱۲۴۴ خورشیدی در بمای چشم به جهان گشود و در بهمین ۱۳۱۲ خورشیدی در تهران درگذشت. او پس از درگذشت ناگهانی فرزانه کبخسرو جی خان صاحب (دومین نماینده انجمن اکابر) در سال ۱۲۷۲ خورشیدی از سوی این انجمن به سمت سومین نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی در آمد و برای سرپرستی جامعه زرتشتی رهسپار ایران شد. اردشیر جی علاوه بر خدمت رسائی به جامعه زرتشتی در پا بر جا نمودن نظام مشروطیت نیز نقش بسزایی داشت، چنان که آقای مهدی ملک زاده در کتاب زندگانی ملک المتکلمین نام فرزانه اردشیر جی را جزو چهل نفر آزادیخواهی که در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲ هجری قمری انجمن آزادی خواهان ایران را بنیان گذاری کرد برای ثبت در تاریخ ضبط نموده است. فرزانه اردشیر جی نه تنها بین رجال و درباریان و خاندان سلطنتی ایران مورد توجه و صاحب نفوذ بود، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان ساکن تهران نیز با دیده احترام به او می نگریستند و در امور خاور میانه به ویژه ایران جویای نظریات او بودند. کابینه انگلستان وی را به سمت مشاور ویژه سفارت خود در تهران منصوب و گذر نامه خصوصی برای او صادر کرد. فرزانه اردشیر جی زبانهای کردی و لری را نیز می دانست و بین آن ایلات صاحب نفوذ و دارای احترام بود. با سران ایل بختیاری نیز روابط صمیمانه داشت.

دانشگاه النسه آسیایی پترو گراد از او برای تدریس زبانهای آسیایی دعوت کرد. زمانی هم در مدرسه علوم سیاسی تهران سمت استادی داشت.» (**)

ولی دانشنامه آزاد به نقل از نوشته عبدالله شهبازی نقش اردشیر جی در ایران را اینگونه شرح می کند: « اردشیر جی در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و حوادث بعدی آن شبکه مفصل اطلاعاتی حکومت هند بر یتانیا در ایران، که از سال ۱۸۹۳ میلادی / ۱۳۱۰ ق. یعنی از سه سال قبل از قتل ناصرالدین شاه به وسیله سر اردشیر ریپورتر (اردشیر جی) اداره می شد، نقش اصلی و تعیین کننده داشت. این شبکه بود که رضا شاه را برکشید و پرورش داد و تمامی مقدمات کودتا را فراهم آورد و سپس مسیر دشوار او را در تاسیس سلطنت پهلوی هدایت و هموار کرد. البته در کودتا سرلشکر سر آدموند آبرونساید (بعدها: بارون آبرونساید اول)، فرمانده نیروهای نظامی انگلیس مستقر در شمال ایران (نورپورفورس)، نیز نقش داشت. ولی باید توجه نمود که این نقش محدود بود. آبرونساید تنها مدت کوتاهی در منطقه و در ایران بود. او از ۱۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، یعنی کمتر از چهارماه و نیم فرمانده نورپورفورس بود که مأموریت جنگ با بلشویکها را به عهده داشت. وی در طول زندگی اش نیز ارتباطی با ایران نداشت و بنا بر این نقش او در کودتا نمی تواند همسنگ و حتی قابل مقایسه با نقش اردشیر ریپورتر باشد که به عنوان رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران تا زمان کودتا ۲۸ سال در ایران اقامت داشت و بر حوادث مهمی چون انقلاب مشروطه و غیره تأثیر نهاده بود. البته آبرونساید به عنوان فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در شمال ایران سهم معینی در کودتا داشت ولی او مجردی دستورات وزیر جنگ وقت بر یتانیا، یعنی سر وینستون چرچیل، بود. بعدها همین چرچیل، به عنوان نخست وزیر وقت بریتانیا، نقش سرنوشت سازی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایفا کرد. »

به بیان دیگر ، « اردشیر ریپورتر عضو سازمان ماسونی موسوم به لژ بیداری در ایران، چهار سمت رسمی داشت: اول، «مستشار سیاسی» سفارت بریتانیا در تهران با استوارنامه از سوی نایب السلطنه حکومت هند بریتانیا یا به تعبیر دیگر مشاور ویژه وزیرمختار بریتانیا در ایران. دوم، نماینده «پارسی پانچایت» و سرپرست زرتشتیان ایران از سوی انجمن فوق. سوم، نماینده کمپانی تاتا در ایران. چهارم، خبرنگار روزنامه تایمز لندن در ایران و خاورمیانه. » () (***)

*** - نگاه کنید به سایت وهیشتا (سایت رسمی انجمن زرتشتیان کرمان) <http://www.kza.ir/mods.php?id=InfoCenter&task=readpage&pid=124> *** - نگاه کنید به نوشته عبد الله شهبازی - « سر اردشیر ریپورتر، سرویس اطلاعاتی بریتانیا و ایران » http://www.shahbazi.org/pages/Reporter_Ardeshirji1.htm

- ۶- خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول - انتشارات اطلاعات - ۱۳۷۰ - صص ۲۹۸ - ۲۹۷
- ۷- خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم - (صص ۸۴ - ۸۲)
- ۸- همانجا - صص ۱۴۷ - ۱۴۶
- ۹- پیشین - ص ۱۴۷
- ۱۰- پیشین - صص ۱۵۳ - ۱۴۷
- ۱۱- همانجا - صص ۱۵۴ - ۱۵۳
- ۱۲- همانجا - صص ۱۵۴
- ۱۳- همانجا ۱۵۲ - ۱۵۱
- ۱۴- بهار، ملک الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه، چاپ رنگین، تهران، ۱۳۳۰ - صص ۶۹ - ۶۱



شهادت هدی صابر

دلیل اعتصاب غذای صابر در اعتراض به شهادت هاله سحایی در جریان مراسم تشییع پیکر عزت‌الله سحایی بود که به همراه امیر خسرو دلیرثانی، دیگر فعال ملی- مذهبی زندانی، دست به اعتصاب غذای تر زده بود. این دو در نامه‌ای ۱۰ روز پیش از شهادت صابر ابراز امیدواری کرده بودند که «شاید این اقدام ما به سهم خود در شرایط وانفاسای وطن مصدق - سحایی، مانع از تکرار این پیدادگری‌ها علیه انسان‌های بی‌دفاع شود.»

با گذشت یک روز از اعلام خبر شهادت هدی صابر، ۶۴ تن از زندانیان سیاسی همبند با وی در شهادتنامه‌ای وضعیتی را که صابر در آخرین لحظاتی که جسم و جانش در اثر ضرب و شتم توسط مأموران در بهداری اوین متحمل شده بود و جانش را از دست داد. نوشته‌اند:

«هدی رضا زاده صابر، زندانی سیاسی، ۲۲ خرداد ۱۳۹۰ در پی اعتصاب غذای نامحدود و عدم رسیدگی مسوولان به شهادت رسید. ما هم بندگان او و امضا کنندگان این بیانیه که در طول یک سال گذشته در کنار وی حضور داشته ایم به اطلاع عموم ملت ایران می‌رسانیم و شهادت می‌دهیم:

* ما شهادت می‌دهیم که هدی صابر روزانه علاوه بر مطالعه کتاب، قرائت قرآن و برگزاری کلاسهای تاریخ همواره مدت قابل توجهی به ورزش اختصاص می‌داد به طوری که در مسابقات ورزشی بند ۳۵۰ همیای جوانان شرکت می‌کرد.

* ما شهادت می‌دهیم هدی صابر در طی مدت یک سال گذشته هیچگونه عارضه و بیماری نداشت که طبعا سوابق موجود در پرونده بهداری زندان نیز موید همین نکته خواهد بود.

* ما شهادت می‌دهیم هدی صابر در هشتمین روز اعتصاب غذای خود دچار درد در ناحیه سینه و اختلال در سیستم گوارشی شد که در ساعت چهار باامداد جمعه ۲۰ خردادماه برای نخستین بار به بهداری مستقر در زندان اوین جنب بند ۳۵۰ منتقل شد اما دو ساعت بعد در حالی که از درد به خود می‌پیچید به بند بازگردانده شد و از صدای فریاد او هم آسای هایش بیدار شده و دور او حلقه زدند در این هنگام صابر گفت: «در بهداری نه تنها هیچ رسیدگی به وضعیتم نشد بلکه مورد ضرب و شتم و توهین قرار گرفته ام و توسط مأمورانی در لباس پرسنل بهداری از اتاق درمان بیرون انداخته شده ام.»

* ما شهادت می‌دهیم هدی صابر که از درد به شدت می‌لرزید و به خود می‌پیچید در اتاق یک بند ۳۵۰ با صدای بلند اعلام کرد که: «از دست آنها شکایت خواهم کرد.»

* ما شهادت می‌دهیم در این هنگام هدی صابر در حالی که توان ایستادن بر روی پاهای خود را نداشت با برکتار به خارج از بند منتقل شد در این آخرین ساعت حضور در بند وضع گوارشی او به شدت بحرانی بود و بارها گفت دچار اسهال و حالت تهوع شدید شده است.

در این هنگام ودر پی اعتراض هم بندان وی، افسر نگهبان دوباره مقدمات اعزام وی به بهداری را فراهم کرد اما این بار صابر با تکرار اعتراض خود نسبت به برخورد و عملکرد مأموران بهداری گفت: «من به آنها اطمینان ندارم که سپس افسر نگهبان وعده داد تلاش کند او را به بیمارستان خارج از اوین منتقل کنند.» دو روز بعد از شهادت شادروان صابر، دو سازمان حقوق بشری «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران» و «گزارشگران بدون مرز» در بیانیه‌های خود گفته‌اند که قوه قضاییه ایران و مقام‌های زندان،

«مسئول مرگ» هدی صابر هستند. فریده جمشیدی، همسر هدی صابر اعلام کرده است که پرسنل بیمارستان مدرس، بیمارستانی که صابر به آن منتقل شده بود، گفته‌اند که اگر مقامات زندان، هدی صابر را زودتر به بیمارستان می‌رساندند می‌توانستند جان او را نجات دهند. خانم جمشیدی همچنین گفته است، مقامات زندان به مدت دو روز از اعلام مرگ وی خودداری کرده بودند.

هدی صابر در ۲۶ اسفند ۱۳۳۸ متولد شد و در ۲۲ خرداد ۱۳۹۰ توسط ددمنشان نظام فاسد و جنایتکار جمهوری اسلامی کشته شد. او عضو شورای سردبیری مجله توقیف شده «ایران فردا» بود که از سال ۷۱ به مدت هشت سال به مدیریت مسئولی شادروان عزت‌الله سحایی منتشر می‌شد.

«صابر در بهمن ماه ۱۳۷۹ دستگیر و به دنبال بیش از یک سال حبس، در دادگاه به پنج سال و نیم زندان محکوم شد. هر چند اجرای این حکم به تعویق افتاد و پس از پایان محاکمه اش در روزهای ۱۴ و ۱۵ اسفند، در ۲۱ اسفند ۱۳۸۰ با سپردن ۱۳۰ میلیون تومان وثیقه آزاد شد. در طول این بازداشت صابر ۲۲۸ روز را در سلول انفرادی گذراند و پس از صدور حکم در دادگاه بدوی، تاکنون و پس از گذشت بیش از ۱۰ سال، هنوز دادگاه تجدید نظر این پرونده تشکیل نشده است. هدی صابر در اردیبهشت ۱۳۸۲، مجدداً مورد محاکمه قرار گرفت و به ۱۰ سال زندان و ۱۰ سال محرومیت شد و تا برگزاری اجتماعی محکوم شد و تا برگزاری دادگاه تجدید نظر آزاد شد. اما در ۲۵ خرداد ماه همان سال، یک بار دیگر بدون ارائه دلیل قانونی و بدون دسترسی به وکیل خود بازداشت شد و سه ماه در انفرادی به سر برد. مهر ماه همان سال، غلامحسین الهام سخنگوی قوه قضاییه ایران بدون اینکه مشخص کند دادگاه صابر، علیجانی و رحمانی کی و کجا برگزار شده، اعلام کرد که سه روزنامه‌نگار «محکومیت حبس خود را در زندان آغاز کرده‌اند.»

در آذر ۱۳۸۴ جلسه رسیدگی به اتهامات هدی صابر، رضا علیجانی، تقی رحمانی پشت درهای بسته به صورت غیرعلنی در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران برگزار شد. محمد شریف وکالت آقای صابر و متهمان دیگر را برعهده داشت.

در آن زمان هدی صابر نیز در نامه‌ای خطاب به رئیس قوه قضایی می‌گوید: «اینجانب در تجربه ملموس پنج ساله اخیر خود در رویارویی با آن بخش از نظام که با آن سر و کار داشتیم نه خدا را دیدم و نه قانون. در مرداد ۱۳۸۵ شعبه ۲۶ دادگاه تجدید نظر تهران حکم محکومیت هشت ماه حبس تعزیری تقی رحمانی و هدی صابر به اتهام معاونت در تشکیل یک ان جی او ی غیرقانونی را تایید کرد. عبدالفتاح سلطانی وکیل آنها اعلام کرد «اتهام معاونت در تشکیل یک NGO سازمان مردم‌نهاد» به اشکال و انتهای مختلف در سراسر جهان استفاده می‌شود و با توجه به بافت کلامی که در آن مورد استفاده قرار گرفته، به انواع گوناگون سازمانها اشاره می‌کند. غیرقانونی در حالی به موکلانم وارد شده است که این NGO به ثبت قانونی رسیده است. دادگاه تجدید نظر با تغییر عنوان اتهامی، محکومیت موکلانم را تایید کرده است.» او گفت این در حالی است که این دادگاه تجدید نظر، هنوز درباره پرونده قدیمی تر بازداشت سال ۷۹ موکلانش تصمیم گیری نکرده است. «وی پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم در سال ۱۳۸۸ نیز توسط دو مأمور دستگیر شد و به مکان نامعلومی منتقل شد. او بلافاصله پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم، یک بار دیگر برای مدتی کوتاه بازداشت شد و در دوم مرداد ماه ۱۳۸۹ نیز، پس از خروج از محل کار خود مفقود شد تا اینکه پس از چهار روز با خانواده و وکیل خود از زندان اوین تماس گرفت. وی ۲۹ اسفند ۸۹ و در آستانه سال نو به همراه تعدادی دیگر از زندانیان سیاسی به

مرخصی آمد و روز ۳۱ فروردین ۹۰ با پایان یافتن مدت مرخصی به زندان اوین بازگشت. بازگشتی که خروجی در پی نداشت.»

فیروزه صابر خواهر هدی صابر هنگامی که بیش از ۲ هفته از بازداشت هدی صابر می‌گذشت در نامه‌ای سرگشاده به برادرش مسئولین را خطاب قرار داد با بر شمردن خدمات او به ایرانزمین به این نکته اشاره می‌کند: «آنان می‌دانند که پروژه زاهدان، پروژه‌های توسعه مهارت‌های پایه و توانمندسازی و نیز تشکیل گروههای کارآفرین و آموزش بانک پذیری حدود ۱۰۰۰ جوان در مناطق حاشیه نشین بسیار محروم زاهدان است که با مدیریت تو انجام می‌شود. می‌دانند که هدف اش آماده سازی جوانان برای ورود به بازار کار و یافتن شغل مناسب و یا کسب و کاری جدید در مسیر خود اشتغالی و کارآفرینی در ۲۲ رشته است. می‌دانند که برای اجرای این پروژه بیش از یک سال است که تلاش می‌کنی تا در مردم حاشیه نشین فقیر، بی‌اعتماد به دیگران و نا امید، کار و زندگی در خور انسان، انگیزه یادگیری و باور به کار و کوشش و برون رفت از رکود و سکون و محرومیت را زنده کنی.»

در آن هنگام مهندس سحایی در نامه ای برای هدی صابر خطاب به حاکمان و مسئولین ظالم و ستمگر نوشت: «اما اگر بازداشت غیررسمی و غیرقانونی آقای صابر و بازجویی از وی برای اتهام دیگری است، چرا آن را اعلام نمی‌کنند و تنها می‌خواهند از «تحمیل حبس» به عنوان پوشش و ابزار استفاده کنند؟ آقای صابر در سالیان اخیر، هم چون گذشته، همه فعالیت‌هایش علنی بوده و هیچ دلیلی برای بازداشت‌اش وجود ندارد. او کلاس‌هایی کاملاً علنی در رابطه با تاریخ معاصر ایران و سپس در رابطه با آموزه‌های قرآنی برگزار کرده و با فعالیت‌های پژوهشی که داشته عمدتاً به صورت کتاب یا نشریه منتشر شده است. فعالیت‌های شغلی (پژوهشی و خدماتی) اش هم باز به طور رسمی با قراردادهای قانونی با نهادهای مسئولی هم چون سازمان تأمین اجتماعی و با وزارت مسکن بوده است. آیا هدی صابر به خاطر آموزش و خدمات‌رسانی در مناطق محرومی هم چون زاهدان در جهت آموزش کارآفرینی و بانک‌پذیری افشار فقیر (بر اساس قراردادی رسمی با وزارت مسکن) به جای آن که تشویق شود و جایزه بگیرد، باید بازجویی بی‌دلیل و شرح خدماتی را که طی یک پروژه قانونی در این منطقه عمومی گزارش دهد، آبا نباید عرف شرم پر چنین بازداشت‌کنندگان‌اش بنشیند؟ آیا این دسته افراد آن چنان در این مملکت مطلق‌النعان شده‌اند که هر کاری بخواهند می‌توانند بکنند و با هر کس و هر چیز که با تگاهی بیمار گونه و توطئه‌محور، مشکوک شوند و یا از آنها خوش‌شان نیاید، می‌توانند برخورد کنند؟

بنده از مسئولان قضایی این پرسش را دارم که شما را چه شده است که این چنین در برابر بخش امنیتی (رسمی و غیررسمی و خودسر) خاضع و تسلیم شده‌اید، تا آنجا که حوزه‌های تحت اختیار خود را نیز در دست به حضرات سپرده‌اید و حیات و ممان و جسم و جان زندانیان شما ملک طلق آنها شده تا همچون خدایگان تصمیم به زندگی و مرگ و حبس و آزادی آنها بگیرند.

صابر با روحیه جوانمردی و ورزشکاری خود به تختی و ورزش ایران علاقه وافر داشت و در مقاله ای بنام «تختی، شمشاد برقرار، منش ماندگار» نگاه و علاقه اش را به ورزش اینگونه بیان می‌کند: در ادبیات پر غنای پهلوانی، به اصطلاحاتی بر میخوریم باردار، بس معنا دار چند وجهی. از آن جمله اصطلاح کوتاه اما پر طول و عرض «سروته مُر». در این فرهنگ، سروته مره ورزشکاری اطلاق میشود که ورزشنده بدن، صاحب دید، تدبیردار، فنی، زورمند، اداره کننده حریف، زمانسنج، جسور و اهل اصطکاک و نیز خوددار باشد. اصطلاحی کمابیش مشابه اصطلاح

«شیش دنگ» در والیبال که به والیبالیستی تعلق میگیرد که سرویس، ساعدگیری، دفاع روی تور، پاسوری، اسپک و جاخالی - شش عمل اصلی - را به طور کبفی انجام دهد. تختی خوش قد و قامت، با یال و کوپال، صاحب گل و گردن، سر و سینه و پرو بازو و میج و پنجه، خوش نفس، فنی هم در سرا و هم در خاک، صاحب شگرد - فنون اختصاصی سبک و کلیدکشی - مدیر و محاسب بود و به تعبیری سروته مُر. در فرهنگ اجتماعی ایرانیان، پهلوانی گل ورزش و کشتی گل پهلوانی است. به این اعتبار در نزد ایرانیان، مردان تناور پنجه درانداز، مکان دیگری دارند، ارج دیگری و قرب دیگری؛ به تعبیری گل ورزشکاران. در این میان، تختی همزمان هم با دو بنده و هم در ردای پهلوان، شگفتیهای بس عیان.

در ادامه نوشته اش از زنده یاد پرویز دهداری چهره نامدار و ماندگار فوتبال ایران که «بعد از مرگ، رفتار و کشتی‌های اجتماعی او در ورزش ایران، تبدیل به یک مکتب اخلاق شد و او را در بین جامعه فوتبال به «معلم اخلاق» می‌شناسند»، بدینگونه یاد می‌کند: در سال ۳۶ تیم فوتبال شاهین توسط ریاست وقت سازمان تربیت بدنی منحل اعلام شد، بیش از سی هزار نفر در ورزشگاه امجدیه پای بر سکوها می‌کوبیدند و شعار سر میدادند «آقا ما شاهین می‌خواهیم، شاهین دهداری می‌خواهیم». دهداری در فوتبال ایران و بوژه ورزشستان بس محبوب بود و مطرح. اما از میان همه نامداران ورزش و نیز نام آوران کشتی، یک نام در سطح ملی و اجتماعی پختی و حک شد؛ کشتی‌گل ورزش و تختی، هم سر گل کشتی و هم سر گل ورزش.»

«...شاید بس عجب برانگیز باشد که با گذشت بیش از چهل سال یا یک «چله» کامل از وداع پهلوان، تماش و روحش نسل به نسل، دوان دوان است و تصویرش نیم قرن بر دیوار قاب قهوه‌خانه، چلو کبابی، بقالی، زورخانه و خانه‌قاپهایی که توسط کسانی بر گل دیوارها میخ میسود که ندیدندش. نه عجیب است نه بیچیده، شمشاد با چسب «زیست مشترک» و «مش»، ریشه دار شد و برقرار ماند، دو کالای گران‌سنگ و بس کمیاب.»

هدی صابر در پایان فروردین ماه ۸۶ نامه‌ای سرگشاده خطاب به علی افشاری نظرش را به جهان غرب و سلطه گران جهان به طور روشن بیان می‌کند: «علی! غرب در تحولات شگرف تکنولوژیک، در توان تغییر جهان، در علم رو به گسترش و در شکل و شمایل‌ها و زرق‌وبرق‌ها خلاصه نمی‌شود و همه عناصر آن در زروق خوش نقش تاریخ پیچیده نمی‌شود. حقایق دیگری نیز برای مشاهده و ادراک و نبل به تحلیل چند وجهی که نه ارتجاعی باشد و نه شیفته‌گرا وجود دارد. امانوئول کانت اندیشمند آلمانی در دوران پس از انقلاب فرانسه، در طرحی که برای صلح دائمی در جهان پیشنهاد داد، مدعی شد که در جهان متشکل از «کشورهای آزاد»، جنگی دیگر در کار نخواهد بود. کوتاه مدتی پس از آن فرانسه و انگلستان صاحب اقتدار و «آزاد»، به مدت بیش از دو قرن، با تسخیر سرزمین‌های قاره‌های سیاه و سبز، دوران «مستملکات» را رقم زدند و هر دو کشور برای مکش همه امکانات آن سرزمین‌ها، «وزارت متصرفات» تأسیس کردند. در موج تاریخی بعدی در پی پایان جنگ بین‌الملل دوم، ایالات متحده امریکا در موضع مشر صلح و آزادی، جهان آباد و برادران دالسی - جان و آلن - در مستندهای وزارت امور خارجه امریکا و ریاست سازمان سیا، بسیار سریع بر سمفونی صلح و آزادی فائق آمد و در همین ایران ما، مصدق صادق بر مصالح ملی، طعمه توحش توسعه‌طلبانه آنها شد. در دور بعد نیز پس از فروپاشی شوروی و پایان دوران جنگ سرد و تنبیه صدام به دنبال تجاوز به کویت، بوش پدر در اکتبر ۱۹۹۰ در مجمع سازمان ملل، «فضای نوین جهان را فضایی با مرزهای باز، ذهن‌های باز، با انتشار روح بازی‌های المپیک،

مشحون از شادی و نشاط و در تکاپو برای کمال راستین» توصیف کرد. هم‌زمان با ترسیم نیز، تجاوز بود و میل بی‌پایان به توسعه. بوش پسر نیز فراتر از پدر، مدعی «رسالت» جهانی برای استقرار صلح و آزادی شد. در تحولات زیرین این موسیقی متن نیز اشغال افغانستان و فاجعه عراق رقم خورد.

در جریان روند سیصدساله تاریخی نه ترسیم‌های اندیشمندان و نه وعده‌های سیاست‌مداران آن سو، بارقه‌ای از تحقق نیافته است. گرچه هم‌اینک نیز عقب‌مانده‌ترین جریان تاریخی حاکم بر آمریکا از ۱۷۷۶ میلادی به این سو، آر کنتراول صلح و آزادی را رهبری می‌کند. بس خام‌خیالی بود که گویی پس از پایان دوران جنگ سرد و فروپاشی شوروی، دیگر امپریالیسم وجود ندارد. سیطره و سلطه‌ای که در جریان دو دهه اخیر مشاهده می‌کنیم، مشابه رخدادهای قبل از جنگ بین‌الملل اول و دوران مستملکات و متصرفات است. ولع کنونی برای توسعه و سیطره، کمتر از آن دوره نیست.

دموکراسی در عصر کنونی، «درون جوشی» خود را می‌طلبد. خاصه در ایران ما که مردان و زنان یک صد سال و در چند فراز و «بی‌مدت» عصر بیرونی در پی آرمان آزادی و عدالت، دویده‌اند.

این سطور از موضع طیف راست جنگ‌طلب داخلی که با آمیزشی از جهل و عناد، راست جهانی را برای تجاوز و دست‌اندازی به ایران تحریک می‌کند و برای بقا به تضاد خارجی متوسل می‌شود، نیست. این راست داخلی است که با تحلیل‌های خاص خود زمینه برای تجاوز خارجی فراهم می‌کند.

هدی صابر در نوشته‌ای بنام «اقتصاد مصدق - اندیشه به جای نفت» برداشت خود را از منش و روش مصدق «بمناسبت یکصد و هفدهمین سالگرد تولد دکتر مصدق» در نشریه «ایران فردا» ۵۳ «به تصویر می‌کشید که نکاتی از آن نوشته این است:

● حفظ همزمان هویت ملی و ربط با جهان:

گرچه " نگاه به درون " اصل فراگیر در تصمیم‌گیریها و عمل کردهای سیاسی و اقتصادی مصدق قلمداد می‌شد و حفظ نوامیس ملی و هویت ایرانی تبصره‌ای تغییر ناپذیر در این چهار چوب به حساب می‌آمد اما وی " غارنشینی " سیاسی - اقتصادی اختیار نکرد و به رغم تهاجم براندازانه امپریالیستی انگلستان و متحدان، کشور را از ارتباط با بقیه جهان محروم ساخت. انعقاد قرار دادهای معاملات پایایی با دول مختلف واستفاده مشروع از امکانات ارزی صندوق بین‌المللی پول و رخنه در بازارهای صادراتی نشان از توازن میان حفظ هویت ملی و ربط با جهان داشت.

● اعتماد بنفس ملی:

از تحقیرهای تاریخی انگلیسها و قرائت آیه یاس توسط جمال امامی مبنی بر نا ممکن بودن اداره تأسیسات نفت توسط ایرانی که گذر کنیم در تصور کمتر کسی می‌گنجید که با خلع ید از شرکت غارتگر انگلیسی و اخراج انگلیسها، مهندسان، تکنیسینها و کارگران ایرانی قادر به اداره صنایع معظم نفت باشند. حتی پس از خلع ید نیز سرکوفتهای تاریخی مرتجعان در مجلس و خارج از مجلس ادامه داشت:

« خدا یک موهبایی گاهی برای تنبیه در جامعه ایجاد می‌کند، دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است... او هر چه از این حرفها می‌زند بپوچ است. آخر چه بگویم؟ از جان مملکت چه می‌خواهی؟



شهادت هدی صابر

می گوید من آمدم خلع ید کردم. خوب خلع ید کردی و نقت را هم کردی زیر زمین. تنها منبع عایدات این مملکت را که نقت بود جلوش را بست، حالا چه می گویی؟»

اما اداره شایسته صنایع گسترده و پیچیده نقت در غیاب انگلیسیا و نیز بر سر پا ایستادن پیکر اقتصاد، در ذات خود اعتماد به نفس آفرید، هم در خانواده بزرگ تفکران ایرانی و هم در خانواده بزرگتر جامعه.

● مشارکت مودهی - رشد شخصیتی:

در دوران حس غرور ملی و ایستادن بر دوپای خودی و تفکر با مغز ایرانی، مصدق به "منطقه مغضوب" نیز نظر افکند. در شرایطی که روستا نشینان در یک ذهنیت تاریخی، "رعایا" تلقی شده و در تملک ارباب بودند، دولت ملی با تشکیل شورای ده" و "صندوقهای عمران و تعاون" در قریه، دهستان و بخش به آنها شخصیت تاریخی بخشید براساس قانون تشکیل صندوقهای عمران و تعاون که وظایفی چون تأمین آب آشامیدنی، ایجاد غسالخانه، پل، انبار، مسجد، جاده، درمانگاه، نگهداری از ایتم و سالخوردگان، اعزام پزشک سیر، اعطای کمکهای مالی بدون سود به روستائیان را بر عهده داشت، روستا جانی تازه گرفت و روستایی نیز در امور مربوط به حیات اجتماعی خوش احساس مشارکت کرد. تا اردیبهشت ۳۲ تعداد ۲۷۱۳۵ شورای ده در سامان بخشیدن به امور روستاها فعال شده بودند.

● آموزش و آگاهی در جریان عمل:

"عشق" مصدق به مردم نه "هوس روشنفکری" بود و نه مهر بی محتوا و بی تهید. عشق مسئولانه وی به مردم، وظیفه آموزش و ارتقاء آگاهی هموطنان را بر دوشش سپس تفرغ از غارت انگلستان و بالاخره درک ضرورت حفاظت از هویت و منافع ملی در چنین روندی شکل گرفت. این آموزشها بیش از همه در ذهن و جان خوزستانیها رسوب کرد. تفکر خوزی بیش از همگان قدر آموزشهای مصدقی را شناخت. زینرو "مهر خوزستانی" نسبت به مصدق نیز مهر دیگری است.

خوزستانیهای سیدمو و چرو که بر چهره او ز او با عناوین "آقا"، "آقای مصدق" و "حبیب" یاد می کنند.

بذل دقت و توجه به رگه های استراتژیک عمل اقتصادی و آموزشهای تاریخی سیاسی مصدق بس مهم و ضروری است و پس از آن نیز به کار بستنی. «سرانجام پیکر شادروان هدی رضا زاده صابر شهید راه آزادی و استقلال ایران در ساعت حدود ۱۲ بعد از ظهر پس از ساعتها انتظار به خانواده اش تحویل و در میان حضورسگین و پر تعداد نیروهای امنیتی و نظامی و آزار و آذیت کلامی آنان مراسم تدفین این روزنامه نگار در قطعه ۱۰۰ اهداشت زهرای تهران ردیف ۱۶۵ آغاز گردید. تقی رحمانی در سخنان کوتاهی ابتدا از مردم خواست نظم را رعایت کنند و از قبر فاصله بگیرند. او گفت هدی اهل نظم بود و ما هم باید او را همانگونه که زندگی کرده بود دفن کنیم و سپس گفت این ییل را می ریزم به باد حنیف که هدی خیلی او را دوست داشت همینطور مصدق، تختی، مهندس سبحانی و هاله. سپس از شاگردان هدی خواست که با مشارکت در تدفین با او بیعت کنند. و آن ها هم مشارکت کردند. روانش شاد و یادش گرامی باد

طعمه سگان «ارزش های حیوانی» اسلام ولائی

بر کمتر کسی پوشیده است که ولی فقیه قبل از آن برای بی حیثیت کردن و ریختن آبروی دوستان دیرینه اش، بالاخص آقای هاشمی، به رئیس جمهوری اسلامی، آقای احمدی نژاد، و سایر فرصت طلبان چراغ سبز داده بود بطوری که توهین و تهمت و افترا نه تنها به مخالفین بلکه حتی به تمامی دست اندرکاران حکومتی که برخوردار از شخصیتی کم و بیش مستقل بودند و میتوانستند، بالقوه، در برابر ولی فقیه عرض اندام کنند، سکه رایج شده بود. آقای خامنه ای با سکوت و رضایت خاطر تداوم هتاکه ها و فحاشی ها را طلب میکرد. آقای احمدی نژاد نیز امیال قلبی ولی فقیه را درک کرده و خود برای مدتی کوتاه سرمدداری جریان هتک حرمت را برعهده گرفت. بدین وسیله شخص اول و شخص دوم نظام جمهوری اسلامی، عمق فساد اخلاقی نظام ولائی را بخوبی به نمایش گذاشتند، بطوری که بدون تردید میتوان از آن به عنوان نمونه ای بارز از «سقوط به سمت ارزش های حیوانی» نظام ولائی یاد کرد.

اما با وجود همخوانی میان ولی فقیه و رئیس جمهوری اسلامی، نظام ولائی در هفته های اخیر دستخوش بحرانی جدی برسر تصاحب هر چه بیشتر قدرت شده است. عدم پیروی آقای احمدی نژاد از دستور غیر قانونی ولی فقیه مبنی بر ابقای آقای مصلحی در وزارت اطلاعات، به عنوان نوعی استقلال و عرض اندام در برابر او ارزیابی شد و یکرشته حمله های تبلیغاتی سنگین بر علیه رئیس جمهوری اسلامی و اطرافیان نزدیک او را سبب گشت.

به ظاهر، بر سر ماندن یا رفتن فردی از مقامی، اما در واقع بخاطر تحمیل عقیده و قبضه کردن تمامی ارکان حکومتی، به یکباره رئیس الفقه با رئیس جمهوری اسلامی که خود با تقلب و خدعه بر کرسی نشانداده بود، درگیر و رویارو میشود، بر او خشم میگردد و تصمیم به رها کردنش میگردد. احمدی نژاد، رئیس جمهوری اسلامی سر براه و حرف شنو، مورد توبوق و اعتماد رهبر و سایر روحانیون حکومتی، رئیس جمهوری اسلامی ولائی که هاله نور داشت، کسی که تا دیروز مورد تائید امام زمان بود، کسی که پشتکار و احمق گشته نمایانده میشد، کسی که آقای خامنه ای او را آنچنان ستوده بود و بالا برد که عام و خاص متحیر مانده بودند، کسی که رهبر با «بصیرت» برای خوشنودی اش دوستان دیرینه و همزمان سابقش را در ملاء عام سکه یک پول کرد، آبرویشان را برد و در پیش پایش سر برید، آری این رئیس جمهوری اسلامی، یکشبه به ترمذ متهم میشود و با اشاره "ولی امر مسلمین عالم!!" سگان ولایت به سوبش یورش میبرند! همانهایی که تا دیروز نان احمدی نژاد را میخوردند، همانهایی که با دست و دل بازی های میلیاردری احمدی نژاد از بیت المال، پرورده و جاق و فریه و درنده شده اند، به یکباره رنگ عوض کرده و در تهاجم به او از یکدیگر پیشی میگیرند!

یکی فراماسوتش می نامد، دیگری عامل یگانه و سومی جاسوسش میدانند! این همه فقط به این دلیل که از حکم «ولی فقیه» با تغل اطاعت کرده است. در برابر «ولی فقیه» باید مطیع بود و چشم و گوش بسته! در برابر «ولی فقیه» شما فاقد اراده اید، نمیتوانید به تشخیص خویش عمل کنید، حتی اگر شخص دوم مملکت باشید و قانونا

اختیار و حق با شما باشد. بار دیگر ثابت شد که نظام مبتنی بر ولایت فقیه، نظامی ضد بشری است، ارزش و کرامتی برای انسانها قائل نیست، آنها را فاقد قدرت تشخیص میداند و کسی را نباید یارای یک و دو کردن با ولی فقیه باشد.

این نظام، نظام اسارت انسان است. اسارت و بندگی انسان به اسم دین و به اسم عبودیت در برابر احدیت! زمانی که در عمق نظام ولایت فقیه کاوش کنیم و ابرهای تیره ای را که با سخنوری ها و فلسفه بافی های پر طمطراق ایجاد شده بکناری بگذاریم، براحتی در می یابیم که در حقیقت، این نظام مبتنی بر بندگی خیل عظیم انسانها بوسیله معدودی خقیق خود خواه و متکبر است که ادعای خدائی دارند!.

تئوری های بغایت ارتجاعی در مورد مقام الهی ولی فقیه در صحنه عمل امکان بروز پیدا نمودند. فاسدترین عناصر دستگاه ولائی برای حمایت همه جانبه از ولی فقیه وارد گود شدند، ناگهان رئیس جمهوری اسلامی که تا دیروز مورد تائید امام زمان بود و امضای او را داشت، تا حد یک فرد بی اراده که مسحور یکی از معاونانش شده است تنزل کرد! دستگاه دولت، شخص رئیس جمهوری اسلامی و نزدیک ترین مشاوران و معاونان او همگی به رمالی و سحر و جادو و غیره متهم شدند. ایراد چنین اتهاماتی بدون تردید با رضایت و بلکه حتی به فرمان ولی فقیه انجام شده است. همه آنهائی که در این تهاجم سنگین بر علیه رئیس جمهوری اسلامی وارد صحنه شدند، همگی از فرمانبران، پاسداران و فدائیان ولی فقیه به در یک کلام، جیره خوارانی بی هویت میباشند!.

رئیس جمهوری اسلامی و نزدیکان او به طعمه ای تازه برای سگان ولایت تبدیل شده اند! آنها ناگهان خود را در محاصره همانهایی می بینند که تا دیروز پشتیبان و یاورشان بشمار میآمدند. همانهایی که مبلغ میلیاردی از رئیس جمهوری اسلامی دریافت میکردند تا در ناز و نعمت بسر برند و به مردم ناراضی بتازند، دستگیر و شکنجه شان کنند، حصر و حبس شان نمایند و به زندان های طولانی محکوم کنند.

اما ناگهان و بفرمان رئیس الفقه، آنها از این به بعد به رئیس جمهوری اسلامی «پر تلاش» و «خدمتگزار» نیز باید دندان نشان دهند و او را از عواقب عدم اطاعت و بندگی ولی فقیه پترسانند. «یاران امام زمان» و همه آنهائی که میگفتند «حکم شان به امضای امام زمان رسیده است»، و ولی فقیه نصب شان کرده است، یکباره برخی شان مفسد اخلاقی و رانت خوار و جاه طلب از آب درآمدند و برخی همچنن باز و جادوگر و رمال!.

آقای احمدی نژاد، خوب یا بد، صالح یا ناصح، مردم فریب یا نه، در مدت شش سال ریاست جمهوری اسلامی را برعهده داشته و مجری دستورات، برنامه ها و امیال ولی فقیه بوده است. او نه تنها مورد تائید روحانیون حکومتی که حتی به روایت همین روحانیون نیز مورد تائید امام زمان بوده است، و بر کسی پوشیده نیست که تمامی این سیاست بازی ها را ولی فقیه، روحانیون درباری و پادوهای مکلائی آنها کارگردانی کرده اند. او به اسم خدمت به مردم، نوکری آقای خامنه ای را برعهده داشته است.

اما هیچ ناظر با انصافی نمیتواند منکر شود که مسئولیت و نقش ولی فقیه، آقای خامنه ای، در سرکوب ملت ایران، در جنایاتی که در زندانها و بالاخص در کهریزک انجام شده و میشوند، در صدور احکام ظالمانه دادگاهها، در دستگیری و شکنجه دانشجویان و دگر اندیشان و خلاصه در سرکوب بی امان و بی رحمانه مردم ایران نقش اصلی و درجه یک را دارا بوده است و آقای احمدی نژاد در

این زمینه ها اساسا فاقد قدرت تعیین کننده است.

البته، چون در نگاه ملت ایران مسئولیت اصلی جنایات دستگاه ولایت فقیه برعهده آقای خامنه ای است، آنها در تظاهرات باشکوه خود در بیست و پنجم بهمن ماه، نوک اعتراضات خود را متوجه آقای خامنه ای نمودند و منظور خود را از «دیکتاتور» در شعار همگانی «مرگ بر دیکتاتور» روشن نموده و به همگان گفتند که دیکتاتور مورد نظر ملت ایران شخص سید علی خامنه ای است.

معادله حساب مردم و جنبش ملی ضد استبداد نیز بسیار روشن است. مسئولیت اصلی نابسامانی های کشور متوجه تصمیم گیرنده اصلی، رهبر نظام و به عبارت روشن تر، آمر اصلی یعنی ولی فقیه باید باشد و نه متوجه تدار کچی ها و مجریان امر، هرچند که نقش و مسئولیت دسته اخیر نیز دارای اهمیت است.

چون آقای خامنه ای موافق سیاستهای آقای احمدی نژاد بوده است، او توانسته ریاست جمهوری اسلامی را بمدت شش سال بر عهده بگیرد. اینرا همه دست اندرکاران نظام میدانند. چون آقای خامنه ای می خواسته است که حیثیت و آبروی رفقای دیرینه و یاران غار خویش را لوٹ نماید، به آقای احمدی نژاد و رادیو تلویزیون و سایر رسانه ها چراغ سبز داده است که هرچه خواستند بگویند، منعکس کنند و بنویسند. چون آقای خامنه ای میخواست است که رقبای اصلاح طلب از گردونه قدرت خارج شوند، به مقامات امنیتی و انتظامی دستور بپیگرد و دستگیری آنها را داده و سپس به دستگاه قضائی تحت امر خویش، دستور محکومیت و حبس آنها را داده است. چون آقای خامنه ای خواهان حفظ مقام و صندلی خود به هر قیمتی بوده است، با تمام وجود در سرکوب و حشینه ملت ایران سنگ تمام گذاشته است. حال جای بسی تعجب است که عده ای در پی تیرنه مسئول اصلی اند، زورشان به خر نمیرسد و چونان کوران به پالان میزنند!

عامل اصلی خرابی های کشور، کسی است که دارای بیشترین قدرت و اختیارات است، مسئول اصلی ناهنجاری ها کسی است که حرف اش فصل الخطاب است. کسی که حرف اول و آخر را در نظام جمهوری اسلامی میزند کیست؟ آن شخص ولی فقیه یا رئیس الفقه است که بر مسند رهبری نشسته و فرمان میراند. حال اگر وضع کشور به این وخامت است چرا رئیس الفقه را تیرنه میکنند و مستور نیست برعهده دیگران میگذارد؟ خر خرابی میکند، گوش گاو را می برید؟

اگر مشروعیت تمامی مقامات با رئیس الفقه است، اگر در نظام جمهوری اسلامی، بدون حکم و امضای ولی فقیه، هیچ کار و امری مشروعیت ندارد، اگر ولی فقیه بالاتر از قانون اساسی است، اگر تمامی اختیارات و اعمال تمامی قوا از ولی فقیه ناشی میشود، اگر تصمیم گیرنده اصلی و هدایت کننده کشتی نظام شخص رئیس الفقه است، اگر او در جزئی ترین امور و عزل و نصب وزرا هم صاحب قدرت است، پس هر بلاتی که بر سر این کشتی بیاید هم ناشی از ناخداست. تمامی نابسامانی های کشور از ولی فقیه است. فقر و فلاکت و محنت ایرانیان ناشی از رئیس الفقه است، عقب ماندگی کشور ناشی از ولی فقیه است، فساد در جمهوری اسلامی ناشی از رئیس الفقه است، فحشای بی سابقه در کشور ناشی از ولایت فقیه است. مسبب آدم کشی ها، جنایات دلخراش و غیر آن، تجاوزهای روزمره در کشور، رئیس الفقه است. وابستگی اقتصاد کشور و درهم ریختگی آن نیز ناشی از ولایت فقیه است. بیکاری از ولی فقیه ناشی میشود، واردات بی رویه و ورشکستگی واحدهای تولیدی در کشور ناشی از رئیس الفقه است. تورم لحام گسیخته و ناتوانی

ایرانیان در تأمین معیشت خویش از ولی فقیه ناشی میشود، خلاصه آنکه مسئول اصلی اضمحلال کشور مقام اول کشور یعنی ولی فقیه است، ام الفساد رئیس الفقه است، لطفاً دیگران را در حد اختیارات حقیقی خویش تویخ کنید!

نباید به ولی فقیه یا رئیس الفقه اجازه داد تمام این امتیازات ویژه و این اختیارات لاینهایی و بی حد و مرز را داشته باشد، ولی پاسخگو نباشد. اختیارات ولی فقیه را کمتر مستبد و خود رانی در تاریخ داشته است. این اختیاراتی که برای او فرض میشوند در حد اقتدار الهی، بلکه بیشترند! اما ولی فقیه، با اختیارات مطلق خویش از زیر بار مسئولیت شانه خالی میکند و حاضر نیست مورد سوال قرار گیرد. عدم قبول مسئولیت برای او، شانی آسمانی است که مختص پروردگار عالم است. معلوم نیست فقها براساس چه معیار و اصل و ضابطه ای چنین شانی برای رئیس خود، ولی فقیه، قائل اند و آنرا به نفع و منافع و ریاست خود از کجا استخراج کرده اند؟

ولی فقیه از اول انقلاب تا بحال همه کاره کشور بوده است، از تمام درآمدهای نفتی ایران در طول تاریخ کشور، بیش از هشتاد درصد آن پس از انقلاب کسب شده اند، اما آقای خامنه ای که بیش از بیست و دو سال است که در راس امور کشور است، هنگام بیان کار و بررسی نتایج وخیم و ضربات جبران ناپذیری که علیه مردم درآمدهای نفتی افسانه ای، در دوران ولایتش بر کشور وارد کرده است، زیر کانه میکوشد از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند. در ابتدا تقصیرات را به عهده هاشمی و «کارگزاران» گذاشت، بعد تقصیر خانی و «اصلاح طلبان» و حالا دارد ناکارآمدی و بی تدبیری خود و نظامی را که خود «عمود خیمه» اش است بر گردن احمدی نژاد و «جریان انحرافی» میباندازد. او دانما انگشت اتهام را بسوی این یا آن نشانه میروا! الحق که رئیس الفقه خودش را بسیار زرنگ تصور میکند، اما چنان از «مستی شهوت شادمان» است که سد را نمی بیند و بالای خاتون مولانا بر سر او هم خواهد آمد. چون ندانی دانش آهنگری — ریش و مو سوزد چو آنجا بگذری.

راستی در چنین شرایطی چه باید کرد؟ در حالی که مسبب اصلی اوضاع آشفته کشور «ولی فقیه» است، آیا همراه سگان ولایت پر و پاچه رئیس جمهوری اسلامی و یارانش را باید چنگ زد و گزید و به امید تکه استخوانی بار دیگر برای خروج رئیس الفقه از محاصره به او یاری نمود؟ یا باید بروی رئیس جمهوری اسلامی و یارانش که بدون تردید همانقدر بی صلاحیت و ناتوان از اداره کشورند که در مردم فریبی، دروغگوئی و بی برنامگی سرآمدند، حساب کرد؟ شما به روی کدامیک شرط بندی میکنید؟ مسبب و آمر اصلی که موقتاً بیروز صحنه خواهد بود یا دست نشانده ای که ظاهراً سعی دارد خود را از زیر یوغ ولی فقیه برهاند؟

ما سرمایه ملی و نیروی اصلی را مردمان آگاه ایران میدانیم. چاره کار را در گسترش آگاهی بخشی و تلاش در سازماندهی و مهیا کردن آنها برای حضور فعال در صحنه سیاست کشور ارزیابی میکنیم. چاره ای جز تلاش در راه گسستن زنجیرهای اسارت و بردگی و بندگی ملت وجود ندارد.

کرامت انسانی و شرافت بشری با بندگی و اطاعت از فرامین قلبی زورگو که خود را جانشین خدا بروی زمین جا میزنند، نمی سازد. ما در انتخاب بین بندگی و اسارت از یکطرف و کرامت و شرافت بشری از طرف دیگر، لحظه ای تردید و درنگ نخواهیم کرد. دوران بندگی و اسارت و اطاعت و «ولایت» سالیان درازی است بسر آمده است، ما در دوران شکوفانی بشر، آزادی، کرامت و شرافت انسان و انسانیت بسر میبریم و با تمام وجود برای اعاده حیثیت ملی خویش تلاش و کوشش میکنیم.

خرداد هزار و سیصد و نود

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو. اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و بلیت کنیوینت. وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارشی یا به حساب بانک و ایزرفرمانید.

توجه! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و هجرت نیست و تنها عنوان بحث آزاد است و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در قبال آنها هیچگونه مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد! توجه! نویسندگان محترمی که مقالاتی را ارسال کرده اند و یا در نشریه چاپ شده، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

Nr.778 20 Juni -3 Juli 2011

شماره ۷۷۸ از ۳۰ خرداد تا ۱۲ تیر ۱۳۹۰

چرائی عدم پاسخ مثبت مردم، به شورای همبستگی راه سبز امید

حضور مردم در خیابانهای تهران به حدی گسترده بود که لرزه بر اندام سران رژیم انداخت، بطوریکه نیروهای انتظامی سردار احمدی مقدم و نیروهای بسیج سردار نقدی توان مقابله با مردم را نداشتند و به همین خاطر برای سرکوب مردم از نیروهای سپاه محمد رسول الله و ثارالله استفاده شد. حاکمان نظام به رهبری خامنه ای در وحشت از حضور پر شور مردم دست به کشتار معترضین زدند.

علیرغم افت جنبش آزادیخواهان مردم بعد از محرم سال ۱۳۸۸ اعتراضات پر شور ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ نشان داد که مخالفت مردم با کلیت نظام حاکم با برجا است. در این روز تظاهرکنندگان با طرح شعارهای مشخص علیه شخص خامنه ای در حقیقت کل نظام جمهوری اسلامی را مورد حمله قرار دادند و ضدیت خود را با نظام پوسیده و جنایتکار ولایت مطلقه فقیه بیان کردند. در این روز مردم با شعار خامنه ای بسرو، آرزو و خواست شان را برای سرنگونی کل نظام بطور مملوسی عیان ساختند.

در پی چنین روزی است که در خارج کشور شورائی بنام "شورای همبستگی راه سبز امید" بر سر راه جنبش مردم ایران سبز شد و اعلام موجودیت کرد و مدعی شد که منبع هر سه شبه مردم را به حضور در خیابانها فرا خواهد خواند. این جمع مجهول الهویه فکر می کرد به صرف اینکه نمایندگی خود را از جانب آقای موسوی اعلان کند، قادر خواهد بود با صدور فراخوانهای مختلفی مردم را به اعتراضات خیابانی دعوت نماید تا مهر بی هویتی خود را بر جنبش مردم ثبت کند.

بسیاری از مخالفین جمهوری اسلامی مقالات متعددی در مورد بی هویتی این شورا نوشته اند که آخرینش مقاله خانم مهرانگیز کار بنام "شما کیستید" است که به درستی می نویسد « آنها مردم را دست کم گرفته اند و خیال می کنند با مشت نادان و جاهل در عرصه سیاستهای اعتراضی طرف هستند و خیال می کنند ایرانیان همه صد سالی که در راه آزادی خون داده اند چشم به راه مجعولی بوده اند از جنس بی نام و نشان شورای سبز

امید که خود را بر بالهای اینترنت به آنها تحمیل می کنند.»

مهمترین کوشش و تلاش این شورا بعد از ۲۵ بهمن چیزی بجز نگهداری جنبش مردم و محدود کردن آن در چارچوب تنگ نظام ولایت مطلقه فقیه نمی باشد. در زمانی که ایرانیان در ۲۵ بهمن مخالفت آشکار خود را با کل نظام بیان نمودند و شعار خامنه ای باید برود شعار روز شد. این شورا برای به انحراف کشاندن مبارزات مردمی که هدف خود را تغییر رژیم قرار داده اند، برای اولین سه شنبه بعد از ۲۵ بهمن به بهانه آزادی میرحسین موسوی و شیخ مهدی کروبی مردم را به تظاهرات خیابانی فرا می خواند و از آنان درخواست می نماید از دادن شعارهای ساختارشکن پرهیز نمایند و فقط شعار یا حسین/میر حسین و یا مهدی/شیخ مهدی را سر دهند. هفته بعدش هم بدین منوال ادامه دادند که البته بخش وسیعی از مردم در این تظاهرات شرکت نکردند و بدین منوال شورائی که بنا بود هر سه شنبه تظاهراتی در شهرهای مختلف ایران راه بیندازد دست از پا درازتر مواجه با پاسخ منفی مردم شد.

در ادامه همان سیاست سازشکارانه و به منظور حفظ نظام ولایت مطلقه فقیه روز ۲۲ خرداد بمناسبت انتخابات متقلبان دو سال قبل (۱۳۸۸) با فراخوانی مردم را به تظاهرات سکوت دعوت کرده بود که این دعوت هم با پاسخ مثبت و همگانی مردم مواجه نشد.

چرا این فراخوانها فراگیر و همگانی نمی شوند و با پاسخ منفی مردم مواجه می گردند؟

هر چند که ایرانیانی که در قید حیاتند جنبش مشروطه را خود تجربه نکرده اند ولی بسیار در مورد رهبران و بزرگان این جنبش خوانده اند و شنیده اند. افرادی که خود دست اندر کار ملی کردن صنعت نفت توسط زنده یاد محمد مصدق بوده اند در قید حیاتند و مشاهدات خود را برای دیگران نقل کرده اند یا نوشته اند. بسیاری از جمله نگارنده که در انقلاب ۱۳۵۷ مستقیماً شرکت داشته اند و رهبران این انقلاب را از دور و نزدیک می شناخته اند. پس رهبران هر سه انقلاب همگی معرف حضور مردم بوده اند.

حال سنوآل اینجاست، در کدام انقلاب و جنبش مردمی یک عده مجهول الهویه از مردم خواسته اند بروند در خیابانها تظاهرات کنند، دستگیر شوند به زندان بیفتند و حتی کشته شوند تا ما غایبانی بی

هویت به قدرت برسیم. این چیزی جز یک طنز گریه آور نیست که عده ای به خود اجازه دهند از یک ملت تاریخی که در عرض ۱۰۰ سال گذشته چندین جنبش و سه انقلاب را از سر گذرانده اند چنان در خواستی نمایند و بعد هم به ریش مردم بخرند.

در انقلاب ۵۷ رهبران سیاسی جامعه و شخص خمینی حی و حاضر بود و در پاریس صد ها قول داد و خود را طرفدار حاکمیت جمهور مردم جلوه داد این بلا را بسر ما ایرانیان آورد که هنوز و تا همین لحظه مردم ایران تاوان ابهامات و ناروشنائی آنرا پس می دهند که خود نا آگاهانه و یا سهواً بدنبال شفاف کردن آنها نبوده اند و به روز سیاه نشسته اند. حالا معلوم نیست به چه دلیل مردمی که سابقه و تجربه خمینی و یارانش را دارند و ۳۲ سال شاهد جنایت و نکبت اسلام سیاسی شان بوده اند باید به مشتی آدم غایب و مجهول الهویه بنام شورای همبستگی راه سبز امید، اعتماد کنند به صرف اینکه مدعی اند نماینده موسوی می باشند. اصلاً تجربه و توانایی سیاسی افراد تشکیل دهنده این شورا چیست؟ و چقدر می توان به خرد و عقل آنها اعتماد و اطمینان داشت؟ پیشینه آنان کدام است و عضو کدام دستگاه امنیتی و غیر امنیتی جمهوری اسلامی بوده اند؟ تا مردم خود را به آنان و فراخوانهایشان بسپارند و به خیابانها بیایند. اصلاً از کجا معلوم است که در بین این شورای بی هویت افراد با هویتی مثل مدحی فرستاده جمهوری اسلامی برای محدود کردن مبارزات مردم در قلمرو رژیم نباشد؟. هویت خود را آشکار سازید و به بی اعتمادی در درون جنبش دامن نزنید و آب به آسیاب مافیای حاکم به رهبری سید علی خامنه ای نریزید. سی سال است با اسلام سیاسی تان و جمهوری اسلامی تان و بیست سال است با اصلاح طلبی پوچ تان عوام فریبی کرده اید و می کنید. دیگر کافی نیست؟ قدری هم جسارت و شجاعت به خرج دهید و با این مردم نکبت زده و اسیر و درمانده در جنگال استبداد دینی که خود پایه گذار آن بوده اید صادق باشید.

گردانندگان جمهوری اسلامی بخوبی می دانند وقتی محدودیتهای جنبش رژیم میشود خواست های آنها خواستهائی می شوند که در محدوده این رژیم مجاز باشند. بنابراین آنان هستند که هم حدود جنبش و هم خواست های آنرا معین می کنند. بر این مبنا مدعیان رهبری جنبش از آغاز با قبول قانون اساسی جمهوری اسلامی و قبول اصل ولایت فقیه به سران نظام ضد بشری ولایت مطلقه فقیه گفته اند با از دایره آنان فراتر نخواهند گذاشت.

پس حاکمان با دانستن چنین اصلی است که موفق میشوند به شدیدترین وجهی جنبش را سرکوب کنند چون می دانند به محض اینکه مردم بویژه جوانان تصمیم بگیرند ساختار شکنی کنند افرادی در صف جنبش هستند که آنان را مهار می کنند و مانع ساختار شکنی آنان میشوند و همچون ترمیزی مانع پیشروی جنبش تا سرنگونی رژیم می گردند. پس سران رژیم سیاست سرکوبگرانه خود را طوری تنظیم می کنند که مردم نتوانند جنبش خود را از قلمرو رژیم دور سازند.

وقتی مردمی که هدف خود را تغییر رژیم برای رسیدن به حقوق قشان و آزادی و دموکراسی قرار داده اند مشاهده می کنند که اصلاح طلبان و از آنجمله شورای همبستگی راه... آنان را به تظاهرات سکوت و غیر سکوت دعوت می کنند که هدفی بجز حفظ رژیم و جابجائی مهره ها ندارند به جنبش همگانی در نمی آیند. یک ملت زمانی به جنبش همگانی رو می آورد که مشاهده کند که آن جنبش به نیازها و مطالباتش و حقوقش پاسخگو است و گرنه خانه نشینی را بر جنبش بی هدف و بی برنامه ترجیح می دهند. زیرا مردم به این بلوغ عقلی رسیده اند که از خود سنوآل کنند مبارزه برای چه؟ و می خواهیم به کجا برسیم؟ و در این لحظه است که مردم پی می برند عده ای می خواهند از آنان استفاده ابزاری نمایند تا سهم خود را در قدرت بیابند نه اینکه مردم به استقلال و آزادی و حقوق ذاتی خود برسند.

کفایت می کند برنامه نوبت شمای بی بی سی آقای امیراجمند را تماشا کنید تا صحت گفتار فوق ثابت شود و هویدا گردد که هدف اصلاح طلبان جمهوری اسلامی خواهی مثل شورای همبستگی راه سبز امید فقط و فقط تغییر رفتار رهبر جمهوری اسلامی جهت جا بجائی مهره ها در رژیم است و دعوای آنان با احمدی نژاد و خامنه ای بر سر قدرت و سهم بری از قدرت می باشد. آقای امیر اجمند در برنامه نوبت شما در برابر سنوآل بینندگان پاسخ روشنی نمی دهد و زیرکانه از پاسخ مشخص طفره می رود. خمینی درنده خو و عامل اصلی استقرار استبداد دینی جمهوری اسلامی را می پرستد، بیننده ای که از او می پرسد شما اصل ولایت فقیه را قبول دارید پاسخ منفی نمی دهد و تلویحاً موافقت خود را با اصل ولایت فقیه بیان می سازد زیرا پای بندی خود را نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی که بر حاکمیت ولی مطلقه فقیه استوار است و عامل سرکوب حقوق ملت ایران است آشکارا بیان می کند. هیچ اعتراضی به گفتار آقای خاتمی در باره مصالحه کردن با خامنه ای ندارد.

بنابراین باید از این آقایان و خانمها پرسید به پشتوانه چه چیزی باید مردم به فرمان شما تن در دهند و اساساً اختلاف افرادی چون امیر ارجمند با احمدی نژاد بر سر چیست؟

اگر بنا باشد در محدوده همین نظام بمانیم که فقط زید برود تا امر بیاید هیچکس دست به مبارزه نخواهد زد و همین تعداد فلیلی هم که در میدان ولی عصر جمع شده اند به زودی خانه نشین خواهند شد. از آنجائیکه مردم می دانند عرصه جنبش آنان در محدوده نظام است، نه از خود آسادی رودروئی با عوامل رژیم را نشان میدهند و نه از خود گذشتگی به خرج می دهند چون میدانند در قلمرو رژیم قادر نخواهند بود به حقوق، آزادی و حاکمیت خود که همانا دموکراسی است برسند.

مشکل اصلی در آن نهفته است که آقایان و خانمهای اصلاح طلب از جمله شورای مجهول الهویه راه سبز امید چون به آزادی و دموکراسی اعتقادی ندارند نمی توانند صادقانه به مردم بگویند که بین اصل ولایت فقیه و آزادی و حاکمیت مردم نمی شود پلی زد زیرا هر دو نافی یکدیگرند. تجربه عملی اسلام سیاسی در ایران و جهان و سی سال تجربه عینی نظام ولایت مطلقه فقیه به ما نشان داده است که حاکمیت ولایت فقیه با حاکمیت مردم بر سر نوشت نمی آید، و آزادی و استقلال آنان در دو مسیر مخالف در حرکتند و انطباق ناپذیرند چون وجود هر کدام نیز نفی کننده دیگری است.

تا زمانی که با مردم حقیقت را نگوئیم، تا زمانیکه هدف را که باید حاکمیت مردم بر سر نوشت خویش باشد شفاف و روشن برای مردم بیان نسازیم تا زمانی که به آنان نگوئیم بعنوان انسانهای مستقل و آزاد انتخاب سر نوشت خودتان در دست خودتان است، هیچ ملتی و هیچ کس به جنبش رو نخواهد آورد. پاسخ منفی مردم به فراخوانها را باید در همین امر جستجو کرد. اصلاح طلبان و شورای همبستگی راه سبز امید می خواهند از مردم استفاده ابزاری کنند تا در رفتار رهبری به نفع خود تغییری بوجود آورند و به قدرت برسند. بهتر است به آنها گفت اکثر مردم شما را رها ساخته اند و شما هم مردم را رها سازید بگذارید خود تصمیم بگیرند و راهشان را انتخاب کنند شر نرسانید! بروید تضادتان را با قدرت حاکم و ولی فقیه تان سید علی خامنه ای حل کنید.

پیروز و سرفراز باشید

Fa_rastgou@yahoo.com